



فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهرا (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی-پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهرا (س)
مدیر مسئول: دکتر سوسن قهرمانی قاجار
سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی
ویراستار فارسی: سمیه کنعانی
ویراستار انگلیسی: دل آرا مردوخی
دبیر اجرایی: مهتاب جعفری

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
دکتر محمدتقی امامی خوبی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری
دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهرا (س)
دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۱۵۵۷۴-۲۶-۲۱
ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hi.zahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهرا (س) محفوظ است.
آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهرا (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی
کد پستی ۸۵۶۹۲۲۴۱ / ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱



نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات بر اساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

۱. نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم رعایت کنند:
 ۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
 ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
 ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
 ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
 ۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
 ۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
 ۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
 ۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند.
 - د. تشخیص این امر به‌عهده هیئت تحریریه است.

فهرست مطالب

- ۵-۳۸ اصلاح نظام اداری ایران در عصر قاجار با تأکید بر قانون
استخدام کشوری
علی جعفری، مرتضی دهقان‌نژاد، فریدون الهیاری
- ۳۹-۶۲ تحلیل تاریخی علل بازداشت و تبعید ایرانیان توسط متفقین در
دوره اشغال: شهریور ۱۳۲۰ - شهریور ۱۳۲۴
سجاد راعی گلوچه
- ۶۳-۸۰ بررسی تأثیر جنگ ایران و عراق بر تجدید مسئله جزایر سه‌گانه
در ۱۳۷۱ش/۱۹۹۲م
حسن زندیه، محمود عرب اسماعیلی، محمد امیر شیخ‌نوری، محمد رستمی
- ۸۱-۱۰۶ بررسی جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان
معصومه سمائی دستجردی، فریدون الهیاری، اصغر فروغی ابری
- ۱۰۷-۱۳۱ تأثیر رهبری کاریزماتیک ابن تومرت در پیروزی موحدین
زینب علی‌زاده جورکویه، فاطمه جان احمدی، مهدی جلیلی
- ۱۳۳-۱۶۸ بررسی اوضاع سیاسی ریشهر از ظهور صفویه تا پایان دوره
تهماسب اول
بدرالسادات علیزاده مقدم، احترام شکریان
- ۱۶۹-۱۸۶ پارت و خراسان در دوره ساسانی: پژوهشی در جغرافیای تاریخی
مهرداد قدرت دیزجی
- ۱۸۷-۲۱۵ الگوها و مفاهیم تأثیرگذار در حوزه مناسباتی عصر صفوی با
تکیه بر متن مکاتبات
عبدالله متولی
- ۲۱۷-۲۳۹ پیمان راهبردی معاویه و عمرو بن عاص
علی ناظمیان‌فرد، یاسمین حاتم‌الابراهیمی



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

اصلاح نظام اداری ایران در عصر قاجار با تأکید بر قانون استخدام کشوری

علی جعفری^۱
مرتضی دهقان نژاد^۲
فریدون الهیاری^۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۷

تاریخ تصویب: ۹۴/۷/۲۶

چکیده

در طول تاریخ چند هزار ساله ایران، نظام اداری کشور تابع نظم و ترتیب خاصی نبود و بسیاری از افراد متنفذ با روش‌های گوناگون همچون خرید و فروش، رشوه و پارتی‌بازی برای رسیدن به اهداف شخصی وارد دستگاه اداری می‌شدند. این روند تا اواخر حکومت قاجار نیز تا حدودی ادامه داشت ولی پس از انقلاب مشروطه و به دلیل تغییر و تحولاتی که در ساختار سیاسی ایران رخ داد، نظام اداری کشور نیز تحت الشعاع این اتفاق

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان؛ dajivand@gmail.com

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

مهم قرار گرفت. به‌رغم تشکیل مجلس شورای ملی در عصر مشروطه، به دلیل چالش‌ها و مشکلات فراوان مجالس اول تا سوم شورای ملی کارآیی لازم را برای اصلاح نظام اداری نداشتند، ولی با تشکیل مجلس چهارم شورای ملی (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ ش) که از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مجالس دوره قاجار بود، «قانون استخدام کشوری» با وجود موانع زیاد، برای سروسامان دادن به نظام اداری ایران و شرایط ورود به دستگاه دولتی وضع گردید.

هدف این مقاله بررسی چگونگی اصلاح نظام اداری ایران در عصر قاجار با تأکید بر قانون استخدام کشوری می‌باشد که با روش توصیفی - تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای و آرشیوی نگاشته شده است.

واژه‌های کلیدی: نظام اداری، قاجار، قانون استخدام کشوری،

مشروطه، مجلس چهارم شورای ملی

مقدمه

تشکیلات وسیع اداری در ایران برای نخستین بار در دوره باستان و توسط حکومت هخامنشیان به وجود آمد. آن‌ها قوانین و مقررات ویژه‌ای برای اداره سرزمین‌شان وضع کردند که تا مدت‌های مدید در ادوار تاریخی گوناگون، رواج داشت؛ چنان‌که تشکیلات اداری و اجتماعی حکومت‌های اشکانی و ساسانی در واقع تطور تاریخی دیوان‌سالاری گذشته بود، مناصب اداری به خانواده نجبا، اشراف و نزدیکان سپرده می‌شد و از قاعده و قانون خاصی براساس شایسته‌سالاری و ضابطه‌مندی برخوردار نبود.

با سقوط امپراتوری ساسانی توسط اعراب، در دوره حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل، به‌رغم تغییراتی که در نظام اداری ایران اعمال گردید، تا چندین قرن سیستم اداری متمرکز و کارآمدی در ایران وجود نداشت. با تأسیس حکومت صفویه، در دیوان‌سالاری و نظام اداری ایران تغییرات بیشتری ایجاد گردید ولی همانند گذشته شاه در رأس هرم قرار داشت و هیچ موضوعیتی بدون تصویب شاه به اجرا در نمی‌آمد و ایشان شخصاً در برخی عزل و

نصب‌ها دخالت مستقیم داشتند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲/ ۱۰۸۹). از میان شاهان صفوی شاه عباس اول در راستای اصلاحات اداری برای ایجاد حکومت مرکزی قوی و از میان برداشتن قدرت محلی سران ایالات، موروئی بودن مشاغل را لغو و به هرکس براساس لیاقتش کارهای بزرگ را واگذار نمود (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۱۶۳). با مرگ شاه عباس اول، اصلاحات اداری ناتمام ماند و سازمان اداری و بوروکراسی صفوی به رشد غیرمعتادش ادامه داد، لذا نظام اداری بیمار و فاسدشده صفوی، دیگر پذیرای هیچ عنصر کارآمد، توانا و باکفایتی نبود و کاغذبازی، رشوه‌خواری و دست‌اندازی به مال مردم وسعت یافت تا آن‌جا که مردمان، دزد را از داروغه و راهزن را از کلاتر تشخیص نمی‌دادند (رضایی‌منش، ۱۳۸۹: ۱۴۰۱). با بررسی رساله‌های «تذکره‌الملوک» و «دستورالملوک» که درباره سازمان اداری عصر صفویه نگاشته شده‌اند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هیچ‌یک از مشاغل اداری نه یک من بار تولید می‌کرد و نه باری از دوش جامعه برمی‌داشت. کل دستگاه دولتی صفویه به یک سازمان پرهزینه و مشکل‌ساز تبدیل شده بود که همه عایدات را می‌بلعید و اجازه نمی‌داد بودجه مملکت صرف دیگر امور عمرانی و زیربنایی شود. طبق ارقام و اطلاعات موجود، در اواخر دولت صفویه که حکومت می‌خواست حقوق کارکنان را پردازد، به سبب ریخت و پاش‌های بی‌حد و مرز بوروکراسی به ناچار از کمپانی‌های هلندی مقیم اصفهان، لار و کرمان تقاضای استقراض کرد که این کمپانی‌ها البته مبلغی نپرداختند (فلور، ۱۳۶۵: ۱۰۷). همین بی‌سروسامانی اداری را می‌توان یکی از موجبات سقوط صفویه برشمرد.

پس از صفویان و با روی کار آمدن دولت افشاریه، دولت مستعجل نادری با همه شوکت و عظمتی که به هم رسانید مجال آن را نیافت تا تغییرات اساسی در سازمان‌های اداری کشور ایجاد کند و می‌توان گفت دستورالعمل‌های امور دیوانی تقریباً همان‌هایی بود که در روزگار صفویان نضج و قوام یافته و نه تنها در این دوره بلکه تا اواسط عصر قاجار، که آغاز نفوذ راه و رسم اروپایی بود، برقرار ماند (شعبانی، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۶۰). اگرچه نادرشاه افشار نفوذ بی‌رویه صاحب‌منصبان اداری را یکی از عوامل انحطاط ایران می‌دانست ولی نه تنها برای اصلاح این امور اقدامی اساسی انجام نداد بلکه باعث بدتر شدن اوضاع و

نابسامانی‌های بیشتر در نظام اداری نیز شد. پس از افشاریه، در دوره حکومت زندیه با توجه به مدت کوتاه حکومت آن‌ها، تغییری در ساختار اداری ایران به وجود نیامد و وضعیت همانند روال گذشته تداوم یافت.

پیشینه تحقیق

مقالات و کتبی راجع به نظام اداری ایران در دوران‌های مختلف نگاشته شده اما در این منابع، به موضوع مورد پژوهش اشاره‌ای نشده است. کتاب «درآمدی بر دیوان‌سالاری در ایران» تألیف حمید تنکابنی، علی‌رغم اینکه به صورت کلی و گذرا به ساختار نظام دیوان‌سالاری ایران از دوران باستان تا عصر حاضر پرداخته اما درباره نظام اداری ایران در عصر قاجار با تکیه بر قانون استخدام کشوری مطلبی نیامده است.

همچنین مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی از وضعیت تشکیلات اداری و موانع تحول آن در عصر مشروطیت» تألیف تنکابنی مورد استفاده نگارندگان این مقاله قرار گرفته است که در آن راجع به وضعیت نظام اداری ایران در دوره مشروطه تا قبل از تشکیل مجلس چهارم شورای ملی، مطالب مفید و خوبی بیان شده اما راجع به نظام اداری ایران در دوره مجلس چهارم که قانون استخدام کشوری تصویب شد، هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده است.

مقاله «تعامل و تقابل حاکمیت و نهاد دیوان‌سالاری در تاریخ ایران» نوشته علی‌اکبر خدروی زاده با اینکه درباره نظام اداری ایران مطالبی کلی آورده ولی به موضوع مورد مطالعه این پژوهش هیچ اشاره‌ای نکرده است. لذا به دلیل خلأ پژوهشی درباره نظام اداری ایران براساس قانون استخدام کشوری، نگارندگان این پژوهش را بر آن داشت تا پژوهشی مستقل و جامع راجع به نظام اداری ایران و چگونگی ورود افراد به دستگاه دولتی در عصر قاجار، با تأکید بر قانون استخدام کشوری، به رشته تحریر درآورند.

سؤالات و فرضیه‌های پژوهش

اولاً؛ اصلاح نظام اداری قاجار قبل از انقلاب مشروطه چه وضعیتی داشت؟
ثانیاً؛ پس از مشروطه، چه اقداماتی در راستای اصلاح نظام اداری صورت گرفت؟

در جواب سؤالات فوق باید گفت: نخست اینکه به نظر می‌رسد علی‌رغم تلاش بسیار برای اصلاح نظام اداری ایران در دوره قاجاریه، دستگاه‌های دولتی از آشفته‌گی‌های بسیاری رنج می‌بردند. دوم اینکه به نظر می‌رسد پس از انقلاب مشروطه، به منظور تحول در نظام اداری، به‌ویژه شرایط ورود به دستگاه دولتی، برای نخستین بار در مجلس چهارم شورای ملی قوانینی وضع گردید که در صورت توجه نمودن به آن بسیاری از مشکلات نظام اداری ایران حل می‌شد.

سیر اصلاح نظام اداری قاجار تا عصر مشروطه

عصر قاجار را باید دوره گذار از نظام سیاسی ایلی و دیوان‌سالاری سنتی به نظام سلطنتی و دیوان‌سالاری مدرن نامید. در این عصر به دلیل رابطه با غرب و رفت و آمد روشنفکران ایرانی، در سیستم اداری ایران تغییر و تحولاتی رخ داد.

اولین بار پس از آنکه ناکارآمدی نظام سیاسی ایلی و دیوان‌سالاری سنتی بر حکومت قاجار و شخص فتحعلی شاه آشکار شد بنا به توصیه عباس میرزا نایب‌السلطنه و عناصر دیوانسالار اصلاح‌طلب، تحولی در دستگاه دیوان‌سالاری سنتی قاجار به وجود آمد و پیامد اصلی آن تشکیل وزارتخانه‌های جدید به منظور سامان‌بخشیدن به معضلات گوناگون سیاسی و اقتصادی مملکت بود (خدری‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۳). براساس گزارش‌های سیاحان و سفرنامه‌نویسان متعددی که در عصر قاجار به ایران رفت و آمد داشتند، کارکنان ادارات و وزارتخانه‌ها از هر وسیله و عنوانی برای رسیدن به اهداف شخصی دروغ‌نورزیده و بیشتر استخدامی‌ها بدون توجه به تخصص و ضوابط خاصی بوده است. در ابتدای پادشاهی فتحعلی شاه قاجار، عالی‌ترین مقام دربار «صدراعظم» بود که کلیه امور داخلی و خارجی کشور و تمام ادارات دولتی را زیر نظر داشت. در این میان، دزدی نیز به‌شدت در دستگاه دولتی رایج بود (دروویل، ۱۳۶۷: ۳-۱۹۲). فتحعلی شاه قاجار پس از عزل و به قتل رساندن صدراعظم حاج ابراهیم خان کلانتر، تصمیم گرفت تشکیلات دیوانی و لشکری را به طور قابل ملاحظه‌ای توسعه دهد. وی امور مملکت را به چهار نفر یعنی میرزا شفیع اعتمادالدوله، حاجی میرزا محمدحسین امین‌الدوله اصفهانی مستوفی‌الممالک، میرزا رضاقلی نوائی

مشی‌الممالک و میرزا هدایت تفرشی وزیر لشکر واگذار کرد (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۱۷/۱۰-۱۱۵). پس از انتخاب وزرای چهارگانه، هر کدام از آن‌ها نیز چند نفر را وارد خدمات دولتی کردند و دستگاه اداری مملکت بیش از پیش بدون هدف و کارآیی گسترش چشمگیری یافت، چنان‌که حاج محمدحسین اصفهانی که ابتدا به کاه‌فروشی اشتغال داشت با تملق و به طور تصادفی توانست به بالاترین مقامات دولتی برسد. به گفته هدایت «...چاکران صاحب دولت و ثروت شدند و هر یک به حکومتی و خدمتی ممتاز آمدند» (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۱۵/۱۰). بنابراین تقسیم کار بین چهار دیوان‌سالار مشکلی از سیستم اداری ایران حل نکرد زیرا وزرای چهارگانه هر کدام به مسیری رفتند. با وسیع شدن تشکیلات اداری، موقعیت اجتماعی طبقات عالی‌رتبه دیوان‌سالاری نیز ترقی کرد تا جایی که به تدریج بسیاری از رهبران قبایل و زمینداران وارد دستگاه اداری شدند، چرا که مناصب عالی‌رتبه حکومتی راهی برای کسب ثروت تلقی می‌شد.

باید توجه داشت در ایران مانند دیگر جوامع آسیایی، کانون اصلی اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه نخست در دستگاه دولت به وجود آمد و نوآوران اولیه از میان زمامداران و وزیران برخاستند که مسئولیت اداره کشور را برعهده داشتند (آدمیت، ۱۳۲۳: ۱۶۴). در زمان حکومت فتحعلی شاه قاجار، عباس میرزا به همراه قائم‌مقام فراهانی گام‌های نخستین را برای نوسازی دستگاه‌های اداری، شناساندن تعلیم و تربیت نوین و فرهنگ اروپایی برداشتند. تمایلات اصلاح‌طلبانه عباس میرزا که بعدها توسط امیرکبیر دنبال شد موجب نارضایتی کسانی شد که بدون هیچ‌گونه لیاقت و شایستگی به طور موروثی بر مناصب تکیه زده بودند، بنابراین آنان را به توطئه و کارشکنی علیه وی برانگیخت (عضد قاجار، ۱۳۷۶: ۱۱۱). نکته جالب توجه در رابطه با اصلاح‌گران اداری عصر قاجار این است که مخالفان با برچسب‌زدن، آن‌ها را از میان برمی‌داشتند چنان‌که عباس میرزا از برادرش محمدعلی میرزا شکوه می‌کند که ایشان با برچسب‌زدن به وی، اصلاحاتش را مغایر با آداب و رسوم اسلامی می‌داند (موریه، ۱۳۸۶: ۲۵۴). بنابراین دیگر اصلاح‌طلبان اداری نیز - که در ادامه بدان‌ها خواهیم پرداخت - به علت سیستم فاسد و ناکارآمد عصر قاجار با وجود تلاش فراوان نتوانستند کار چندانی از پیش ببرند.

در دوره محمدشاه قاجار نیز قائم مقام فراهانی به عنوان صدراعظم، همچنان در پی اصلاح نظام اداری بود ولی با دسیسه چینی و توطئه‌های اطرافیان شاه، به ویژه حاج میرزا آقاسی، در این راه ناکام و سرانجام کشته شد. با آغاز صدارت حاج میرزا آقاسی اوضاع اداری ایران بیش از گذشته رو به انحطاط رفت. در زمان وی عده زیادی بدون استحقاق و بدون اینکه خدمتی انجام دهند از دستگاه دولت با عناوین مختلف حقوق، مستمری و پاداش می گرفتند. هروقت مأموران کشوری و لشکری از حاج میرزا آقاسی درخواست اضافه حقوق و پاداش می نمودند بی چون و چرا با تقاضای آن‌ها موافقت می شد و اگر اقدامات اصلاح گرایانه امیر کبیر نبود یقیناً سلسله قاجار منقرض و ایران تجزیه و به حکومت‌های کوچک تقسیم می شد (واتسن، ۱۳۴۰: ۴-۲۵۳). در اواخر سلطنت محمدشاه اوضاع اداری به حدی وخیم بود که خزانه دولت هیچ قسم نقدینه‌ای در اختیار نداشت و از پرداخت حقوق مستخدمین دولت ناتوان گشته و سررشته امور به گونه‌ای متلاشی شده بود که اگر اجل گریبان محمدشاه قاجار را نمی گرفت و امیر کبیر روی کار نمی آمد استقلال و حاکمیت ایران به مخاطره می افتاد (سعادت نوری، بی تا: ۲۴۷). بعدها دو سال طول کشید تا امیر کبیر، مملکت از هم گسیخته دوره صدارت حاج میرزا آقاسی را سروسامان دهد (امین الدوله، ۱۳۷۰: ۸-۹).

هم‌زمان با سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۲۶۴ق). فساد اداری چنان در شئونات مختلف حکومت قاجار ریشه دوانیده بود که دیوانیان و کارمندان حکومت برای انجام هر عمل ساده اداری درخواست علنی رشوه می کردند. آنان این مبلغ را حق مسلم و بدیهی خود پنداشته و هیچ ترس و بیمی هم از این کار نداشتند. این مسئله موجب شد افراد طماع و فاسد، بدون گرفتن هیچ حقوق مشخص و رسمی به کارهای اداری و دولتی مشغول شوند و حتی حاضر بودند ماهیانه مبلغی را به رؤسای خود بدهند تا آن‌ها را در زمره کارمندان دولت محسوب کنند.

طبق گزارش سفرنامه نویسان خارجی عصر ناصری، از طریق القاب که وسیله‌ای برای ورود به قصر سلطنتی بود، همه می خواستند با دسیسه و هزار دوز و کلک نزد ظل الله جایی برای خود دست‌وپا کنند. در اطراف شاه پیشخدمت‌های فراوانی بودند که حاضر نبودند

موقعیت و سمت خود را در دربار با قبول حکومت‌ها در ایالت‌ها عوض کنند. این پیشخدمت‌ها مانند وزیران و سایر مقامات عالی، هر یک دستگاه عریض و طویلی داشتند و از آن سوءاستفاده می‌کردند (سرنه، ۱۳۶۲: ۱۲۰ و ۸۸). اعطای لقب به مقامات کشور که از دوران قبل مرسوم شده بود روشی برای دادن رشوه به شاه و صدراعظم در دوره ناصری بود (هدایتی خمینی، ۱۳۹۰: ۵۱). در دوره ناصرالدین شاه بعد از خالی شدن خزانه دولت، باز لقب‌فروشی و مملکت‌فروشی از سر گرفته شد (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۶: ۷۹۶). وی برای جبران کسری بودجه سالی یک‌مرتبۀ اغلب حکام را عوض می‌کردند و هر کس بیشترین پول را می‌داد ایالات را به وی می‌دادند. آن‌ها نیز برای پرداختن این مبلغ هنگفت، کارهای اداری حکومت مرکزی یا حکومت‌های جزء خود را به اشخاص متمول دارای هر صفت که باشد، می‌فروختند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱۰۱/۱). در این دوران هر کسی از فساد اداری شکایت می‌کرد به گفته یحیی دولت‌آبادی:

«به فساد عقیده متهم می‌شد و می‌گفتند طرف «بابی» است. به این دلیل از ترس تهمت فساد عقیده کسی جرأت شکایت از مظالم درباریان و صاحب‌منصبان اداری را نداشت» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱۰۴/۱).

میرزا آقاخان کرمانی در حکایتی که بازگوکننده نظام اداری فاسد ایران در عصر قاجار است می‌گوید:

«یکی از وکلای ایران به دربار شاهی، دزدی را دید که به معرض قتل می‌بردند. گفت: درحقیقت این دزد کشتن را مستوجب است زیرا بدون لباس رسمی و منصب دولتی دزدی می‌کند» (آدمیت، ۱۳۴۶: ۲۷۰).

با این اوصاف دومین دوره اصلاحات در نظام اداری ایران توسط امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه با کمال تهور و شجاعت صورت گرفت و مهم‌ترین اقدامات وی در این راستا عبارت بودند از: تعیین مشاغل و میزان حقوق و مقرری هر شغل، مبارزه جدی با تبلی و کاهلی کارمندان دولت، جلوگیری از رشوه‌خواری، نظارت دقیق بر اعمال کارکنان عالی‌رتبه دولت و والیان و حکام ولایات، قطع مستمری نابه‌جای درباریان و شاهزادگان

(ویلز، ۱۳۶۸: ۱۹۹). امیر کبیر معتقد بود که زمام امور باید در دست حکمرانان مقتدر و باتدبیری باشد که غرضی از حکومت جز خدمت به کشور و ملت خود نداشته و در پی منظوری جز نفع عام و مصلحت مملکت خود نروند (آدمیت، ۱۳۲۳: ۶۵). وی تصور می کرد اگر حقوق ماهیانه منظم به مستخدمین دولت پرداخت شود، فساد عظیم رشوه در سیستم اداری ایران از بین خواهد رفت، غافل از اینکه پس از مدت کوتاهی، کارشکنی ها و اعتراضات مأموران دولت نسبت به این اقدام وی شکل گرفت.

در زمان صدارت امیر کبیر خرابی اوضاع مستخدمین اداری و شاهزادگان به حدی بود که عده زیادی بدون انجام کوچک ترین خدمتی مقرری های گزاف و بیجا می گرفتند. وی دریافت وضع تمام ادارات مغشوش و به بدترین نوعی اداره می شود، لذا برای حل این مسئله با همت و پشتکاری ستودنی، هیئتی از مستوفیان تحت نظر میرزایوسف مستوفی الممالک که وزارت استیفاء را برعهده داشت، تشکیل داد تا صورت دخل و خرج مملکت را به دقت تنظیم نمایند تا بتواند طبق آن تصمیم بگیرد. وقتی امیر کبیر به کسری بودجه پی برد، برای توازن بودجه از حقوق کسانی که از خزانه دولت موجب دریافت می داشتند - از شخص خود گرفته تا کوچک ترین مستخدم کشوری - به تناسب مبلغی را کاست (خورموجی، ۱۳۶۳: ۴-۱۰۳).

امیر کبیر به دلیل اصلاحات و اقداماتش نفوذ فوق العاده ای در کلیه امور مملکتی اعم از کشوری و لشکری کسب نمود، لذا مورد بغض و حسد درباریان و اطرافیان شاه قرار گرفت، به خصوص پس از کاهش مستمری های گزاف و عایدات نامشروع و مداخل بزرگان و صاحبان نفوذ، و به قول آدمیت وقتی عنصر فساد اداری را از بین برد، در برابر وی صف آراییی کردند و در برانداختنش کوشیدند (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۲۱/ خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۰۴). پیتر آوری حتی مخالفت برخی از طبقات مذهبی با اصلاحات امیر کبیر را از دلایل سقوط وی می داند (آوری، ۱۳۶۹: ۱۲۷). سرانجام به خاطر غرض ورزی و ضرر رسیدن به برخی دولتمردان و کارکنان اداری، با کشتن امیر کبیر اصلاحات اداری همانند ادوار گذشته ناکام ماند و برای یک دوره طولانی تا روی کار آمدن میرزا حسین خان سپهسالار (۱۲۸۸ه.ق) پرونده اصلاحات اداری تقریباً بسته شد. پس از مرگ امیر کبیر،

دوباره همه مستخدمین دولت می‌خواستند شانه از زیر بار وظیفه خالی نمایند و بزرگ‌ترین اندیشه آن‌ها این بود کار لازم و مربوط به خود را انجام ندهند و چون دولت به مستخدمین ادارات حقوق منظمی نمی‌داد، بنابراین مستخدمین ادارات مجبور بودند دزدی کرده و رشوه بگیرند. گوینو وزیرمختار فرانسه که هم‌زمان با صدارت میرزا آقاخان نوری سه سال در ایران بود، اعتقاد داشت یکی از عیوب نظام اداری ایران رشوه‌گیری است و قطع ریشه آن را کاری بسیار مشکل و بلکه محال می‌داند. در این دوره رشوه‌گیری به قدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین مأمور جزء، رشوه می‌گیرد و در عین حال هیچ‌کس هم اعتراض نمی‌کند، گویی تمام مأموران و مستخدمین ایرانی از بالا تا پایین هم‌پیمان شده‌اند تا موضوع را مسکوت بگذارند (گوینو، بی‌تا: ۴۱). در واقع همه بدون توجه به منافع مملکت به فکر سود شخصی بودند و به قول «هانری رنه» افراد همگی در هرج و مرج زندگی می‌کردند (رنه، ۱۳۳۵: ۱۵۹، ۸۵۹).

پس از عزل امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری به جای وی به صدراعظمی رسید که به علت بی‌کفایتی، هر آنچه امیرکبیر در زمینه سروسامان دادن به امور اداری و حکومتی انجام داده بود، از بین برد. در شرح اقدامات نابجا و نابخردانه میرزا آقاخان نوری در امور دولتی، خورموجی در «حقایق الاخبار» می‌نویسد: «چون در رعایت خویش و تبار بی‌اختیار بود، اولاد و برادرزادگان و منسوبان بل همسایگان ایشان بلکه اهالی نور و کجور را حتی المقدور حاکم بلاد گردانید و مالک‌الرقاب عباد آن‌ها و همچون سیل سبا و صرصر عاد و ثمود رو به ممالک ایران نهادند. هر جا احمقی بود از شراب هوش‌ربای دولت مست آمد و هر کجا ابله‌ی بود با عیش و نعمت همدست گردید. تعدی در مملکت لازم و تصرف در ماء و رماء مظلومین را لازم شمردند و هر ناحیتی از ایران به تصرف بی‌دینان بود ویران شد... در موجب و مستمریات وظایف قبض و بسط صدر اول و ثانی از دست داد» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۸-۱۰۷).

سرانجام میرزا آقاخان نوری در بیست محرم ۱۲۷۵ ه.ق پس از هفت سال صدارت توسط ناصرالدین شاه به علت ناتوانی در اداره امور و ترویج فساد در دستگاه حکومتی عزل گردید. پس از آن ناصرالدین شاه خواهان داشتن صدراعظم نبود و فاصله بین ۱۲۷۵ تا

۱۲۸۸ ه.ق یعنی تا زمان انتصاب میرزا حسین خان سپهسالار، شاه به مدت سیزده سال بدون داشتن صدراعظم حکومت کرد و نهادهای جدیدی همچون مجلس، مصلحت‌خانه، شورای دولتی و فراموش‌خانه تأسیس و برجیده شدند و ساختار دیوانی همچنان شاهد بی‌ثباتی بود (پاشازاده، ۱۳۹۲: ۱۳۴). در این برهه زمانی به علت حضور کشورهای اروپایی در ایران و در اثر رفت و آمدهای ناصرالدین شاه و روشنفکران ایرانی به اروپا نقص تشکیلات کشوری و لشکری آشکار و لزوم ایجاد تغییر و اصلاح در ساختار سیاسی و اداری ایران بیشتر از گذشته نمایان شد، لذا روشنفکران و کسانی که سالیان مدید در دستگاه اداری قاجاریه فعالیت می‌کردند با نوشتن کتب و مقالاتی خواستار اصلاحات اداری در ایران و تدوین قوانینی در این راستا شدند.

«ملکم خان» از نخستین و مهم‌ترین متجددان ایرانی در عصر قاجار بود که با نوشتن ۲۶ رساله و انتشار روزنامه معروف «قانون» به صراحت از شاه، درباریان و سیستم اداری بیمار ایران انتقاد نمود و به گفته عباس امانت «کتابچه غیبی» اثر ملکم خان اولین پیشنهاد نوسازی دستگاه دولت بود (امانت، ۱۳۸۳: ۴۷۵).

ملکم خان با توجه به شناختی که از نظام اداری عصر قاجار داشت دربارهٔ اوضاع متشنج و وخیم آن می‌گوید:

«در ایران بدون هیچ علم می‌توان وزیر شد، قیمت سرتیپی ۵۰۰ تومان است و در پانزده سالگی می‌توان سردار شد. من اگر هفت زبان هم می‌دانستم باز می‌بایست نوکر یک احمق بی‌سواد باشم. اگر پسر من علوم اداره را بهتر از وزرای انگلیس تحصیل بکند باز حکومت ولایات حق اطفال پولدار خواهد بود (اصیل، ۱۳۸۱: ۶۰).

به اعتقاد ملکم خان، صلابت و قدرت دول اروپایی ریشه در نظام اداری آنان دارد و فقدان همین نظم اداری در کشور ایران را علت اصلی و منطبق عقب‌ماندگی آن فرض کرده و نظم و ثبات سیاسی، مالی، تضمین حقوق موقفیت سیاسی، گسترش تجارت، حتی تعیش و حیات سلطنت را منوط به نظم اداری مرکزی می‌داند (روزنامه قانون، رجب ۱۳۰۷، ش ۱،

ص ۱). از نظر ملکم خان، نبود قانون برجسته‌ترین خصصیه بی‌نظمی در ایران عصر قاجار است:

«... هیچ کس در ایران مالک هیچ چیز نیست، زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می‌کنیم بدون قانون، سرتیپ معزول می‌کنیم بدون قانون، حقوق دولت می‌فروشیم بدون قانون، بندگان خدا را در حبس می‌کنیم بدون قانون، خزانه می‌بخشیم بدون قانون (روزنامه قانون، رجب ۱۳۰۷ق، ش ۲، صص ۳-۲).

باید به حکم قانون یک دولت طوری ترتیب یابد که خدمت وزارت و عنان مصالح دولت فقط به دست آن اشخاصی بیفتد که افضل و اعلم و اکمل قوم محسوب می‌شوند و در آن ضمن حدود قدرت ریاست طوری مقرر باشد که هر یک از رؤسا در وقت اجرای وظایف دولتی کاملاً مختار و در حین تقلب از آن وظایف مجبور و مقید و عاجز بمانند (روزنامه قانون، شوال ۱۳۰۷ق، ش ۴، ص ۲). بنابراین ملکم خان از نخستین کسانی بود که خواستار تدوین قوانینی برای ورود افراد به دستگاه دولتی بود.

از دیگر کسانی که خواستار اصلاحات اساسی و تدوین قوانینی درباره نظام اداری بودند میرزا یوسف خان مستشارالدوله بود. وی از اندیشمندان ایرانی قرن سیزدهم هجری است که سالیان متمدای با منصب‌های گوناگون، خارج از کشور مأموریت داشت و در آنجا با نظام‌های غربی آشنا و برای او مجالی فراهم شد تا به تفاوت‌های نظام سنتی ایران با نظام‌های پارلمانی غربی پی ببرد و در نحوه کارکرد آن نظام‌ها، به تأمل بپردازد.

مستشارالدوله در رساله «یک کلمه» در اصول نوزده‌گانه‌ای که برای حل موانع توسعه و پیشرفت ایران در عصر قاجار بیان می‌نماید در چند اصل از آن برای اصلاح نظام اداری ایران قوانینی را پیشنهاد می‌کند. وی در اصل اول می‌گوید هر کسی بدون توجه به رتبه و مقامش در مقابل قانون باید مساوی باشد و یا در اصل دوم هر کسی بر حسب استعداد خود از امتیازات استخدام و مشاغل عمومی بهره‌مند شود بدون اینکه عامل دیگری دخیل باشد (مستشارالدوله، ۱۳۶۴: ۱۹).

علاوه بر روشنفکران و کارگزاران حکومتی، ناصرالدین شاه نیز شخصاً به خاطر سفر به اروپا و تحت تأثیر افکار و اندیشه روشنفکرانی مانند مستشارالدوله، ملکم خان، سپهسالار و حتی امیرکبیر، خواستار تغییراتی در ساختار اداری کشور بود.

در سال ۱۲۷۵ ه.ق به دستور و فرمان ناصرالدین شاه کارهای دولت بین شش وزارتخانه تقسیم شد که وزیران در برابر صدراعظم مسئولیت نداشتند و از شخص شاه دستور می گرفتند. ضمناً مجلسی به نام «مجلس دربار اعظم» یا «دارالشوری کبری دولتی» با عضویت صدراعظم و وزیران و شاهزادگان بزرگ و چند تن از رجال و اعیان تشکیل گردید تا در باب امور جاری که دستور آن از طرف شخص شاه صادر می شد، شرکت کنند. اما بدیهی بود این مجلس فقط با امور و مسائلی موافقت می نمود که اراده شاه به آن‌ها تعلق گرفته بود (سرنا، ۱۳۶۲: ۶-۸۵). در ساختار اداری جدیدی که ناصرالدین شاه طرح ریزی نموده بود وزارتخانه همچنان بدون داشتن هیچ گونه برنامه و هدفی در دست کسانی بود که فقط به خاطر منافع شخصی با دادن رشوه و پول هنگفتی، این مقامات را به دست می گرفتند (حاج سیاح، ۱۳۴۶: ۵-۴۸۴).

پس از مدت‌ها با روی کار آمدن میرزا حسین خان سپهسالار به عنوان صدراعظم ناصرالدین شاه، که سالیان درازی در خارج از ایران (فرانسه، هندوستان، تفریس و استانبول) بود، اصلاحات ناتمام امیرکبیر در سیستم اداری ایران، البته با الگوبرداری از غرب، از سر گرفته شد. میرزا حسین خان در اواخر سال ۱۲۸۹ ق در گزارشی به ناصرالدین شاه عملکرد یک‌ساله‌اش در دوره صدارت را چنین شرح می دهد: «تشکیل دارالشوری کبری، تأسیس وزارتخانه‌ها و تقسیم کار آن‌ها، تعیین ساعت کار ادارات دولتی و ترتیب مراجعات مردم، ترتیب استخدام و میزان حقوق مستخدمین (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۷/۲-۱۶۸۵) مقابله با رشوه‌خواری درباریان و دیوانیان که قبلاً امیرکبیر تلاش گسترده‌ای هرچند ناکام را برای از میان برداشتن آن داشت، یکی دیگر از اقدامات شایان توجه سپهسالار در دوران زمامداری‌اش بود (مستوفی، ۱۳۶۰: ۱/۱۱۸).

سپهسالار اعظم یکی دو ماه بعد از صدارت، به تمام کارکنان اداری دولت و حکومت‌های ولایات منشوری نوشت و رشوه‌خواری عمال دولت را که سابقاً موجب

خرابی کارها بوده، مورد نکوهش قرار داد و از اینکه این رسم بد را رؤسای دولتی ترک گفته‌اند اظهار خوشوقتی کرد و حکام ولایات را تهدید نمود اگر این رویه را ترک نکنند با اصرار از حضور همایونی، استدعای عزل و مجازات آن‌ها را خواهد کرد. وی در این نامه قید می‌کند:

«چشم من همه جا با شماست. دولت به شما به قدر اعاشه حقوق می‌دهد و ضامن متمول کردن شما نیست، شما هم برای متمول شدن راه‌های دیگری دارید. در خالصجات دولت که تحت اختیار شماست آبادی کنید و از اضافه حاصل آن برخوردار شوید تا خیر آن به خلق خدا هم برسد» (مستوفی، ۱۳۶۰: ۱۱۷/۱).

ولی پس از مدتی سپهسالار اعظم خودش هم گرفتار همان چیزی شد که سال‌ها دنبال اصلاح آن بود. وی که ابتدا از گرفتن رشوه و فروختن مقامات دولتی شدیداً جلوگیری می‌نمود پس از مدتی در این زمینه از همه گوی سبقت را ربود (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۴۸). سپهسالار با اینکه مرد پرکار و سردرسته اصلاح‌طلبان کشور به شمار می‌آمد اما در اموری که خارج از حیطه صلاحیت یا وزارت او بود دخالت می‌کرد (سرنا، ۱۳۶۲: ۱۰۸) و با مخالف هیئت حاکم، شاهزادگان، درباریان متنفذ، اکثر وزیران، مستوفیان و حکام ایالات مواجه شد و به سرنوشت دیگر اصلاحگران نظام اداری ایران در عصر قاجار دچار گردید. علی‌رغم تلاش کسانی مانند امیرکبیر، سپهسالار، میرزا ملکم و دیگران در جهت سروسامان دادن به وضعیت آشفته دستگاه اداری ایران، دوره اول سلطنت قاجاریه با قتل ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۱۳ق، بدون تغییر مشهودی در اصلاح نظام اداری پایان یافت.

اصلاح نظام اداری ایران در عصر مشروطه

پس از قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ق، دور دوم سلطنت قاجار (۱۳۴۴-۱۳۱۳ه.ق) با بر تخت نشستن مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ه.ق شروع و با خلع سلطنت احمد شاه در سال ۱۳۴۴ه.ق ختم می‌شود. اعطای امتیازات فراوان به خارجی‌ها، دخالت روس و انگلیس در کشور و از همه مهم‌تر تلاش روشنفکران و علما منجر به فصل جدیدی از تاریخ ایران شد که طی یک انقلاب، سلطنت قاجاریه به مشروطه تبدیل شد (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۲۳۳). پس

پیروزی انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ ش. با وجود آنکه تغییراتی در ساختار اداری- سیاسی ایران ایجاد شد و توسط مجلس اول شورای ملی (۱۳ مهر ۱۲۸۵ تا ۲ تیر ۱۲۸۷ ش) برای هر بخش از مملکت قوانینی وضع گردید ولی راجع به سروسامان دادن به نظام اداری کشور، که نیاز به وضع قوانینی محکم و اصولی داشت، به علت چالش‌ها و مشکلات پیش روی دولت‌ها و مجالس گام اساسی برداشته نشد. در مجلس دوم شورای ملی (۲۴ فروردین ۱۲۸۸ تا ۳ دی ۱۲۹۰) با اینکه کمیسیونی برای وضع قوانین به منظور حل معضلات ورود به دستگاه دولتی و چگونگی استخدام افراد تشکیل گردید اما بر اثر گسترش هرج و مرج و بی‌ثباتی در کشور و تعطیلی مجلس با اولتیماتوم روس، بدون نتیجه ماند (تنکابنی، ۱۳۹۲: ۶۸). مجلس سوم پس از سه سال فترت و آشفتگی حاکم بر کشور در ۱۲۹۳ ش توسط احمد شاه قاجار افتتاح شد ولی به زودی به سبب بروز جنگ جهانی اول، به رغم اعلام بی‌طرفی ایران، بیش از یک سال دوام نیاورد لذا دوباره بر نهاد دیوان‌سالاری کشور آسیب‌هایی وارد شد و موجب بی‌ثباتی بیشتر و نوعی هرج و مرج در دستگاه اداری دولت شد (تنکابنی، ۱۳۹۲: ۶۸). از زمان صدور فرمان مشروطیت تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، به علت چالش بین دولت‌ها و مجالس و دخالت مستقیم روس و انگلیس بیش از ۵۱ دولت روی کار آمدند که بیشترشان در نهایت بی‌ثباتی و نیز سردرگمی، با موانع و دشواری‌هایی کم و بیش یکسان و گاهی هم ویژه، برای اصلاح کشور دست و پنجه نرم کردند (پورآرین، ۱۳۸۵: ۵۳۵). لذا در دستگاه اداری تا زمان مجلس چهارم شورای ملی در تیرماه ۱۳۰۰ ش. بدون وضع هیچ قانونی، همچنان منصب‌ها و استخدامی‌ها بر پایه روابط اشخاص قرار داشت و مقامات مهم را با هدیه و رشوه می‌خریدند: نه کارمند دولتی به معنای واقعی کلمه وجود داشت و نه حقوق کارمندان به طور منظم پرداخت می‌شد و روزبه‌روز فساد اداری بیشتر می‌شد (ویشارد، ۱۳۶۳: ۳۲۷). همانند گذشته برای اینکه شخصی یکی از اقارب و خویشاوندان خود را در سازمان دولتی و حکومتی استخدام نماید بایستی به واسطه متوسل می‌گردید (گوینو، بی تا: ۵۲). از نظر گلشانیان که مقارن با مجلس چهارم شورای ملی در سال ۱۳۰۰ ه. ش وارد دستگاه دولتی شده بود، یکی از عللی که پانزده سال پس از مشروطه، هنوز انقلاب اداری در ایران به ثمر نرسیده پارتی‌بازی، تبعیض و برخی ملاحظات

درباره اشخاص بود (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۱۱۷). از عواملی مهمی که باعث گردید تا زمان تشکیل مجلس چهارم قانونی برای ورود به دستگاه دولتی و اصلاح نظام اداری وضع نگردد ممانعت و کارشکنی کارگزاران قدیمی و سنتی قاجار بود که برای حفظ منافع شخصی و خویشاوندسالاری حاضر نبودند افراد تحصیل کرده و کاردان وارد سیستم اداری شوند (تنکابنی، ۱۳۹۲: ۷۲).

سرانجام با تشکیل مجلس چهارم شورای ملی در اول تیرماه ۱۳۰۰ ش. نمایندگان با دیدن اوضاع نابسامان اداری ایران، خواستار اصلاحات اساسی و وضع قوانینی برای حل این مشکل شدند. لذا از زمان آغاز به کار مجلس چهارم، یکی از موضوعاتی که همیشه نمایندگان از دولت‌های تشکیل شده انتظار داشتند توجه و سروسامان دادن به وضعیت آشفته نظام اداری ایران بود. در زمان کابینه اول و دوم قوام‌السلطنه که در دوره مجلس چهارم تشکیل گردیدند، یکی از برنامه‌هایی که به مجلس ارائه شد لایحه قانون استخدام کشوری به منظور اصلاح ساختار اداری کشور بود.

از میان نمایندگان مجلس چهارم، مدرس از نخستین کسانی بود که معترض وضع آسف بار نظام اداری ایران و نبود قانونی در این باره بود. وی در نطقی در مجلس چهارم شورای ملی می‌گوید:

«... انشاءالله الرحمن رئیس الوزراء، قانون استخدامی پیشنهاد مجلس بفرماید و شرایطی برای داوطلبان که می‌خواهند وارد خدمت شوند در آن قانون تعیین شود که غیر از قوم و خویش با وزرا و وکلا باشند. غالباً دیده شده که هر وزیری روی کار می‌آید بیست نفر همراه خود می‌آورد سه ماه وزیر است بعد می‌رود. مزد این بیست نفر به گردن ملت می‌ماند. حالا حساب کنید که در عرض پانزده سال چقدر می‌شود. وقتی که این طور شد من هم که یکی از اشخاص این مملکت هستم به قدر قوه خودم یک نفر الی چند نفر وارد می‌کنم. این مسئله قابل اصلاح نیست مگر با داشتن قانون استخدام و از روی قابلیت و لیاقت داخل خدمت شدن (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۳۲).

ملک الشعراء بهار نماینده مجلس چهارم شورای ملی نیز در تأیید نطق مدرس تأکید داشت باید دولت و مجلس با کمک همدیگر هر چه زودتر قانون استخدامی را به تصویب برسانند تا از ورود مأمورین فاسد و نالایق به دستگاه دولتی جلوگیری و افراد شایسته و امین جایگزین آنها شوند (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۴۵). دیگر نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی نیز تنها راه اصلاح ادارات و نجات کشور را وضع قانون استخدامی می‌دانند چرا که در نبود قانون به جای شایسته‌سالاری و توجه به تحصیل کردگانی که سال‌ها با مشقت فراوان تحصیل کرده‌اند افرادی بدون رعایت فضلی و سابقه عملی، بدون لیاقت و کفایت فقط به نام اینکه آقازاده هستند رئیس و مدیرکل می‌شوند (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۵۷ و ۵۹).

همچنین سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) از نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی با جدیت و نطق‌های مفصل، خواستار تغییرات اساسی در نظام اداری ایران بود. وی یکی از معضلات کشور ایران را در فرهنگ پشت میز نشینی و اشتیاق فروان مردم برای وارد شدن به دستگاه اداری و نیز کثرت تهاجم داوطلبان برای ورود در ادارات دولتی می‌دانست و این امر باعث ایجاد مشکلات حادی در نظام اداری دوره قاجاریه شده بود. ایشان علت اصلی توجه مردم و داوطلبین برای استخدام در ادارات دولتی را رکود اقتصادی در صنعت و کشاورزی می‌شمرد و معتقد بود مردم برای تأمین معاش یک راه بیشتر پیش رو ندارند آن هم استخدام دولتی است (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۵۷). از نظر سردار معظم (تیمورتاش) مشکل دیگر نظام اداری ایران، ادارات عریض و طویلی است که کشور هیچ‌گونه احتیاجی به چنین ساختار پیچیده‌ای ندارد و هر چه در کشور ادارات ساده‌تر و بی‌شاخ و برگ‌تر باشند کارایی آن‌ها چندین برابر خواهد شد.

جالب است بدانیم موانع و مشکلاتی که تیمورتاش و دیگر نمایندگان چندین دهه پیش، راجع به اشتغال مردم و مشکلات ساختار اداری ایران بدان اشاره نموده‌اند همچنان به عنوان معضل اصلی کشور لاینحل باقی مانده است. به نظر می‌رسد تا زمانی که تغییرات اساسی در نظام اداری ایران صورت نگیرد و در کنار آن صنعت و کشاورزی رونق نگیرد و به ویژه حکومت و مردم بینش خود را نسبت به کار کردن تغییر ندهند بیکاری و رکود

اقتصادی ادامه خواهد داشت و همچنان همه به دنبال میزی در ادارات برای نشستن در پشت آن خواهند بود. سرانجام با وجود تمام ممانعت‌ها برای نخستین بار با پیگیری قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء و با نظر نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی در ۲۲ آذر ۱۳۰۱ ش. قانون استخدام کشوری در ۷۳ ماده به همراه یک الحاقیه تدوین و تصویب شد.

مواد قانون استخدام کشوری و الحاقیه آن

شرایط و چگونگی ورود به خدمت اداری

در ماده یک تا پانزدهم قانون استخدام کشوری به طور مبسوط چگونگی و شرایط ورود به خدمت دولتی آورده شده است. ماده اول در رابطه با ورود به خدمات دولتی ابتدا تنها شامل حال کسانی می‌شد که در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی به طور ثابت خدمت می‌نمودند که بعدها با درخواست نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی، شامل حال اعضای دربار، کابینه سلطنتی و ولیعهد نیز گردید (مشروح مذاکرات مجلس پنجم شورای ملی، جلسه: ۲۵۰). از دیگر موادی که در قانون استخدام کشوری مورد بحث و بررسی زیادی قرار گرفت ماده دوم تا چهارم بود که مشکل چندین ساله شرایط ورود به خدمت رسمی در ادارات دولتی را حل می‌نمود. در ماده دوم این قانون، داوطلبان استخدامی باید دارای حداقل ۱۸ و حداکثر ۳۵ سال سن، عدم محکومیت به قیام و اقدام علیه حکومت ملی، عدم محکومیت به فساد عقیده و اخلاق و نیز عدم اعتیاد به استعمال افیون و مبتلا نبودن به امراض مسریه و داشتن تصدیق‌نامه سال سوم تحصیلات متوسطه می‌بودند (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسات ۱۵۸ و ۱۵۷).

همچنین طبق ماده سوم و چهارم به ترتیب، داوطلبین باید دارای تخصص لازم به منظور خدمت در اداره مربوطه بودند و نیز الزاماً باید از طریق آزمون استخدامی وارد خدمت دولتی شوند (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۱۵۸)، لذا برای اولین بار در تاریخ ایران به صورت مدون و کتبی قانونی برای تخصصی کردن خدمت در ادارات و از طریق آزمون به تصویب مجلس شورای ملی رسید و این امر باعث شایسته‌سالاری و عدم

قوم و خویش‌بازی در ادارات می‌شد که دغدغه بسیاری از نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی بود.

در ماده پنجم قانون استخدامی، مستخدمین اداری یک سال به عنوان کارآموز بدون اینکه جزء خدمت رسمی آنها محسوب گردد، باید در وزارتخانه مربوطه کار کنند تا تجربیات و توانایی لازم کسب نمایند و حق انتقال از یک وزارتخانه به وزارتخانه دیگر را ندارند. همچنین برطبق ماده ششم، کارمندان ادارات در صورت خروج حق برگشت به وزارتخانه مربوطه و یا هر وزارتخانه دیگری را ندارند مگر به یک درجه پایین‌تر از رتبه‌ای که در حین خروج از خدمت داشته‌اند.

براساس ماده هفتم تا نهم قانون استخدام کشوری، کسانی که وارد خدمت رسمی می‌شوند باید برطبق رسم مذهبی، قسم یاد کنند که به مملکت خیانت ننموده، قوانین و نظامات مربوط به مشاغل خود را کاملاً طبق نظر مافوق خویش رعایت نمایند و هرگونه اعمال نظریات سیاسی در امور اداری و تجاهر به تبلیغات بر ضد مذهب رسمی مملکت و یا بر علیه حکومت ملی موجب انفصال خدمتشان خواهد شد (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۱۵۸).

از دیگر شرایط ورود به خدمت اداری طبق ماده دهم، علاوه بر استخدام رسمی این بود که برخی ادارات می‌توانند متخصصینی از اتباع داخلی و خارجی به صورت قراردادی برای مدت معینی در اختیار بگیرند و همچنین براساس ماده یازدهم قانون استخدام کشوری ترتیب استخدام، تعیین حقوق و مدت مستخدمین و مستشاران خارجی به موجب کنتراست‌های مصوبه مجلس شورای ملی خواهد بود (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۱۵۹). باید توجه داشت تا قبل از تصویب این قانون توسط مجلس شورای ملی، برخی مستشاران خارجی بدون اعمال هیچ قانون و ضابطه‌ای وارد دستگاه اداری ایران می‌شدند و هیچ نیروی بازدارنده‌ای توان رویارویی و مقابله با زیاده‌خواهی‌های آنها را نداشت.

از مهم‌ترین مواد قانون استخدام کشوری که از فساد و تصدی مشاغل حساس اقتصادی و مالی در بین صاحب‌منصبان اداری فاسد جلوگیری می‌نمود، ماده دوازدهم این قانون بود:

مأمورین دولتی در هر رتبه و مقامی، قبل از شروع تصدی شغل جدید بایستی الزاماً تصفیه حساب مالی خود را در شغل قبلی ارائه نمایند، در غیر این صورت سپردن هر منصبی به آن‌ها ممنوع خواهد بود. به علاوه طبق ماده سیزدهم کسانی که خواستار تصدی منصب تحویلدار جنسی و نقدی یعنی همان مالیات‌گیری بودند باید برای جلوگیری از هرگونه اختلاس و سوءاستفاده‌های شخصی، قبل از تصدی آن شغل حتماً وجه‌الضمانه معتبری به وزارتخانه مربوطه ارائه دهند.

طبق ماده چهاردهم، برای عدم وابستگی و ارتباط کارکنان دولت به عوامل خارجی، کلیه مستخدمین و مستثنیات تبصره ماده ۱۵، بدون اجازه دولت از قبول هرگونه نشان‌های دول خارج ممنوع بودند (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۱۵۹).

طبق ماده پانزدهم، افراد پس از ورود به خدمت اداری باید بدون رابطه‌بازی و براساس لیاقت و شایستگی و همچنین ضوابط تعیین شده، مراتب اداری را یکی پس از دیگری برای رسیدن به مقام‌های بالاتر در یک بازه زمانی مشخص طی نماید.

مراتب اداری به قرار ذیل بود: ۱- ثباتی ۲- منشی‌گری سوم ۳- منشی‌گری دوم ۴- منشی‌گری اول ۵- مدیر شعبه ۶- مدیر دایره ۷- معاونت اداره ۸- ریاست اداره ۹- مدیر کلی ۱۰- معاونت اداری. ولی طبق تبصره این ماده، استثنائات طی نمودن مراتب اداری شامل: مقام وزارت، معاونت وزارت، سفارت کبری و سفارت فوق‌العاده، والی ایالات، قضات، مدعی‌العموم دیوان عالی تمیز و اعضای شورای دولتی و اعضای منتخبه دیوان محاسبات بود (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۱۶۰).

مقرری مستخدمین ادارات دولتی

در ماده شانزدهم تا نوزدهم قانون استخدام کشوری، میزان حقوق و مقرری کارکنان با تمام جزئیات در طی چند ساعت بحث و بررسی به تصویب نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی رسید که به موجب آن، مقرری کارکنان دولت هر سال براساس بودجه کشور تعیین و هر کسی براساس رتبه و جایگاهش و حتی با توجه به منطقه‌ای که خدمت می‌نمود میزان حقوقش تعیین می‌گردید (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه

۱۶۰). این قوانین به نحوی نظام اداری ناکارآمد ایران در عصر قاجار را سامان می‌داد که دیگر کسی به صرف قرابت با شخص شاه و دیگر صاحب‌منصبان کشوری، جواز دریافت حقوق و مقرری بیش از حد مجاز و بدون انجام خدمات دولتی را نداشته باشد.

نحوه ارتقاء و خدمات دولتی به کارکنان

در مواد بیست تا سی‌ام قانون استخدام کشوری، نحوه ارتقاء مستخدمین در ادارات دولتی، ساعات کار، میزان مرخصی و تعطیلات کارکنان با تمام جزئیات آورده شده است. نکته جالب توجه در این مواد آن است که هیچ‌کدام از مستخدمین دولتی با عدم طی کردن مراتب اداری حق ارتقاء و ترفیع درجه را نخواهند داشت مگر اینکه در هریک از مراتب اول، دوم، سوم و چهارم در ماده ۱۵، لااقل دو سال و در سایر مراتب لااقل سه سال خدمت کرده باشند. در این میان خدمات دولتی به منظور رفاه حال کارکنان ادارات به گونه‌ای سامان یافته بود که طبق ماده ۲۸ قانون استخدامی، برای مستخدمینی که بنا بر مقتضیات اداری به واسطه حذف شغل بیکار شوند ماهیانه مقرری یا به تعبیر امروزی بیمه بیکاری تا زمان یافتن شغلی مناسب، در نظر گرفته شده بود (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسات ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳) که این مسئله از یک سو موجبات رفاه و آرامش خاطر کارمندان دولت را فراهم می‌کرد و از سوی دیگر از دست‌اندازی آنان به بیت‌المال به نفع خویش - همان‌گونه که در زمان حکومت قاجار رواج داشت - برای استفاده از آن در ایام گرفتاری و احیاناً در زمان از دست دادن شغل، جلوگیری می‌نمود.

رسیدگی به تخلفات کارکنان اداری

در طی چند جلسه و با حساسیت‌های ویژه‌ای، در بخشی از قانون استخدام کشوری چند ماده به منظور رسیدگی به محاکمه مستخدمین خاطی وضع گردید که بر این اساس محاکم اداری یا به تعبیری دیوان عدالت اداری، طبق ماده سی و یک تا چهل و دوم به طور مبسوط به تقصیرات اداری و مفاسد کارکنان رسیدگی می‌نمود که از اخطار کتبی بدون درج در پرونده مقصران تا انفصال دائم از خدمات دولتی را دربر می‌گرفت و در صورتی که

بی‌گناهی شخصِ متهم به فساد اداری اثبات می‌گردید ایام انفصالش جزء مدت خدمت رسمی محسوب و مقرری آن مدت را دریافت می‌کرد (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسات ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵). در نتیجه با وضع این قوانین از بسیاری مفاسد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی کارکنان دولت جلوگیری به عمل می‌آمد.

شرایط بازنشستگی مستخدمین اداری

ماده چهل و سوم تا هفتاد و سه قانون استخدام کشوری درباره شرایط بازنشستگی مستخدمین ادارات دولتی در سه جلسه متوالی توسط نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی وضع گردید. طبق این قوانین برای اولین بار کسانی که پس از ۳۰ سال خدمت با حداقل ۶۰ و حداکثر ۷۰ سال عمر، بازنشسته شوند، براساس رتبه‌شان و بر احراز شرایط دیگر، برای آنها مقرری تعیین گردید. همچنین مستخدمینی که ناتوان یا به واسطه حادثه‌ای ناقص شوند و از کار کردن باز بمانند بدون رعایت مدت خدمت، ثلث آخرین مقرری خدمت خود را مادام‌العمر به طور منظم دریافت می‌دارند (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسات ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵).

بنابراین قانون استخدام کشوری پس از بحث و بررسی و جلسات متعدد چندین ماهه، سرانجام در ۷۳ ماده در پنج‌شنبه ۲۲ آذر ۱۳۰۱ ش. به تصویب نهایی رسید و طبق نظر نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی بنا شد از ابتدای سال ۱۳۰۲ ش. توسط دولت به مرحله اجرا درآید (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۱۸۹). در این میان، به پیشنهاد برخی نمایندگان از جمله مدرس و ملک‌الشعراى بهار الحاقیه‌ای به قانون استخدام کشوری در سه ماده ذیل منضم کردند: ماده اول، دولت مکلف است کلیه لباس‌هایی که برای مستخدمین لشکری و کشوری تهیه می‌نماید از مصنوعات و منسوجات داخلی باشد. ماده دوم، عموم وزراء و نمایندگان مجلس شورای ملی، معاونین وزارتخانه‌ها، ولات و حکام، قضات عدلیه و کلیه مستخدمینی که به خدمت رسمی اشتغال دارند مکلف هستند البسه خود را از مصنوعات و منسوجات ایرانی استفاده نمایند. ماده سوم، ترتیب اجرا و تهیه مجازات تخلف‌کنندگان از دو ماده الحاقیه فوق‌الذکر را نظامنامه‌های داخلی هریک

از ادارات مربوط معین خواهد کرد (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۲۱۳).

تأثیر قانون استخدام کشوری و الحاقیه آن بر نظام اداری قاجار

قانون استخدام کشوری در صورتی که بدون سوءاستفاده و سطحی‌نگری به آن اجرا و ایرادات آن رفع می‌گردید بسیاری از مشکلات نظام اداری ایران را که سالیان دراز گریبانگیر آن بود حل می‌کرد. در توجه ویژه و پیاده‌نمودن قانون استخدام کشوری، سلیمان میرزا از منتخبین مجلس چهارم شورای ملی، تأکید داشت قانون استخدام کشوری نباید همانند قانون وزارت داخله که از تصویب مجلس گذشت ولی هیچ‌یک از اعضای وزارت داخله از آن اطلاع نداشتند در گوشه‌ای اتفاق بماند (مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی، جلسه ۱۸۹). این سخن هشدار می‌دهد که دولت بود تا قانون استخدامی را که بیش از شش ماه از وقت مجلس بدان اختصاص یافته و زحمات زیادی برای وضع آن کشیده شده بود بر روی کاغذ نماند و برای تحول در نظام اداری اجرایی شود. عبدالله مستوفی در شرح نکات مثبت قانون استخدام کشوری در صورت اجرایی شدن کامل آن، معتقد بود:

«قانون استخدام کشوری با همه نواقص و نارسایی که دارد تا حدودی جلوی هرج‌ومرج اداری را که روزه‌روز بیشتر می‌شد، گرفت و با وجود انتقادهایی که به آن شد و آن را از مقصود اصلی دورتر کرد، اما تکیه‌گاه خوبی برای وزراء و رؤسای پاینده به قانون است تا به وسیله آن بتوانند از ورود بی‌رویه اشخاص بی‌کفایت به وزارتخانه‌ها و ادارات جلوگیری نمایند» (مستوفی، ۱۳۴۳: ۶/۳-۴۷۵).

براساس این قانون، برای نخستین بار تا حدودی استخدام کارمندان برحسب صلاحیت و انضباط قرار گرفت و حقوق و مزایای آنان طبق الگوی اروپایی برحسب رتبه پرداخت می‌شد (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۰۴). مدتی پس از تصویب قانون استخدام کشوری، میلسپو مستشار آمریکایی برای سروسامان دادن به وضعیت نابسامان مالی و اداری ایران وارد کشور شد و براساس قانون استخدام کشوری، تغییراتی در ساختار بی‌نظم اداری ایران

به ویژه در وزارت مالیه که از حساسیت بالایی برخوردار بود - با وجود موانع و مشکلات فراوان بدون هیچ گونه ملاحظه کاری - ایجاد نمود (کوشش، ۴ تیر ۱۳۰۲، س ۱، ش ۶۹). وی از استخدام افراد بی کفایت و غیرمتخصص و دادن مستمری و حقوق بی حساب و کتاب به کارمندانی که کارآیی لازم را نداشتند، به شدت پرهیز می نمود. باید توجه داشت موفقیت نسبی میلپسو در اصلاح نظام اداری اواخر عصر قاجار تا حد زیادی به پشتوانه قانون استخدام کشوری بود که نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی وضع کرده بودند، زیرا در نبود این قانون وی هیچ گونه ابزاری برای نظارت و اصلاح در دستگاه دولتی نداشت.

یکی از اثرات مثبت و بسیار مهمی که قانون استخدام کشوری می توانست بر اقتصاد کشور داشته باشد این بود که در پایان بحث و بررسی درباره قانون استخدام کشوری، الحاقیه ای به این قانون منضم شد که مقرر می کرد کلیه مستخدمین دولتی الزاماً بایستی از منسوجات و مصنوعات ایرانی استفاده نمایند. این الحاقیه که خواستار اجباری کردن استفاده کلیه کارمندان، اعضای دولت، حتی افراد نظامی و امنیه از البسه داخلی بود بیشتر برای فرهنگ سازی و حمایت از تولیدات داخلی وضع گردید، با وجود این قرار شد از اول مهر ۱۳۰۲ ش. این الحاقیه به همراه قانون استخدام کشوری صورت عملی به خود بگیرد (ستاره ایران، ۱ مهر ۱۳۰۲، سال نهم، ش ۲۸) ولی علی رغم در نظر گرفته شدن جرایمی برای کسانی که لباس وطنی نپوشند (رک به سند شماره ۱) با نادیده گرفتن این قانون توسط مستخدمین دولتی در دوره قاجاریه و سپس پهلوی، این الحاقیه عملی نگردید (رک به سند شماره ۲). به نظر می رسد در صورت عملی شدن مواد سه گانه الحاقیه قانون استخدام کشوری، صنعت نخریسی و نساجی ایران رونق زیادی می یافت و از این طریق بیکاری بسیاری جوانان که خواستار استخدام در ادارات بودند رفع می گردید.

در مرحله اجرای قانون استخدام کشوری، کارکنان اداری، جراید و نمایندگان مجلس نسبت بدان عکس العمل های متفاوتی نشان دادند، عده ای خواستار اجرا و عده ای خواستار اصلاحات اساسی در آن بودند. از آنجا که این قانون در دوره رئیس الوزرای قوام السلطنه به تصویب مجلس چهارم شورای ملی رسید بسیاری از روزنامه ها و نمایندگان به خاطر دشمنی با قوام السلطنه برای سیاه نمایی و نا کار آمد جلوه دادن این قانون، به هر وسیله ممکن

قصد تخریب قوام السلطنه و اقدامات وی در راستای اصلاح نظام اداری را داشتند. برخی جراید و مخالفان، علل وضع قانون استخدام کشوری در مجلس چهارم شورای ملی را رسمیت دادن به استخدام افرادی می‌دانند که به صورت غیرقانونی وارد دستگاه دولتی شده بودند (ستاره ایران، ۱۲ شهریور ۱۳۰۲، س ۱۰، ش ۲۵). از نظر روزنامه «کوشش» نیز هدف از تصویب این قانون در مجلس چهارم شورای ملی، حفظ حقوق یک عده از اقوام و خویشان نمایندگان بود که به فشار و دسیسه، داخل ادارات دولتی و مؤسسات مملکتی شده بودند (کوشش، ۸ اسفند، ۱۳۰۲، س ۲، ش ۱۹). باید توجه داشت به علت بی‌توجهی دولت‌ها و عدم پیگیری نمایندگان، برخی از مواد قانون استخدام کشوری عملی نگردید که این ایراد از مواد قانون استخدامی نبود بلکه مشکل از اجراکنندگان این قانون بود؛ مثلاً طبق ماده ۲۹ قانون استخدام کشوری به کسانی که منتظرین ورود به دستگاه اداری محسوب می‌گشتند باید تا زمانی که استخدام می‌شدند حقوقی به آنان تعلق می‌گرفت ولی بسیاری از آن‌ها بدون کمترین دریافتی، همچنان بلا تکلیف ماندند لذا منتظرین خدمت، با ارسال تلگرافات متعدد به روزنامه‌ها از نمایندگان مجلس پنجم خواستند متناسب با مقتضیات و احتیاجات مملکت و برای روشن شدن وضعیت‌شان، هر چه زودتر در قانون استخدام کشوری، تجدیدنظر نمایند (قانون، ۲۴ آبان ۱۳۰۳، س ۴، ش ۳). روزنامه «نصیحت» راجع به عملی نشدن برخی مواد قانون استخدام کشوری در یکی از شمارگانش چنین می‌نویسد:

«اگر قانون استخدام و حقوق تقاعد و حفظ مقام مستخدمین دولت راست است پس چرا وزارت عدلیه به حال ورثه مصیبت‌زده و بدبخت فراش عدلیه قزوین که پس از ۱۰ سال زحمت خدمت، زمستان گذشته به دنبال مأموریت رفته و در بیابان در طوفان و کولاک مرده و هنوز نعش وی پیدا نشده و چهار طفل صغیر باقی مانده، نظری نمی‌نمایند» (نصیحت، ۹ مهر ۱۳۰۴، س ۲، ش ۳).

همچنین دو سال پس از وضع قانون استخدام کشوری، در دوره رئیس‌الوزارایی رضاخان، اکثر روزنامه‌ها همچنان گزارش می‌دادند که فساد اداری در ایران بیداد می‌کند (ستاره ایران، ۲۳ دی ۱۳۰۳، س ۱۰، ش ۳۵). اگرچه پس از اجرایی شدن قانون استخدام

کشوری انتظار می‌رفت رابطه‌بازی به حداقل رسیده و شایسته‌سالاری جایگزین قوم و خویش‌بازی گردد ولی به دلیل روحیه قانون‌ناپذیری و قاعده‌گریزی که به طور سنتی از دیرباز در ساختار نظام سیاسی و اداری رخنه کرده بود (تنکابنی، ۱۳۹۲: ۷۸) در دوره رئیس‌الوزرای رضاخان، با گذشت دو سال از وضع این قانون، همچنان در ورود به دستگاه‌های دولتی رابطه‌بازی و بی‌قانونی حکمفرما بود (کوشش، ۶ شهریور ۱۳۰۳، س ۲، ش ۷۵). چنان‌که تهران پر بود از مردمان بیکاری که غیر از استخدام در دوایر دولتی هدفی نداشتند. آنان هیچ قابلیت‌ای جز تملق‌گفتن به رئیس‌الوزراها برای به‌دست آوردن شغلی در ادارات نداشتند (شفق سرخ، ۱۲ شهریور ۱۳۰۲، س ۲، ش ۴). علاوه بر کوتاهی دولت‌ها، درباره علت اجرایی‌نشدن کامل قانون استخدام کشوری باید گفت که اولاً کارمندان و سیستم اداری آمادگی پذیرش قانونی که آنها را کنترل و بر عملکرد آنها نظارت می‌نمود، نداشتند و به هر طریق ممکن به این قانون بی‌توجهی می‌کردند لذا همانند قبل از تصویب قانون استخدامی تا حد زیادی در دستگاه اداری روحیه قانون‌گریزی و خودکامگی، رابطه‌سالاری، کاغذبازی، عدم کاربرد عقلانیت در تصمیم‌گیری‌ها و اداره امور تداوم یافت (تنکابنی، ۱۳۹۲: ۸۱).

مجلس پنجم شورای ملی که در بهمن ۱۳۰۲ افتتاح گردید، با فشار جراید و مستخدمین دولتی، به‌منظور رفع نواقص موجود در قانون استخدام کشوری، کمیسیونی برای اصلاح این قانون تشکیل داد و حتی در جلسات علنی مجلس بحث‌های فراوانی راجع به رفع نقایص این قانون شد. یاسائی از نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی، نواقص قانون استخدامی را در این امر می‌دانست که مصوبین این قانون مرور زمان را به جای لیاقت و صلاحیت اشخاص مداخلت داده‌اند (مشروح مذاکرات مجلس پنجم شورای ملی، جلسه ۲۱۶). اما به نظر می‌رسد با توجه به اینکه در دوره قاجار برخی افراد بدون طی کردن مدارج اداری، با رابطه‌بازی به مراتب بالاتر می‌رفتند یکی از نکات قابل تأمل و مثبت در قانون استخدام کشوری جلوگیری از این مسئله بود؛ یعنی شخص باید با داشتن تصدیق‌نامهٔ سوم متوسطه با ۱۸ سال سن پس از یک سال کار آزمایشی طبق ماده ۲۳، دو سال تبتاتی، دو سال منشی سوم، دو سال منشی دوم، دو سال منشی اول را طی نموده و در پایان مدت ۹ سال خدمت،

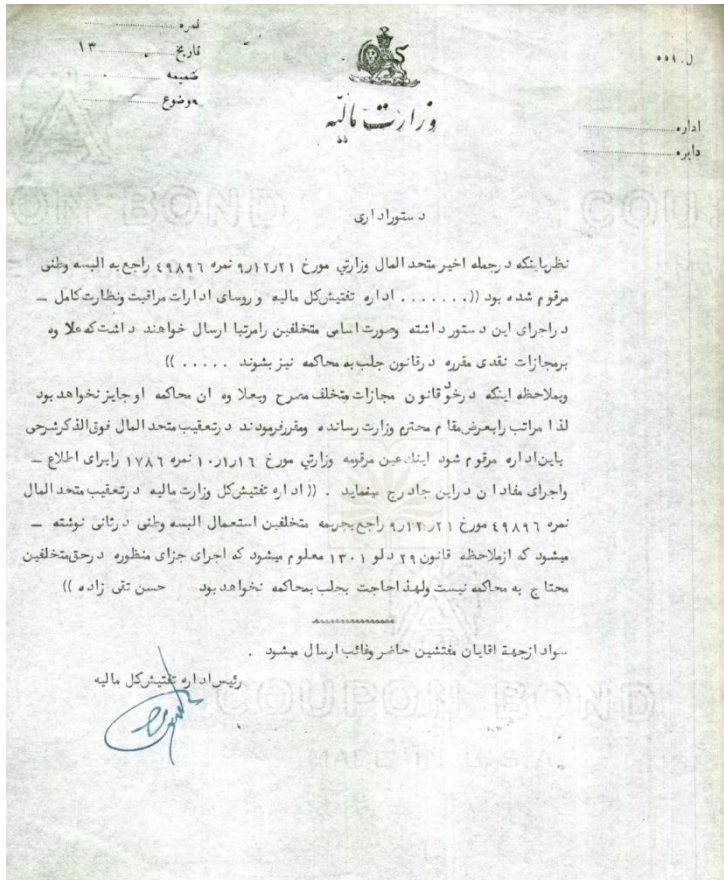
در سن ۲۷ ساله حق داشت مدیر شعبه بشود و در ۳۰ سالگی مدیر دایره گردد. اینکه شخص بدون شایستگی و عملکرد مثبت تنها به صرف حضور متوالی در پشت میز ارتقا می‌یافت، علاوه بر اینکه هزینه هنگفتی بر دوش مملکت می‌گذاشت، باعث می‌شد هم مستخدمین دولتی در ادارات به‌درستی کار نکنند و هم مسئولان اجرای قانون از ارتقاء اشخاص باصلاحیت جلوگیری نمایند. در اواخر دوره پنجم مجلس شورای ملی، همچنان برخی نمایندگان خواستار اصلاح موادی از این قانون شوند. از جمله خواستار اصلاح ماده ۷۱ این قانون بودند زیرا از نگاه آن‌ها این ماده موجب فلاکت بیش از دو هزار خانوار شده است لذا با آوردن دو ماده ذیل در صحن علنی مجلس خواستار تصویب آن برای حل این معضل بودند: ماده اول - اشخاصی که سابقاً مشاغل دولتی به‌عهده داشته و در تاریخ شروع اجرای این قانون، خدمتی را متکفل نبوده‌اند در صورتی مستخدم رسمی محسوب می‌شوند که از تاریخ ۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ به این طرف، سه سال متوالی تا پنج سال متناوب به موجب فرمان همایونی یا حکم وزارتخانه و یا برطبق احکام رسمی حکام، رؤسای اداره دولتی و بلدی، مصدر شغل رسمی بوده باشند ولی این قبیل مأمورین در صورتی حقوق این انتظار خدمت را دریافت می‌نمایند که مجموعاً هشت سال مصدر خدمات رسمی بوده باشند. ماده دوم - ماده (۷۱) قانون استخدام کشوری لغو و ماده فوق به جای آن برقرار است. این مواد اصلاحیه با مخالفت بسیاری از نمایندگان مواجه شد و تغییری در آن ایجاد نشد (مشروح مذاکرات مجلس پنجم شورای ملی، جلسه ۲۴۰) بنابراین با وجود اصرار برخی نمایندگان برای رفع نواقص قانون استخدام کشوری، به علت تراکم امور و جدال‌های سیاسی که برای تغییر سلطنت قاجاریه در جریان بود، در دوره قاجاریه هیچ‌گونه اقدام عملی در راستای اصلاح و اجرای کامل این قانون صورت نگرفت.

نتیجه‌گیری

در عصر قاجار وضعیت خدمت در کارهای دولتی، همانند حکومت‌های پیشین تابع ترتیب معین و مشخصی نبود. با توجه به گزارش‌های سفرنامه‌نویسان دوره قاجاریه، مناصب و مقامات مختلف لشکری و کشوری در ازای مبالغ هنگفتی با عناوینی همچون رسوم،

مداخل و هدیه یا از طریق خانوادگی به اشخاصی متنفاً بدون داشتن تخصص و علم کافی داده می‌شد و آن‌ها نیز از این موقعیت برای رسیدن به اهداف و منافع شخصی، بدون توجه به مصالح مملکت، نهایت استفاده را می‌بردند. در این بین بزرگانی مانند عباس میرزا، امیرکبیر و سپهسالار درصدد اصلاح نظام اداری ایران با شیوه‌های گوناگون برآمدند اما با به خطر افتادن منافع کسانی که در سیستم بیمار و ناکارآمد اداری آن دوران سود و بهره‌ای نصیب‌شان می‌گشت، اقدامات این اصلاحگران با شکست مواجه گشته و حتی جان‌شان نیز به خطر افتاد. پس از انقلاب مشروطه در ۱۲۸۵ ش. با توجه به هدف و آرمان‌های آن مبنی بر ایجاد تغییرات اساسی در کلیه شئون کشور، یکی از مواردی که نیاز به تغییر اساسی داشت، نظام بی‌سروسامان اداری قاجاریه بود ولی به دلیل مشکلاتی فراوانی که گریبانگیر کشور بود، تقریباً تا ۱۵ سال پس از مشروطه هیچ اقدامی در راستای اصلاح نظام اداری صورت نگرفت. سرانجام با تشکیل مجلس چهارم شورای ملی، نمایندگان به منظور اصلاح وضعیت نابسامان اداری قاجاریه، با مذاکرات و مباحثات بسیار سرانجام قوانینی در ۷۳ ماده به نام «قانون استخدام کشوری» در ۲۲ آذر ۱۳۰۱ ش. به همراه الحاقیه‌ای برای استفاده از البسه و وطنی توسط مستخدمین دولتی، تصویب نمودند که با تصویب این قانون برای نخستین بار در تاریخ ایران قانونی نگاشته شد تا به هرج و مرج اداری و اصل موروثی بودن مناصب با تقدیم هدیه و رشوه، برداشته شود. قانون استخدام کشوری با توجه به اینکه برای اولین بار وضع گردیده بود، ضمن نقاط قوت فراوان، طبعاً دارای نواقصی نیز بود و به تدریج برپایه همین قانون در دوره پهلوی، که جانشین سلسله قاجار گشت، تجدیدنظرهایی به منظور اصلاح موادی که دچار مشکل بودند، صورت گرفت. در یک نتیجه‌گیری کلی باید گفت قانون استخدام کشوری اگر به صورت کامل عملی و اصلاح می‌شد بسیاری از مشکلات نظام اداری قاجار به ویژه شرایط ورود به دستگاه دولتی حل می‌گردید، اما به علت جو سنتی حاکم بر کشور که قانون به سختی قابل پذیرش و اجرا بود و نیز بر اثر سطحی‌نگری و بی‌توجهی به آن، قانون استخدام کشوری با وجود تلاش برای اجرایی کردن جامع و کامل آن، نتوانست اثر چندانی داشته باشد لذا مشکلات و معضلات نظام اداری تا حدود زیادی باقی ماند.

سند شماره (۱)



جریمه استفاده نکردن البسه وطنی توسط مستخدمین دولتی

منبع: ساکما: ۱۱۴۹۹-۲۴۰



منابع

کتاب

- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۱). *رساله‌های میرزا ملکم خان*. تهران: نشرنی.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی (۱۳۵۶). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، با مقدمه ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۶۷). *سرات البلدان*. جلد دوم. به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- امانت، عباس (۱۳۸۳). *قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران*. ترجمه حسن کامشاد. تهران: نشر کارنامه.
- امین‌الدوله، میرزا علی خان (۱۳۷۰). *خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله*. به کوشش حافظ فرمانفرمائیان. تهران: سپهر.
- آدمیت، فریدون (۱۳۲۳). *امیرکبیر و ایران*. تهران: چاپخانه پیمان.
- _____ (۱۳۴۶). *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*. تهران: طهوری.
- آرونو، م. ر.، اشرافیان، ک. ز. (۱۳۵۶). *دولت نادر شاه افشار*. ترجمه حمید امین. تهران: انتشارات دانشگاهی.
- آوری، پیتر (۱۳۶۹). *تاریخ معاصر ایران*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: چاپخانه حیدری.
- پاشازاده، غلامعلی (۱۳۹۲). *در جستجوی قانون (میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی)*. تهران: نشر علم.
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۵۰). *عالم‌آزای عباسی*. جلد دوم. تهران: امیرکبیر.
- تنکابنی، حمید (۱۳۸۳). *درآمدی بر دیوان‌سالاری در ایران*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.



- حاج سیاح، میرزا محمدعلی (۱۳۴۶). **خاطرات حاج سیاح**. به کوشش حمید سیاح. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- خورموجی، محمد جعفر (۱۳۶۳). **حقایق الاخبار ناصری**. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: نشر نی. چاپ دوم
- دروویل، گاسپار (۱۳۶۷). **سفر در ایران**. ترجمه منوچهر اعتماد مقدم. تهران: انتشارات شباویز. چاپ سوم.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۳). **حیات یحیی**. جلد اول. تهران: انتشارات فردسی.
- دیگران و دیگران (۱۳۷۷). **ایران در قرن بیستم**. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر البرز
- رنه، هانری (۱۳۳۵). **سفرنامه از خراسان تا بختیاری**. ترجمه فرهوشی. تهران: امیرکبیر و ابن سینا.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۲). **آدم‌ها و آیین‌ها در ایران**، ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: کتابفروشی زوار.
- سعادت نوری، حسین (بی تا). **زندگی حاج میرزا آقاسی**. تهران: انتشارات وحید.
- شعبانی، رضا (۱۳۶۵). **تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه**. جلد اول. تهران: بی تا.
- عضد قاجار، ابونصر (۱۳۷۶). **بازنگری در تاریخ قاجاریه و روزگار آن**. تهران: دنیای کتاب.
- فلور، ویلم (۱۳۶۵). **برافتادن صفویان و برآمدن افغانان**. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: گوس.
- گلشائیان، عباسقلی (۱۳۷۷). **خاطرات من**. تهران: انتشارات اینشتین.
- گویننو، ژوزف آرتور (بی تا). **سه سال در آسیا**. ترجمه ذبیح الله منصور. تهران: انتشارات فرخی.

- مستشارالدوله، میرزا یوسف خان (۱۳۶۴). **رساله یک کلمه**. به کوشش صادق سجادی. تهران: نشر تاریخ ایران.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۶۰). **شرح زندگانی من**. جلد اول. تهران: کتابفروشی زوار.
- _____ (۱۳۴۳). **شرح زندگانی من**. جلد سوم. تهران: انتشارات زوار. چاپ دوم.
- موریه، جیمز (۱۳۸۶). **سفرنامه جیمز موریه**. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات طوس.
- واتسن، رابرت گرنٹ (۱۳۴۰). **تاریخ قاجار**. ترجمه عباسقلی آذری. بی‌نا: بی‌جا.
- ویشارد، جان (۱۳۶۳). **بیست سال در ایران**. ترجمه علی پیرنیا. تهران: مؤسسه انتشارات نوین.
- ویلز (۱۳۶۸). **ایران در یک قرن پیش**. ترجمه غلامحسین قراگوزلو. تهران: اقبال
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹). **روضه‌الصنای ناصری**. جلد دهم. تهران: کتابفروشی مرکزی
- هدایتی خمینی، عباس (۱۳۹۰). **زندگی سیاسی و اجتماعی علاءالسلطنه**. تهران: انتشارات طهوری.

اسناد و روزنامه‌ها

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی (ساکما)، ۱۱۴۹۹-۲۴۰
- _____ ، ۲۸۵۶۸-۲۴۰
- روزنامه **قانون** (ملکم)، رجب ۱۳۰۷، ش ۱.
- _____ ، رجب ۱۳۰۷ق، ش ۲.
- _____ ، شوال ۱۳۰۷، ش ۴.
- **قانون**، ۲۴ آبان ۱۳۰۳، س ۴، ش ۳
- **کوشش**، ۴ تیر ۱۳۰۲، س ۱، ش ۶۹

- _____ ، ۸ اسفند، ۱۳۰۲، س ۲، ش ۱۹
- _____ ، ۶ شهریور ۱۳۰۳، س ۲، ش ۷۵
- **ستاره ایران**، ۱ مهر ۱۳۰۲، س ۹، ش ۲۸
- _____ ، ۱۲ شهریور ۱۳۰۲، س ۱۰، ش ۲۵
- _____ ، ۲۳ دی ۱۳۰۳، س ۱۰، ش ۳۵
- **شفق سرخ**، ۱۲ شهریور ۱۳۰۲، س ۲، ش ۴۷
- **نصیحت**، ۹ مهر ۱۳۰۴، س ۲، ش ۳
- مشروح مذاکرات مجلس چهارم شورای ملی.
- مشروح مذاکرات مجلس پنجم شورای ملی.

مقالات

- تنکابنی، حمید (۱۳۹۲). «تحلیلی از وضعیت تشکیلات اداری و موانع تحولات آن در ایران عصر مشروطیت». **فصلنامه جامعه پژوهی فرهنگی**. سال چهارم. شماره اول.
- خدری زاده، علی اکبر (۱۳۸۵). «تعامل و تقابل حاکمیت و نهاد دیوان سالاری در تاریخ ایران». **فصلنامه مسکویه**. شماره سوم.
- رضایی منش، بهروز (۱۳۸۹). «مقاله تاریخ اداری ایران در عصر صفویان». **جستارهایی در تاریخ و تاریخ نگاری**، تهران: خانه کتاب.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

تحلیل تاریخی علل بازداشت و تبعید ایرانیان توسط متفقین در دوره اشغال: شهریور ۱۳۲۰ - شهریور ۱۳۲۴

سجاد راعی گلوجه^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۸

تاریخ تصویب: ۹۴/۶/۱۸

چکیده

متفقین (انگلستان و شوروی)، پس از تمهیدات لازم و با دستاویز حضور و فعالیت آلمانی‌های مقیم ایران بر ضد متفقین، در ۳ شهریور ۱۳۲۰ ایران را اشغال و رضاشاه را وادار به استعفا و تبعید از ایران کردند و در مرحله بعد، اقدام به ایجاد دولت دست‌نشانده و تحمیل پیمان اتحاد سه‌گانه کردند. آن دو کشور اندکی پس از اشغال ایران اقدام به بازداشت ایرانیان از اقشار گوناگون و ایجاد بازداشتگاه در درون قلمرو حاکمیت دولت ایران در شهرهای اراک، تهران و رشت کردند. بخشی از ایرانیان را نیز از اوطان خود به شهرهای دیگر تبعید نمودند. هر دو اقدام در تناقض آشکار با پیمان اتحاد ایران با متفقین و ناقض حق حاکمیت ایران بود. علت ظاهری بازداشت‌ها و تبعیدها همکاری و تمایل افراد مذکور به آلمانی‌ها با عنوان

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد اسلام دانشگاه تهران، کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران؛

raee598@yahoo.com

ستون پنجم بود که گرچه در مورد عده کمی صدق می‌کرد، ولی علل اصلی آن جلوگیری از انتخاب رجال مخالف انگلیس و شوروی و مخالفان اشغال به نمایندگی دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، تهدید و جلوگیری از اقدامات مخالفت‌آمیز اصحاب مطبوعات، ملیون و نظامیان و برخورد با مخالفان قدیم و جدید سیاست‌های انگلیس و شوروی در ایران بود. همچنین بخشی از پرسنل وزارت راه و راه‌آهن را که به برخی اطلاعات جنگ جهانی دوم مثل میزان و نوع محمولات نظامی و تدارکاتی متفقین، مسیرها و گذرگاه‌های سوق‌الجیشی دسترسی داشتند، بازداشت کردند. این مقاله در صدد است تا با بهره‌گیری از اسناد تاریخی و خاطرات افراد بازداشت و تبعیدشده به بازنمایی چگونگی بازداشت و محیط بازداشتگاه‌ها و علل ظاهری و واقعی بازداشت‌ها و تبعیدها بپردازد.

واژه‌های کلیدی: بازداشت، تبعید، ایرانیان، متفقین، انگلیس، شوروی، جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵-۱۹۳۹، اشغال، نقض حاکمیت

مقدمه

متفقین پس از اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰، ابتدا با وادار کردن دولت ایران به انعقاد پیمان اتحاد سه‌گانه، به اشغال نظامی خود جامعه مصالحه و اتحاد پوشاندند.^۱ پس از آن، شروع به مداخله در امور داخلی کردند که غالباً به استناد مفاد پیمان سه‌گانه و در واقع در تناقض با آن پیمان‌نامه و ناقض حق حاکمیت ایران بود.^۲ یکی از اقدامات متفقین در

۱. برای آگاهی در مورد چگونگی تکمیل و دلایل تحمیلی بودن پیمان اتحاد ایران با متفقین رک: سجاد راعی گلوچه، «اتحاد ایران با متفقین؛ استراتژی یا تحمیل»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دهم، شماره ۴۱ (زمستان ۱۳۸۸)؛ همو، «نقش انگلیس در اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و تحمیل پیمان اتحاد سه‌گانه»، مجموعه مقالات دومین همایش ایران و استعمار انگلیس، جلد اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱، صص ۳۱۲-۲۶۳.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: سجاد راعی گلوچه و علی اصغر راستینه، «بررسی ابعاد مداخله انگلیسی‌ها در امور ایران در طول جنگ جهانی دوم»، مجموعه مقالات دومین همایش ایران و استعمار انگلیس، جلد دوم،

ایران در دوره اشغال، ایجاد بازداشتگاه در قلمرو حاکمیت ایران در شهرهای اراک، تهران و رشت و بازداشت ایرانیان از صنوف و اقشار گوناگون در آنها بود که در میان آنها نخست‌وزیر اسبق، نمایندگان مجلس، امیران ارتش، علمای اعلام، بازرگانان صاحب‌نام، اصحاب مطبوعات و غیره دیده می‌شدند. عده‌ای از ایرانیان را نیز از اوطان خود به شهرهای دیگر تبعید کردند. این اقدام در شرایطی صورتی می‌گرفت که ایران با متفقین پیمان رسمی اتحاد داشت. این تناقض آشکار ضمن اینکه بیانگر خصومت و بی‌اعتمادی به مقامات و دولت ایران بود، اقدامی در جهت نقض آشکار استقلال قضایی، اداری و انتظامی و حق حاکمیت ایران هم بود.

در زمینه موضوع حاضر پژوهش جدی انجام نشده است. کتابی توسط نورالله لارودی، یکی از بازداشت‌شدگان با عنوان *اسیران؛ فجایع عمال تبهکار انگلیس در ایران* نوشته شده که بیشتر توصیف برخی وقایع مربوط به بازداشت‌ها و وضعیت بازداشتگاه متفقین در اراک است. کتاب دیگر توسط انوشیروان خلعتبری با عنوان *محبوسین متفقین در ایران (۱۳۲۴ - ۱۳۲۲)* نوشته شده که بهره کمتری از اسناد و اطلاعات تاریخی دارد و به اختصار برخی از موضوعات مربوط به بازداشت‌شدگان را مرور کرده است و ابعاد موضوع و علل واقعی بازداشت‌ها و تبعیدها را مورد واکاوی و بازنمایی قرار نداده است. دو کتاب نیز که صرفاً اسناد و اطلاعات خام و پردازش نشده هستند به نام‌های *ستون پنجم: گوشه‌ای از فعالیت‌های عوامل آلمان براساس اسناد محرمانه بریتانیا (ایران، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۰)* و *اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم (جلد پنجم: بازداشت و تبعید)* اخیراً منتشر شده است. در مورد بازداشت آیت‌الله کاشانی هم مقاله‌ای سندی به نام «*آیت‌الله کاشانی در زندان بیگانگان در ایران*» نوشته شده است که عاری از تحلیل جدی می‌باشد. نکته‌ای که درباره ادبیات پژوهش موضوع حاضر وجود دارد این است که در مورد تبعیدشدگان هیچ‌گونه کار پژوهشی انجام نشده و حتی متن توصیفی هم در این زمینه در دسترس نیست. بر مبنای خلاء

پژوهشی موجود درباره بازداشت و تبعید ایرانیان توسط متفقین در جنگ جهانی دوم، مقاله حاضر نگاشته شده و سعی دارد ابعاد و زوایای موضوع را با بهره گیری از اسناد و داده‌های تاریخی دست اول بکاود تا زمینه برای پژوهش‌های عمیق و گسترده فراهم گردد. سؤال محوری مقاله این است که چرا متفقین (انگلیس و شوروی) با وجود داشتن پیمان اتحاد با ایران و همکاری تمام‌عیار دولت ایران با آنها، در اقدامی تناقض‌آمیز خودشان رأساً به ایجاد بازداشتگاه‌های گوناگون در درون قلمرو حاکمیت ایران و بازداشت و تبعید ایرانیان اقدام کردند؟

فرضیه مقاله این است که انگلیس و شوروی در کنار پیشبرد سایر راهبردهای خود در قبال جنگ جهانی دوم، از فرصت پدیدآمده در دوره اشغال برای برخورد جدی با مخالفان سیاسی خود در ایران بهره‌برداری کردند تا آنها نتوانند در این مقطع حساس تاریخ ایران به مقابله با اقدامات آن دو کشور پردازند و به‌ویژه برخی از رجال مستقل و ملی مخالف نتوانند به نمایندگی دوره چهاردهم مجلس شورای ملی انتخاب شوند و سد راه مداخلات و زیاده‌خواهی‌های متفقین گردند.

بازداشت ایرانیان از اقشار گوناگون و علل و عوامل آن

بازداشت ایرانیان و برخی از بیگانگان اتباع دول محورِ مقیم ایران از نخستین روزهای پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ شروع شد، ولی در سطح گسترده چند ماه پس از تصویب و امضای پیمان اتحاد سه‌گانه در بهمن ۱۳۲۰ و در آستانه تمهیدات لازم برای تبلیغات نامزدهای نمایندگی دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در نیمه اول سال ۱۳۲۱ آغاز گشت و به تناوب تا پایان جنگ جهانی دوم تداوم یافت. علت عدم تشدید و گسترش بازداشت‌ها در دوره قبل از انعقاد پیمان اتحاد این بود که موجب تحریک احساسات ضد متفقین و تأثیر منفی بر روند بررسی و تصویب پیمان مذکور در مجلس شورای ملی نشود. حدود سه ماه پس از تصویب پیمان اتحاد، متفقین با انتشار اعلامیه‌ای در اردیبهشت ۱۳۲۱ هرگونه اقدام در حمایت و طرفداری از دول محور را غیرقانونی شمرده (لارودی، ۱۳۳۲: ۴) و در منطقه اشغالی خود فهرست‌هایی از ایرانیان تهیه و دولت ایران را وادار به

دستگیری و تحویل شان به نیروهای انگلیسی و شوروی کردند. نکته دیگر اینکه آنها اقدام به بازداشت را به استناد قول همکاری ایران در پیمان اتحاد انجام می دادند و استدلال می کردند که دولت ایران قول و تعهد «همه گونه همکاری» و «هر نوع مساعدت و تسهیلات ممکنه» را در آن پیمان نامه داده است (اسنادی از اشغال ایران ...، ۱۳۸۹: ۸/۱ - ۱۰). در ۳۰ خرداد ۱۳۲۱ سفارت انگلیس ضمن ابراز ناخرسندی از عدم جدیت و سخت گیری مأموران ایرانی در بازداشت متهمین به تبلیغ بر له دول محور و فعالیت و تبلیغات بر ضد متفقین، از دولت ایران خواست دستور فوری به رئیس اداره کل شهربانی داده شود تا برحسب تقاضای آن سفارتخانه اشخاص مظنون را بازداشت و در صورت لزوم آنها را تحت اختیار مأمورین نظامی انگلیس قرار دهند تا مورد بازپرسی و بازجویی قرار گیرند (آماتند، س ۱۳۲۱، ک ۱۳، پ ۳۳).^۱ اسناد موجود نشان می دهند که خط مشی و سیاست انگلیس «اعاده نظم و امنیت»، «پشتیبانی از تمام عناصر محافظه کار» و «مخالفت و برخورد با تمام عوامل مخرب، و طرفدار تغییر، بی نظمی و آشوب» بود (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۳۱۹) تا با خیال آسوده راهبرد اصلی خود را در جنگ جهانی دوم دنبال کند.

متفقین برای بازداشت افراد علل و دلایل گوناگونی مطرح می کردند که برخی واقعی و برخی دیگر واهی و ظاهری بود. آنچه در این زمینه اهمیت بیشتری دارد این است که همه بازداشت شدگان اتباع دولت ایران بودند و در درون مرزهای ایران زندگی می کردند و مشمول قوانین و مقررات دولت ایران بودند و بالاجبار به جنگ جهانی دوم مرتبط شده بودند، لذا تصمیم گیری درباره آنها و افکار و اقداماتشان نیز با دولت و محاکم ایران بود و اقدام متفقین نقض آشکار استقلال سیاسی و قضایی کشور ایران محسوب می شد.^۲ در

۱. برای رعایت اختصار در کل مقاله، به جای «آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی»، عنوان اختصاری «آماتند»، به جای سال حرف «س»، به جای کارتن، حرف «ک» و به جای پرونده حرف «پ» به کار برده شده است.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: «توسعه در محاق دخالت بیگانگان (مداخله انگلیسی ها در امور داخلی ایران در طول جنگ جهانی دوم به روایت اسناد نخست وزیری)»، **فصلنامه نامه دولت اسلامی**، سال اول، شماره ۳ و ۴ (تابستان و پاییز ۱۳۸۷)؛ همو، «بررسی مداخله انگلیسی ها در امور اقتصادی ایران در جریان جنگ جهانی دوم»، **فصلنامه تاریخ اسلام و ایران**، سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۶، شماره پیاپی ۱۰۵ (زمستان ۱۳۹۱)، صص

ضمن، اقدام انگلیسی‌ها و روس‌ها به منزله تحقیر و توهین به ایرانیان و وارد کردن خسارات معنوی جبران‌ناپذیر بر آنها بود. بسیاری از بازداشت‌شدگان مخالفان اشغال کشورشان بودند که در مطبوعات، ارتش، ادارات و سازمان‌های دولتی و در صنوف و مشاغل گوناگون به کار و خدمت مشغول بودند. اتهام ستون پنجم آلمان و طرفداری از دول محور، به افراد معدودی صدق می‌کرد و حتی برخی از آنها طرفدار نیز نبودند بلکه صرفاً مجذوب پیروزی‌های آلمانی‌ها شده بودند. این قبیل افراد بیشتر نظامی‌ها بودند (خلعتبری، ۱۳۸۵: ۵۲). می‌توان گفت که اتهام طرفداری از آلمان و دول محور اتهام مؤثر روز بود و با طرح آن درباره افراد مورد نظر مبادرت به هرگونه اقدام کنترلی و محدودکننده‌ای سهل و ممکن می‌شد.

اسناد محرمانه منتشرشده بریتانیا اسامی پنج نفر یعنی سرلشکر فضل‌الله زاهدی، سرلشکر محمدصادق کوپال، سرهنگ صادق فروهر، حبیب‌الله نوبخت و ناصرخان قشقایی را افراد تأثیرگذارتر در تشکیلات ستون پنجم آلمان نام می‌برد (ستون پنجم، گوشه‌ای از...، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۶)، ولی شوروی و انگلیس در طول دوره اشغال چندصد نفر را دستگیر، بازداشت و تبعید کردند. در هر صورت، براساس مطالعات و یافته‌های نگارنده مقاله از اسناد و داده‌های تاریخی موجود، محورهای مهم و واقعی بازداشت‌ها به شرح زیر قابل بررسی می‌باشد:

الف. طرفداری از آلمان و دول محور و ارتباط، اختفاء و فراری دادن آلمانی‌های مقیم ایران

دولت آلمان در دوره رضاشاه وارد عرصه‌های صنعتی و اقتصادی ایران شد و با توجه به اینکه همچون انگلیس و شوروی پیشینه استعماری و تضييع حقوق ملت ایران را در پرونده خود نداشت در بین اقشار گوناگون مردم، دست کم در مقایسه با شوروی و انگلیس محبوبیت یافت. به علاوه، در حین جنگ جهانی دوم پیشرفت‌های خیره‌کننده ارتش هیتلر در جبهه‌های جنگ باعث ایجاد احساساتی در بین برخی ایرانیان، به‌ویژه نظامیان شد. برخی نیز واقعاً طرفدار سیاست آلمان بودند که ضدیت آنها با روس‌ها و انگلیسی‌ها در این طرفداری بی‌تأثیر نبوده است. انگلیسی‌ها و روس‌ها از محبوبیت آلمانی‌ها نزد مردم ایران

آگاه بودند و به همین دلیل همه کانون‌های احتمالی حمایت از آلمانی‌ها را تحت نظر داشتند. رهبران برخی ایلات و عشایر، مثل قشقایی‌ها و برخی اصحاب مطبوعات و فارغ‌التحصیلان از کشور آلمان در این زمره بودند. البته افرادی هم بودند که به اختفا و فرار جاسوسان آلمانی کمک کرده بودند، ولی تعداد چنین افرادی بسیار کم بود و به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست تحولات تأثیرگذاری را رقم بزند. همچنین، متفقین از موضوع ستون پنجم آلمان به مثابه ابزاری برای برخورد با هرگونه مقاومت و مخالفت از سوی نخبگان و اقشار مطلع ایرانی بهره‌برداری کردند. واقعیت امر این بود که متفقین، به‌ویژه انگلیسی‌ها که رهبری و ابتکار عمل تحولات جبهه متفقین را در دست داشتند دنبال کنترل مطلق بر ایران و استفاده‌های گوناگون از آن در راستای مصالح متفقین و منافع حال و آینده خود، به‌ویژه در ارتباط با نفت بودند ولی می‌خواستند تا جایی که ممکن باشد از روش‌های شبه‌قانونی و بدیل استفاده کنند تا به‌زعم خود وجه استعماری اقداماتشان را کم‌رنگ نمایند.

در بین بازداشت‌شدگان ایرانی به اتهام طرفداری از آلمان افرادی از سطوح و اقشار مختلف وجود داشتند. احمد متین‌دفتری عالی‌ترین سابقه سیاسی (مقام نخست‌وزیری) را داشت که به اتهام طرفداری از آلمان دستگیر و زندانی شده بود. وی گرچه خود را شیفته زبان و ادبیات آلمانی و فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های آن کشور معرفی می‌کند ولی به شدت خود را از اتهام طرفداری از فاشیسم میرا می‌داند. او اتهام ژرمانوفیلی را طراحی مخالفان و رقبای اداری ایرانی خود می‌داند که هم‌زمان با فعالیت انتخاباتی برای ورود به مجلس چهاردهم، متفقین را از ورود او به مجلس بیمناک کردند و موجبات بازداشتش را فراهم نمودند (خاطرات یک نخست‌وزیر، ۱۳۷۱: ۲۲۳ - ۲۲۴). البته انگلیسی‌ها می‌خواستند احمد قوام را نیز به اتهام ارتباط با آلمانی‌ها دستگیر کنند که در نهایت چنین کاری صورت نگرفت (سپهر، ۱۳۷۴: ۱۷۶). قوام‌السلطنه مخالف بازداشت هم‌میهنانش بود و در مقابل درخواست انگلیسی‌ها مخالفت و مقاومت کرده بود و معتقد بود که اگر بازداشت فرد یا افرادی ضرورت داشته باشد باید از مجرای قوانین و دستگاه قضایی ایران صورت گیرد (شوکت، ۱۳۸۶: ۱۷۲-۱۷۳). زرتشت فروهر فرزند صادق فروهر نیز که دانش‌آموز

دبیرستان نظام بود، پایین ترین رتبه را داشت که به اتهام تبلیغ به طرفداری از آلمان در بین دانش آموزان دستگیر و بازداشت شد (اسنادی از اشغال ایران ...، ۱۳۹۰: ۲۲۴/۵ - ۲۲۷). یکی از ایرانیانی که در رابطه با اختفا و فراری دادن جاسوسان آلمانی دستگیر و زندانی شد حبیب الله خیل‌تاش بود. وی کارمند وزارت پیشه و هنر در تهران بود که با فردریک کومل، جاسوس آلمانی در ارتباط بوده و براساس گزارش‌های موجود، هم در اختفا و هم در فراری دادن وی نقش داشته است (لارودی، ۱۳۳۲: ۵ - ۱۵؛ ستون پنجم، گوشه‌ای از ...، ۱۳۹۱: ۷۰).

ب. مخالفت با اشغال و مداخله متفقین در امور داخلی ایران

افراد زیادی به اتهام ابراز مخالفت شفاهی یا درج مطالبی در مطبوعات و سایر اعمال و اقدامات مخالفت آمیز بازداشت شدند. یکی از مشهورترین آنها نورالله لارودی بود که در شیراز به فعالیت مطبوعاتی مشغول بود (لارودی، ۱۳۳۲: ۲۲).

البته مخالفت در سطح افراد عادی و اظهار چند کلمه بر ضد متفقین نیز می‌توانست موجب بازداشت وی شود. در گزارش شهربانی همدان از فردی به نام فرهاد سرکانی نامبرده شده که نانوا بوده و در محل کارش حرفی در انتقاد از متفقین زده بود. وی به درخواست رابط قشون انگلیس در همدان به اتهام «انتشارات دروغ علیه ایران و متفقین» بازداشت شد (گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۴۰). یا دانش آموزی به نام محمد نیک پی را در سنندج به اتهام سرودن شعر علیه متفقین بدون صدور قرار بازداشت، توقیف کردند (همان، ۱۵۸-۱۶۰).

پ. مخالفت قدیم و جدید با سیاست‌های استعماری انگلیس و شوروی در ایران

انگلیسی‌ها و روس‌ها از فرصت استیلا بر ایران استفاده کرده و با توسل به اتهام طرفداری از آلمان و دول محور یا تبلیغ برضد متفقین، دشمنان و مخالفان دیرین و متأخر خود را بازداشت و تبعید کردند. واقعیت این بود که در فضای نسبتاً باز سیاسی پس از خروج رضاشاه از صحنه قدرت و پایان موقت فضای اختناق، فعالان سیاسی و اقشار مبارز و

فرهیخته ایرانی، استعمار و استیلای نوع قرن نوزدهمی انگلیس و روس را برنمی تافتند و اعتراض و مقاومت نشان می دادند،^۱ لذا متفقین با توسل به زور و مداخله آشکار در امور داخلی ایران، محدودیت‌هایی شدیدتر از دوره رضاشاه اعمال کردند.

ت. جلوگیری از انتخاب به نمایندگی دوره چهاردهم مجلس شورای ملی

دستگیری برخی از رجال ایرانی به منظور جلوگیری از انتخاب و ورودشان به دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود. آیت‌الله کاشانی که تبلیغات روشنگرانه زیادی بر ضد مداخله انگلیسی‌ها در امور داخلی ایران، به ویژه در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی داشت، توسط نیروهای انگلیسی دستگیر (دهنوی، ۱۳۶۱: ۲۴۸/۱) و به بازداشتگاه متفقین در اراک اعزام شد (آیت‌الله کاشانی به روایت اسناد و خاطرات، ۱۳۸۶: ۱۲۳ - ۲۹۶؛ ستون پنجم، گوشه‌ای از ...، ۱۳۹۱: ۱۰۴). در اسناد محرمانه انگلیس آمده است که «مشکل ما ارائه پرونده‌ای علیه کاشانی بود که حتی یک کمیسیون مغرض ایرانی نیز نتواند آن را نادیده بگیرد... از لحاظ سیاسی مهم بود که نوبخت و به ویژه کاشانی هر دو از نظر خود ایرانیان گناهکار شناخته شوند» (همان، ۱۰۶).

علت واقعی بازداشت احمد متین‌دفتری، که از آخرین نخست‌وزیران دوره رضاشاه بود نیز همین مسئله بود. وی در این باره می گوید:

«انتخابات دوره چهاردهم قانون‌گذاری اوضاع را تغییر داد. عده کثیری از جوانان وطن‌پرست و ناراضی از اشغال ایران به خصوص دانشجویان و شاگردان سابق ما کمر همت بسته و دور ما جمع شدند و ما را به شرکت در انتخابات تشویق و متقاعد کردند. تجهیزات طوری بود که مخالفین ما را نگران ساخت و در مراکز خارجی دست به کار شدند و در ببحوجه فعالیت انتخاباتی بود که متفقین توقیف کردند». وی می‌افزاید: «روزهایی که من در اراک در میان سیم‌های خاردار به سر

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد اعتراض دسته‌جمعی فرهیختگان و تحصیل‌کردگان ایرانی نسبت به پیمان اتحاد ایران با متفقین، که طی نامه سرگشاده‌ای به محمدرضا پهلوی و نخست‌وزیر صورت گرفته بود (رک: سجاده‌راعی گلوچه، «بازتاب‌های داخلی اتحاد ایران با متفقین»، فصلنامه نامه دولت اسلامی، شماره ۷ (بهار و تابستان ۱۳۸۹)، صص ۲۶۰ - ۲۶۹).

می‌برد موقوفیت من در استخراج آراء تهران مثل بمب ترکیب و اعتراض و مداخله مقامات خارجی موجب شد که مقداری از آراء من را به نام شخص موهوم (مبین دفتری) کنار گذاشته و از لیست دوازده نفر منتخبین خارج نمایند» (همان، ۲۲۴؛ اسنادی از اشغال ایران ...، ۱۳۹۰: ۱۶۷/۵).

آیت‌الله کاشانی به مدت ۱۴ ماه در اردوگاه متفقین در اراک و کرمانشاه در بازداشت بود و چند روزی نیز به بازداشتگاه شوروی در رشت برده شد که پس از بازجویی به کرمانشاه بازگردانده شد. عمده‌ترین علت انتقال آیت‌الله کاشانی به کرمانشاه و بازداشت انفرادی وی تحت نظر مستقیم انگلیسی‌ها، ترس از ارتباط او با سایر بازداشت‌شدگان و تأثیر بر روی آنها بوده و انگلیسی‌ها می‌خواستند تا پایان انتخابات بر وی کنترل داشته باشند. البته، علت دیگر، شرکت وی در انقلاب عراق در سال ۱۹۲۰ در کنار پدرش، آیت‌الله سیدمصطفی کاشانی، بر ضد انگلیسی‌ها بود. آیت‌الله کاشانی در یکی از بازجویی‌های خود گفته بود که: «من اساساً با هر اجنبی که مخالف مصالح و استقلال مملکت ایران باشد مخالفم، این اجنبی خواه روس باشد خواه انگلیس یا آلمان و آمریکا و اگر در زندان شما بمیرم ننگ ابدی بر شما خواهد بود و اگر از زندان شما بیرون آیم کاری خواهم کرد که یک نفر اشغالگر باقی نماند». وی پس از پایان جنگ جهانی دوم آزاد شد («آیت‌الله کاشانی در زندان بیگانگان»، ۱۳۷۴: ۱۸۳ - ۱۸۵).

ث. جلوگیری از دستیابی به اطلاعات محرمانه و مهم متفقین در ایران

بازداشت بسیاری از کارمندان و کارکنان راه‌آهن به علت دسترسی آنها به اطلاعات متفقین بود و انگلیسی‌ها به آنها اعتماد نداشتند. جعفر شریف‌امامی که در زمان بازداشت کارمند راه‌آهن بود - که البته بعدها به مقاماتی چون ریاست مجلس سنا و نخست‌وزیری رسید - در خاطراتش به نکته دیگری هم اشاره می‌کند: «انگلیسی‌ها می‌خواستند آنها ندانند که میزان محمولاتشان چقدر است تا کرایه و عوارضی که باید می‌دادند خودداری نکنند» (خاطرات جعفر شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۷۴-۷۵). از نظر آماری بیشترین بازداشت‌شدگان مربوط به ادارات گوناگون راه‌آهن بود (لارودی، ۱۳۳۲: ۱۷۵-۱۷۷).

ح. ارتباط با طرفداران ایرانی آلمانی‌ها

انگلیسی‌ها در چندین مورد افرادی را بازداشت کردند و یا تحت نظر گرفتند که در سال‌های جنگ جهانی اول در حمایت از آلمانی‌ها اقداماتی انجام داده بودند. در مهر ۱۳۲۱ سرتیپ آتابای را به اتهام ثابت‌نشده ارتباط با حسین‌خان بوجاقچی تحت تعقیب و بازجویی قرار دادند. درحالی‌که گزارش‌های دولت ایران نشان می‌داد وی اصلاً بوجاقچی را ندیده و صرفاً از صد کیلومتری منطقه استقرار وی برای انجام مأموریتی همراه با سایر مأموران دولتی عبور کرده است (اسنادی از اشغال ایران ...، ۱۳۹۰: ۶۲/۵ - ۶۴).

تعداد، ترکیب و اسامی بازداشت‌شدگان

درباره تعداد بازداشت‌شدگان آمار دقیقی - نه در زمان وقوع حادثه و نه بعد از آن - به صورت رسمی یا غیررسمی منتشر نشده است. در یکی از اسناد نخست‌وزیری تعداد بازداشت‌شدگان، اعم از ایرانی و غیرایرانی، ۲۳۴ نفر همراه با اسامی ذکر شده است (همان، ۴۶۹-۴۷۵). نورالله لارودی نیز اسامی حدود ۱۸۰ نفر را در کتاب خاطراتش ذکر کرده است (لارودی، ۱۳۳۲: ۱۷۱ - ۱۸۰).

در مورد ترکیب بازداشت‌شدگان نیز همچون تعداد آنها اطلاعات دقیقی وجود ندارد اما آنچه مشخص است اینکه اغلب آنها از افراد و اقشار اثرگذار جامعه بودند و به نحوی از انحا می‌توانستند در آگاهی‌دادن و جهت‌دهی افکار عمومی نسبت به مظالم و مداخلات متفقین مؤثر باشند. با توجه به داده‌های تاریخی موجود، ترکیب غالب بازداشت‌شدگان، اسامی و مشاغل آنها در موقع بازداشت و یا نزدیک‌ترین زمان به آن به شرح زیر قابل دسته‌بندی است:

۱. رجال سیاسی؛ از میان رجال سیاسی احمد متین‌دفتری، نخست‌وزیر؛ محمد

سجادی، وزیر و حبیب‌الله نوبخت، نماینده مجلس شورای ملی قابل ذکر است.

۲. کارمندان و افراد مرتبط با سفارت و کنسولگری‌ها و مؤسسات آلمانی در ایران؛

۳. **نظامیان؛** آمار بازداشت‌شدگان نظامی در مقایسه با سایر بازداشت‌شدگان پس از پرسنل راه آهن از همه بیشتر بود و در میان آنها افرادی چون سرلشکر فضل‌الله زاهدی، فرمانده لشکر اصفهان؛ سرلشکر فرج‌الله آق‌اولی، رئیس تشکیلات ژاندارمری و دادرسی ارتش؛ سرلشکر ابوالحسن پورزند، رئیس اداره کل اصلاح نژاد اسب؛ سرتیپ محمدصادق کویال، منتسب به وزارت جنگ قرار داشتند. بخشی از بازداشت‌شدگان نظامی نیز فرماندهان و افسران رسته‌ها و مراکز فنی نظامی بودند. مثل: سرهنگ صفرعلی انصاری، رئیس مخزن مهمات پارچین.
۴. **افسران انتظامی و کارمندان شهربانی کل کشور؛** در این زمره بیشتر افرادی بودند که در ادارات آگاهی راه آهن مشغول خدمت بودند. مثل: سرهنگ عبدالله اشرفی، رئیس اداره پلیس راه آهن.
۵. **قضات، کارمندان عالی‌رتبه دادگستری و وکلای پایه یک دادگستری؛**
۶. **اصحاب مطبوعات؛** اصحاب مطبوعات به علت درج مطالبی انتقادی نسبت به اشغال و متفقین دستگیر می‌شدند. مثل: جهانگیر تفضلی، مدیر روزنامه ایران.
۷. **مهندسان، مدیران و کارکنان ادارات دولتی؛** تعداد بازداشت‌شدگان از این طیف هم بیشتر بود که غالباً فارغ‌التحصیل از کشور آلمان بودند و در بخش‌های فنی حساس مثل مخابرات، بی‌سیم و ادارات فنی راه آهن مشغول خدمت بودند. مثل: مهندس حسین زاهدی، رئیس پخش صدای بی‌سیم تهران یا مهندس ناصح ناطق، رئیس اداره کل ساختمان راه آهن دولتی ایران.
۸. **ملاکین؛** دستگیرشدگان از قشر ملاکین غالباً افراد مشهور بودند. مثل: جواد بوشهری (امیرهمايون) و سلطان‌علی شهاب بختیاری (شهاب‌السلطنة بختیاری).
۹. **کشاورزان؛** تعداد بازداشت‌شدگان کشاورز کم بود.

۱۰. **مشاغل آزاد؛** در میان بازداشت‌شدگان از این طیف افراد گوناگونی وجود داشتند که از جمله آنها افرادی از اقلیت مذهبی ارامنه بودند. مثل: آرسن ژوردان، خاچیک ملکونیان و مارتین خانگیان و از سایر افراد معروف نیز می‌توان به منصور اعلم، حسین نیوندی و محمد سپاهانی اشاره کرد.
۱۱. **روحانیون؛** از علما و روحانیون فقط آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و محمد ایشان، از مجتهدین ترکمن ذکر شده است.
۱۲. **پزشکان؛** در میان بازداشت‌شدگان پزشک نیز غالباً افرادی بودند که فارغ‌التحصیل از آلمان بودند. مثل: دکتر رضی رضانور، رئیس بیمارستان رضانور.
۱۳. **بازرگانان؛** در بین بازرگانان فرد مشهور سیدمحمدعلی کازرونی، سرمایه‌دار و بازرگان خوزستانی بود (اسناد خانه سدان، ۱۳۵۸: ۳۳۸ - ۳۶۲؛ برای آگاهی بیشتر مورد اسامی و تعداد بازداشت‌شدگان رک: لارودی، ۱۳۳۲: ۱۷۱-۱۸۰؛ اسنادی از اشغال ایران ...، ۱۳۹۰: ۵/ صفحات گوناگون؛ ستون پنجم، گوشه‌ای از ...، ۱۳۹۱: صفحات گوناگون).

چگونگی بازداشت و رفتار با بازداشت‌شدگان

چنان‌که به اختصار گفته شد بازداشت‌شدگان از رجال و مقامات سیاسی، نظامی، فرهنگی و مذهبی تأثیرگذار کشور بودند و مورد احترام دولت و ملت ایران بودند، اما متفقین از لحظه دستگیری تا آزادی آنها در کلیه مراحل بدترین، سخت‌ترین و زشت‌ترین رفتارها را در حق آنها مرعی داشتند که نشانه خوی استعماری آنها بود. درصد کمی از بازداشت‌شدگان خاطرات خود را بازگو کرده‌اند و همچنین، موارد اندکی از رفتار متفقین در این باره در گزارش‌های رسمی منعکس شده است، اما در همان اسناد اندک نیز اطلاعات فراوانی در مورد ماهیت و چگونگی رفتار با بازداشت‌شدگان وجود دارد. احمد متین‌دفتری که خودش در اندک زمانی قبل از اشغال ایران نخست‌وزیر و موقع بازداشت استاد دانشگاه بود، درباره رفتار بازداشت‌کنندگان می‌گوید:

«با چه وضع فجیعی سربازان بیگانه با مسلسل‌های دستی، جمعی از ما را مانند جنایتکاران نه محبوسین سیاسی از عمارت مرکزی شهربانی در تاریکی شب دستگیر و در اراضی جنوب سیلوی تهران در یک دخمه تاریک زیرزمینی فاقد همه‌گونه لوازم زندگی حتی فرش قریب دو هفته در انبوه پشه و مگس و حشرات مختلف نگاهداشتند و با صداهای پی‌درپی گلنگدن تفنگ قراولان ما را ارباب می‌نمودند... سوار یک قطاری کردند که واگون‌های آن با پرده ضخیمی تاریک شده بود و بدون توجه به گرمای خفه‌کننده آن روز، تمام منافذ تنفس و دیدن فضای خارج را به کلی مسدود کرده بودند. تا اینکه بالاخره بعد از غروب آفتاب چند کیلومتر خارج از شهر اراک و دور از جاده در اردوگاهی موسوم به قفس شماره ۱۲ محصور از سیم‌های خاردار در زیرزمینی مستور از خار مگیلان در میان اسرای جنگی از اتباع طبقه سوم آلمان و ایتالیا و بلغارستان در چادرهای سربازی جا دادند بدون هیچ‌گونه لوازم خواب و پوشاک و استحمام حتی یک پیراهن و آشور و یا یک دستمال. خوراک مهوعی که برای ما می‌آوردند در نوانخانه‌ها هم یافت نمی‌شد که دور می‌ریختیم و اگر فصل انگور اراک نبود از گرسنگی تلف می‌شدیم» (خاطرات یک نخست‌وزیر، ۱۳۷۱: ۲۰۸).

حیب‌الله نوبخت، دستگیر شده دیگر که نماینده مجلس شورای ملی بود، در مورد چگونگی بازداشت و انتقالش به بازداشتگاه اراک می‌گوید:

«زندان سیاری که ما را به مقصد نامعلومی می‌برد، به هیچ‌یک از وسایل حمل و نقل شباهت نداشت. سقف و چهار دیوار آن از پارچه‌های ضخیم و بارهای بسته‌بندی شده تشکیل یافته بود که در ضخامت با آهن فرقی نداشتند؛ زیرا نه هوا می‌شد از آن بارها عبور کند و نه نور امکان داشت در آن‌ها نفوذ بیابد.

سرعت سیر و جست‌وخیزی که چهارچوبه آن بر روی چهار حلقه لاستیک انجام می‌داد این زندان را از خاک انباشته کرده بود و نگهبان بی‌انصاف برای آنکه ما را بیشتر رنج داده باشد هر جا که زمین را خاک بیشتری بود درجه دیوار عقب را باز می‌کرد و با آن کار طوفان خاک و گرد یکباره به سر و پیکر من فرو می‌ریخت. درست پشته کوتاهی از خاک شده بودم که آشوب هوا و شورش باد حرکتی

دورانی در پیراهنم ایجاد کرده هر زمان رشته‌های گرد بر گرد من حلقه و چنبر می‌زدند و گاه مانند گردباد کوهی از گرد بر فراز سر من تنوره کشیده در اثر اصابت با سقف آن بارکش مانند بمب آتش‌زایی منفجر می‌گشت و به اطراف من فرو می‌ریخت و گویا تمام وجود من خاک شده بود» (نوبخت، ۱۳۶۹: ۱۵۲).

ایجاد بازداشتگاه در مناطق مختلف ایران

انگلیسی‌ها برای نگهداری بازداشت‌شدگان، بازداشتگاهی در اراک (سلطان‌آباد) برپا کردند. روس‌ها نیز نظیر آن را در رشت ایجاد کردند تا از رقیب سنتی خود عقب نمانند. مدتی بعد نیز بیمارستان پانصد تختخوابی تهران به بازداشتگاه متفقین تبدیل گردید که تحت کنترل انگلیسی‌ها بود. البته قبل از ایجاد بازداشتگاه در اراک، رشت و تهران بازداشت‌ها انجام می‌شد و بازداشت‌شدگان در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های ادارات شهربانی در شهرهای مختلف نگهداری می‌شدند. به عنوان مثال برخی از بازداشت‌شدگان در امیرآباد تهران زیر نظر متفقین نگهداری می‌شدند (صفایی، ۱۳۸۳: ۱۴۴). از مهر ۱۳۲۱ متفقین همه بازداشت‌شدگان در مناطق مختلف ایران را به اراک و رشت منتقل کردند تا کنترل بیشتری روی آنها داشته باشند و بازجویی‌های مورد نظر خود را انجام دهند (اسنادی از روابط ایران و انگلیس (۱۳۲۰ - ۱۳۲۵ش)، ۱۳۸۲: ۴۵۷).

ابتدا همه بازداشت‌شدگان به وسیله متفقین به اراک منتقل شدند و زیر نظر انگلیسی‌ها مورد بازجویی قرار گرفتند. البته این اقدام به صورت یکجا و در یک مقطع انجام نگرفت بلکه به تدریج صورت گرفت. مثلاً براساس گزارش ژاندارمری اصفهان در تاریخ‌های ۸ و ۹ شهریور ۱۳۲۲ بازداشت‌شدگان سیاسی در اصفهان به تهران و اراک اعزام شدند (همان، ۴۷۰ - ۴۷۱). به نظر می‌رسد که بازداشت‌شدگان در سایر شهرها نیز به ترتیب اهمیت و اولویتی که برای بازجویی داشتند به بازداشتگاه‌های متفقین منتقل می‌گردیدند.

دولت ایران با اقدام انگلیسی‌ها در مورد بازداشت و ایجاد بازداشتگاه در خاک ایران، به‌ویژه اینکه زیر نظر دولت ایران نباشد، مخالف بود ولی در نهایت همچون سایر اقدامات و مداخلات متفقین مجبور بود به شرایط مورد نظر آنها تن دهد و برای ایجاد حداقل نظم ظاهری که اثری از حضور ایرانی‌ها نیز در آن باشد توافقنامه‌ای با انگلیسی‌ها در مورد

توقیف، استنطاق و مراقبت از مظنونین ایرانی امضا کرد. موضوع توافقنامه در جلسه ۹ شهریور ۱۳۲۱ هیئت دولت مطرح و مورد بررسی قرار گرفت و در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۲۱ به تصویب رسید (همان، ۴۵۵ - ۴۵۶).

مقامات شوروی نیز بنا به مصالح خودشان در حوزه اشغالی شمال ایران بازداشتگاهی در رشت ایجاد نمودند و از مهر ۱۳۲۱ از انگلیسی‌ها و مقامات ایرانی خواستند تا ۳۲ نفر از بازداشت‌شدگان به منظور بازجویی زیر نظر آنها به آن بازداشتگاه اعزام شوند و این اقدام بعد از مکاتبات و مذاکرات در بهمن ۱۳۲۱ تحقق یافت. از جمله افراد مذکور می‌توان به دکتر احمد متین‌دفتری، سرلشکر فرج‌الله آق‌اولی، سرلشکر ابوالحسن پورزند، محمود شروین، جهانگیر تفضلی، مانوک مارتین، ویکتور جاکوب کازاکوفسکی، هوشنگ سمیعی و احمد شاملو اشاره کرد (اسنادی از اشغال ایران ...، ۱۳۹۰: ۱۳۸/۵ - ۱۳۷). از این تاریخ به بعد خود مأموران شوروی به صورت مستقل اقدام به بازداشت می‌نمودند و به همین علت به تدریج تعداد بازداشت‌شدگان افزایش یافت.

بازداشتگاه رشت در اواسط سال ۱۳۲۳ زودتر از بازداشتگاه‌های بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی تهران و اراک تعطیل گردید و بازداشت‌شدگان آن به بازداشتگاه بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی تهران منتقل گردیدند (لارودی، ۱۳۳۲: ۱۸۰).

وضعیت تغذیه و بهداشت بازداشتگاه‌ها و بازداشت‌شدگان

نورالله لارودی که در بازداشتگاه اراک زندانی بوده به زبان ژورنالیستی خود اوضاع همه‌جانبه بازداشتگاه اراک و تهران را ترسیم کرده است:

«آشپزخانه بازداشتگاه در یکی از بناهای خشت و گلی ضلع شرقی واقع بود... هندی‌ها سیب‌زمینی و پیاز پوست می‌کنند یا نخود و لوبیا را آماده می‌ساختند و ارمنی‌ها فرآورده دست‌های کثیف آنان را در دیگ‌ها ریخته قدری گوشت و آت و آشغال‌های دیگر به این مصالح آشپزی می‌افزودند و بعد از مدتی جوشیدن به صورت غذا درمی‌آوردند... این غذاها به هیچ‌وجه مأكول نبود و ما تا مدتی که لوبیا می‌خوردیم مبتلا به کرم معده شدیم... روی هم‌رفته، وضع آشپزخانه و غذای

ما بسیار بد، کثیف، غذا غیرمأکول و بی مزه و متصدیان آشپزخانه آلوده به هر گونه کثافتاتی بودند» (لارودی، ۱۳۳۲: ۱۸۸ - ۱۸۹).

وضعیت بازداشتگاه بیمارستان پانصد تختخوابی تهران در مقایسه با بازداشتگاه اراک نسبتاً بهتر بود ولی با این حال در شأن ایرانیانی نبود که از اقشار ممتاز و فرهیخته بودند و به اجبار بازداشت شده بودند. براساس یکی از گزارش‌های بهداری و بهداشت بازداشتگاه بیمارستان پانصد تختخوابی در مورد آشپزخانه آن به تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۲۲، آشپزخانه در زیرزمین عمارت بوده که «بدون دودکش و نظر به اینکه با ذغال چوب طبخ غذا می‌شد، دود ذغال موجب مسمومیت ساکنین اتاق‌های مجاور آن می‌شود». وضع نظافت آشپزخانه و ظروف آن و خود کارکنان آشپزخانه خوب نبوده و «مخصوصاً محل ظرفشویی موجب ایجاد بیماری‌های مسری» می‌شد. «کثافات بازداشتگاه و آشپزخانه در محلی به فاصله پنجاه متر جمع شده، ولی برای رفع و خارج کردن یا سوزاندن آن هیچ‌گونه اقدامی نمی‌شود و در نتیجه مگس زیاد تولید و در عمارت موجب سرایت عفونت است». وضع بیمارستان، از آشپزخانه بهتر نبوده و وسایل بهداری و جایی که به عنوان بیمارستان تعیین شده بود در شرایط حداقلی هم نبوده و هیچ‌گونه تجهیزات پزشکی در اختیار بازداشت‌شدگان قرار نداشت و بازداشت‌شدگان به بیماری‌های گوناگونی مبتلا می‌شدند که اقدامی برای مداوا و معالجه آنها نمی‌شد (اسنادی از اشغال ایران...، ۱۳۹۰: ۲۳۹/۵ - ۲۴۰).

آزدای و استخلاص بازداشت‌شدگان

عده اندکی از بازداشت‌شدگان پس از بازجویی نسبت به مصالح متفقین خطرناک تشخیص داده نشدند و پس از مدتی بازداشت آزاد شدند، ولی اکثر آنها تا پایان جنگ جهانی دوم و حتی چندین ماه پس از آن در زندان‌های متفقین باقی ماندند و به تدریج آزاد شدند. حتی علی‌رغم شکست قطعی آلمان، عده‌ای تا زمان شکست قطعی ژاپن در بازداشتگاه‌ها باقی ماندند. نکته دیگر اینکه افراد با سپردن تعهد مبنی بر اینکه تبلیغ یا اقدامی برضد مصالح

متفقین انجام ندهند، آزاد می‌شدند(همان، ۴۲۱؛ گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، ۱۳۸۱: ۴۱۱-۴۱۳).

تبعید ایرانیان

در کنار بازداشت ایرانیان از اقشار گوناگون، متفقین برخی افراد را نیز که مخالف خود یا مظنون به طرفداری از آلمان‌ها و سایر دول محور تشخیص می‌دادند و یا به دلایل واهی که خیلی وقت‌ها اتهامی ثابت نمی‌شد وادار به جلای وطن و تبعید از محل کار و زندگی خود می‌کردند و ضمن ایجاد اختلال در امور اداری کشور، موجبات عسرت و بدبختی خانواده آنها و مشکلاتی برای دولت از نظر هزینه‌های خانواده‌های افراد مذکور فراهم می‌کردند. این اقدام نیز همچون بازداشت‌ها از ماه‌های پس از اشغال ایران آغاز شد و تا سال ۱۳۲۵ ادامه یافت.

گستره تبعیدها نیز مثل بازداشت‌ها شامل نقاط مختلف ایران بود و برای متفقین نوعی اقدام کنترلی و به مثابه ابزاری برای حفاظت از منافع و موقعیت‌شان محسوب می‌شد. مواردی نیز اتفاق می‌افتاد که فرد یا افرادی را بدون دلیل یا به اشتباه و در نتیجه گزارش‌های مغرضانه تبعید می‌کردند و مدتی بعد مجدداً به محل زندگی خود عودت می‌دادند (اسنادی از اشغال ایران ...، ۱۳۹۰: ۱۹/۵).

از موارد خاص تبعید توسط متفقین، دستگیری سرلشکر فضل‌الله زاهدی، فرمانده تیپ اصفهان در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۲۱ بود (ایران در اشغال متفقین...، ۱۳۷۱: ۳۰۴). وی را بلافاصله به فلسطین تبعید کردند (اسنادی از اشغال ایران...، ۱۳۹۰: ۱۰۱/۵).

یکی از جالب‌ترین موارد تبعید، مربوط به فردی به نام اکبر نوعی بود که به دلیل اظهار مخالفت با گفته‌های رادیو لندن (بی.بی.سی) از همدان تبعید شد (گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، ۱۳۸۱: ۸۱).

از جمله سایر تبعیدی‌ها توسط انگلیسی‌ها می‌توان به تبعید ۱۷ نفر از کارکنان شرکت نفت از آبادان به شهرهای تهران، بهبهان، همدان و اصفهان اشاره کرد که دست‌کم چهار سال به طول انجامید (آماتد، س ۱۳۲۳، ک ۱۲، پ ۲۲). عده‌ای از رهبران و افراد ایل

سنجایی نیز از کرمانشاه به تهران تبعید گردیدند (همان، س ۱۳۲۲، ک ۱۲، پ ۳۳). در گزارش‌ها به تبعید افرادی از تهران به اهواز و کرمانشاه (ایران در اشغال متفقین...، ۱۳۷۱: ۲۵۸) و تبعید ۱۲ نفر از مشهد به تهران نیز اشاره شده است (همان، ۲۶۱). در یادداشت نخست‌وزیر به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۲۱ به تبعید عده‌ای از مظنونین به طرفداری دول محور به کرمان و شرق کشور هم اشاره شده است (همان، ۳۴۱).

در یکی از گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد درباره سیاست انگلیسی‌ها در زمینه تبعید ایرانیان و هدف آن آمده است که عده‌ای را برای «تنبّه دیگران» دیگران تبعید می‌کردند (اسنادی از روابط ایران و انگلیس (۱۳۲۰ - ۱۳۲۵ ش)، ۱۳۸۲: ۴۴۴ - ۴۴۵).

تبعید مردمان عادی و عشایر و یا کارکنان و کارمندان دولت از مظاهر آشکار مداخله و نادیده گرفتن استقلال کشور بود. انگلیسی‌ها عنوان کلی تبعیدی‌ها را ستون پنجم دشمن (آلمانی‌ها) و مظنونین به طرفداری از دول محور می‌نامیدند. در ضمن، آنها را به شهری تبعید می‌کردند که نیروهای انگلیسی در آن حضور داشتند و می‌توانستند از آنها مراقبت نمایند (ایران در اشغال متفقین...، ۱۳۷۱: ۲۳۰).

مأموران شوروی نیز در قلمرو اشغالی خود در شمال ایران به تبعید افراد اقدام کردند. هرگونه تبلیغ و فعالیت در مخالفت با سیاست شوروی در ایران یا علیه پیمان اتحاد ایران با متفقین و حتی کاریکاتور و عکس رهبران شوروی مجازات بازداشت یا تبعید را در پی داشت (اسنادی از اشغال ایران...، ۱۳۹۰: ۳۰۳/۵ - ۳۰۴).

یکی از دلایل تبعید توسط مأموران شوروی فعالیت حزبی برضد شوروی‌ها یا حزب توده بود. در یکی از گزارش‌های شهربانی کل کشور به تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۲۳ آمده است که مقامات شوروی حزب میهن را در رشت تعطیل و رئیس آن (فرجاد) را به تهران تبعید و محل حزب را اشغال و به عنوان محل استقرار نظامیان خود در نظر گرفته‌اند. مأموران شوروی با بی‌اعتنایی کامل به قوانین و مقررات دولت ایران به تبعید افراد مبادرت می‌کردند (همان، ۳۰۵ - ۳۰۷). مثلاً، در تاریخ دی ۱۳۲۳ روس‌ها در گرگان خواستار تبعید صادق رسول‌زاده (بازرگان) شدند. کنسول شوروی در آن شهر در پاسخ به اعتراض فرماندار آن شهر گفت: «اقداماتی که برای تبعید اشخاص می‌شود، برحسب اجازه سفارت کبرای

شوروی بوده و در این قبیل مواقع خود را مستقل می‌دانند و چنانچه نسبت به این عمل اعتراض دارند، ممکن است به وسیله وزارت امور خارجه یا سفارت کبرای شوروی مذاکره نمایند.»

بر اساس گزارش استانداری استان دوم مأموران شوروی هشترودی، رئیس فرهنگ شهسوار، سرمد، حسابدار اداره پست و تلگراف و سعدی، رئیس اداره پست و تلگراف آن شهر را به عنوان «عناصر مفسده‌جو» از آن شهر به تهران تبعید کردند. همچنین در تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۲۳ کنسول یار شوروی در رشت به نوشهر و چالوس رفته و رئیس شهربانی را احضار و به وی ابلاغ کرده که طباطبایی، رئیس املاک و اگذاری کجور، و بقیه کارمندان آن اداره، و اداره دارایی و شرکت غنچه، کارمندان کارخانه حریربافی چالوس، به موجب دستور فرمانده کل قوای اتحاد جماهیر شوروی باید بی‌درنگ از نوشهر خارج شوند و در نتیجه نامبردگان صبح روز ۲۳ آبان ۱۳۲۳ نوشهر را ترک و به تهران عزیمت کردند. اندکی بعد رشایی، رئیس شهربانی نوشهر و سلطان، رئیس حسابداری املاک و اگذاری، نیز به همین نحو محل مأموریت خود را ترک کردند و وادار به تبعید شدند.

در گزارشی به تبعید محمد گلچین، قالی‌فروش از رشت به اتهام تبلیغ بر ضد شوروی و حمایت از حزب وطن اشاره شده است (همان، ۳۱۱ - ۳۱۶). در گزارش شهربانی استان چهارم (آذربایجان غربی) به تبعید یوسف رهبر از رضائیه (اورمیه کنونی) به اتهام «عملیات و رفتار خارج از وظیفه بعد از غائله تیر ماه ۱۳۲۳» اشاره شده است. براساس گزارش شهربانی کل کشور جهانگیر سرتیپ‌پور در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۲۳ به دلیل تبلیغات ضد شوروی از رشت به تهران تبعید گردید. در گزارش شهربانی کل کشور به تاریخ ۷ دی ۱۳۲۳ به وزارت کشور در مورد تبعید عده‌ای از مازندران آمده است که فرماندهی نیروهای شوروی اعلام کرده است: «نورزاد، رئیس املاک بهشهر؛ فصیح خلعتبری، دادیار دادگستری بابل؛ محمود سلطانی و محمود قبادی، کارگر کارخانه شاهی؛ سیدحسن رضوی، نماینده حزب وطن در شاهی؛ اصغر موقر در بابل؛ عیسی مذاکری در بهشهر [و] حیات اعزازی در بهشهر مذاکراتی برخلاف مصالح نیروی شوروی کرده‌اند باید از مازندران خارج شوند. چنانچه نروند، از طرف کماندان‌های محلی اقدام خواهد شد... عده

دیگری من جمله سیدرضا رضوی، رئیس حزب وطن؛ و طلامی، کارمند فرهنگ؛ صابری، حسابدار املاک بهشهر؛ پاکزاد، تاجر و ملاک بهشهر؛ و عده[ای] در گرگان و بندر شاه نیز بوده‌اند که نظریه مأمورین شوروی به آنها گفته شده و اکثر آنها به تهران عزیمت نموده‌اند» (همان، ۳۱۸ - ۳۱۹). در گزارش تکمیلی دیگری در این زمینه به تبعید علی خلیلی، رئیس گمرک بندر شاه، عمادالدین صابری، معاون املاک و گذاری بهشهر و رجب داودی، کارمند راه آهن بندر گز، معتمد دماوندی بازپرس شعبه ۲ دادسرای رشت و جلال باقری، رئیس دایره کارپردازی اداره دارایی بندر پهلوی به تهران اشاره شده است (همان، ۳۲۵ - ۳۲۶). از دیگر افراد تبعیدشده در حوزه اشغالی شوروی در شهرهای شمالی ایران می‌توان به تبعید حسین بایگان، محمدعلی برنجی و محمود علی‌زاده از شاهرود، دکتر تقوی، محمدعلی نجومی معروف به سیدداداش علی‌اف، علی اروج و محمود مداح از سمنان، غلام فقیه، رئیس بنگاه شیر و خورشید سرخ رضائیه و ابراهیم صمصامی، مدیر مؤسسه مجمع نجات اسلامی رضائیه، صحت‌روش، فولادی، خاله‌اوغلی، علی تبریزی، جواد، علی‌اصغر رشیدی، مختارزاده و داوری از بندر شاه؛ محمدقلی جوانشیر خویی و اسماعیل ریاضی از خوی، سرهنگ کمال و غلام‌حسین رضازاده، وکیل دادگستری و سیدحسین، مدیر روزنامه اختر شما از تبریز و گرایر آکوپیان از مشهد اشاره کرد که اکثر قریب به اتفاق این افراد به تهران تبعید شده‌اند (همان، ۳۰۳-۳۴۴، ۳۶۱، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۶۳).

همه این تبعیدها غیرقانونی و مظاهر آشکاری از مداخله در امور داخلی و نقض حاکمیت ایران بود و مقامات شوروی در هیچ موردی حاضر به پذیرش اعتراض مقامات ایرانی در این زمینه نشدند. نکته مهم و مغایر با پیمان اتحاد ایران با متفقین این بود که مأموران شوروی به هر کسی مظنون می‌شدند در بسیاری از موارد بدون طی مراحل قانونی و بدون داشتن مجوز لازم اقدام به تبعید وی می‌کردند و به اعتراضات مقامات و مسئولین ایرانی هم هیچ توجهی نمی‌کردند. حتی بعضی مواقع به مقامات ایرانی ضرب‌الاجل زمانی برای تبعید افراد تعیین می‌کردند. مثلاً در مورد تبعید رضا رضوی، فرمانده نیروهای شوروی در ساری به استانداری مازندران به‌صراحت اعلام کرد که اگر در مدت دو روز وی را

تبعید نکنند خودشان مستقیماً اقدام خواهند کرد (گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، ۱۳۸۲: ۳۶۳ - ۳۶۷).

پایان تبعید و بازگشت تبعیدشدگان به اوطان خود

پایان تبعید افراد نفی‌بلدشده تاریخ معینی نداشت و هر زمانی که متفقین صلاح می‌دانستند که دیگر خطری از جانب فرد یا افرادی از تبعیدشدگان متوجه آنها نیست زمان تبعید آنها به پایان می‌رسید. به عنوان مثال، شهربانی کل کشور در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۲۲ به وزارت کشور اعلام کرد که لئون پطروسیان و رضا شایگان که از اصفهان به تهران تبعید شده بودند مقامات انگلیسی اجازه داده‌اند که به اصفهان برگردند (همان، ۱۹۱ - ۱۹۳).

نتیجه‌گیری

اقدام متفقین در ایجاد بازداشتگاه و بازداشت و تبعید ایرانیان در درون قلمرو سیاسی و قضایی خودشان، آن هم در شرایطی که با دولت ایران پیمان اتحاد و همکاری داشتند، از رخدادهای کم‌سابقه تاریخی می‌باشد که بیش از هر امری بیانگر ماهیت رفتار دوگانه انگلیسی‌ها و شوروی‌هاست. بازداشت و تبعید ایرانیان در درون قلمرو و خانه خودشان، ضمن مداخله و نقض حاکمیت و استقلال کشور، موجب وارد آمدن خسارات مادی و معنوی فراوانی به افراد بازداشت و تبعیدشده و مردم ایران شد. این اقدامات حیثیت و هویت ملی ایرانیان را خدشه‌دار کرد. به عبارت دیگر، موجب تحقیر و توهین ایرانیان و از بین بردن اعتماد به نفس ملی شد. از سوی دیگر، برهم خوردن امور معیشتی و مادی و ایجاد مسائل و مشکلات معنوی و روحی - روانی و وارد آمدن آسیب جدی به ارکان خانواده بازداشت‌شدگان و تبعیدشدگان را در پی داشت. در امور اداری کشور نیز موجب اختلال و بی‌نظمی و یأس، ناامیدی و انفعال کارمندان و کارکنان ادارات دولتی در مناطق اشغالی شد.

منابع

- آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. سال ۱۳۲۱. کارتن ۱۳. پرونده ۳۳.
- _____ . سال ۱۳۲۲. کارتن ۱۲. پرونده ۳۳.
- _____ . سال ۱۳۲۳. کارتن ۱۲. پرونده ۲۲.
- **آیت الله کاشانی به روایت اسناد و خاطرات**. جلد دوم. (۱۳۸۶). به کوشش سید محمود کاشانی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- «آیت الله کاشانی در زندان بیگانگان در ایران». **فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر**. سال ۴. ش ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۷۴).
- **اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم**. جلد پنجم: بازداشت و تبعید. (۱۳۹۰). به کوشش ایرج محمدی و حجت الله کریمی. تهران: خانه کتاب.
- **اسنادی از روابط ایران و انگلیس (۱۳۲۰ - ۱۳۲۵ ش)**. (۱۳۸۲). به کوشش بهناز زرین کلک. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- **ایران در اشغال متفقین؛ مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸**. (۱۳۷۱). به کوشش صفاءالدین تبرائیان. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- **خاطرات جعفر شریف امامی** (۱۳۸۰). تهران: سخن. چاپ دوم.
- **خاطرات یک نخست وزیر** (۱۳۷۱). به کوشش باقر عاقلی. تهران: علمی. چاپ دوم.
- خلعتبری، انوشیروان. (۱۳۸۵). **محبوسین متفقین در ایران (۱۳۲۴ - ۱۳۲۲)**. تهران: اهورا.
- دهنوی، م. (۱۳۶۱). **مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت الله کاشانی**. جلد ۱. تهران: چاپخش.
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۸). **اسناد خانه سدان**. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سپهر، احمدعلی (۱۳۷۴). **خاطرات سیاسی مورخ الدوله سپهر**. به کوشش احمد سمیعی. تهران: نشر نامک.

- **ستون پنجم: گوشه‌ای از فعالیت‌های عوامل آلمان براساس اسناد محرمانه بریتانیا (ایران، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۰)، (۱۳۹۱).** ترجمه کاوه بیات. تهران: جهان کتاب.
- شوکت، حمید (۱۳۸۶). **در تیررس حادثه؛ زندگی سیاسی قوام‌السلطنه.** تهران: اختران. چاپ دوم.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۸۳). **دکتر احمد متین‌دفتری.** تهران: نشر قطره.
- **گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران (۱۳۸۱).** به کوشش بهروز قطبی. تهران: اطلاعات.
- لارودی، نورالله (۱۳۳۲). **اسیران؛ فجایع عمال تبهکار انگلیس در ایران.** تهران: شرکت سهامی چاپ. ۱۳۳۲.
- لنجافسکی، ژرژ. (۱۳۵۱). **غرب و شوروی در ایران: سی سال رقابت ۱۹۴۸-۱۹۱۸.** ترجمه حورا یآوری. تهران: ابن سینا.
- نویخت، حبیب‌الله، «در بازداشتگاه اجانب»، در: **خاطرات و اسناد؛ مجموعه‌ای از خاطرات خاطره‌نویسان نخبه و عکس‌ها و اسناد معتبر.** جلد ۳. (۱۳۶۹). به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

بررسی تأثیر جنگ ایران و عراق بر تجدید مسئله جزایر سه گانه در ۱۳۷۱ش/۱۹۹۲م

حسن زندیه^۱

محمود عرب اسماعیلی^۲

محمد امیر شیخ نوری^۳

محمد رستمی^۴

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۱۶

تاریخ تصویب: ۹۴/۱۲/۲

چکیده

موقعیت استراتژیک جزایر سه گانه در دهانه ورودی خلیج فارس موجب اهمیت این جزایر در حیات اجتماعی ساکنان خلیج فارس بوده است. پذیرش حاکمیت ایران به جزایر سه گانه به واسطه بروز رقابت های سیاسی و اقتصادی به رد حاکمیت ایران در ۱۳۲۰م/۱۹۰۳م منتهی گردید که خود

۱. عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران؛ Zandiyehh@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور؛

esmaelimahmood@yahoo.com

۳. عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء؛ mr_sheikhnuri2000@alzahra.ac.ir

۴. عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه پیام نور نجف آباد؛ rostamipnu@yahoo.com

نقطه آغازین مسئله جزایر سه‌گانه بود. مسئله جزایر به علت تحولات بعدی در سطح منطقه و تحولات بین‌المللی ادامه یافت تا آنکه در سال ۱۹۷۱م. ۱۳۵۰ش، طبق قراردادی رسمی حل و فصل شد. اما با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در ادامه بروز جنگ ایران و عراق، به واسطه بروز تحولات جدید در منطقه، مسئله جزایر سه‌گانه با ابعادی متفاوت، تجدید شد. از آنجایی که ارائه راهکارهایی جهت حل و فصل مسائل تاریخی، مهم‌ترین و اولین گام در راه ایجاد یک تفاهم میان کشورهای ساحلی خلیج فارس است، مسئله جزایر سه‌گانه به عنوان یک نمونه بارز نیاز به بررسی ابعاد تاریخی و ریشه‌یابی علل بسترساز دارد. سؤال اصلی تحقیق این است که با وجود حل مسئله جزایر سه‌گانه در دوران پهلوی، موضوع در دوران جنگ ایران و عراق به واسطه چه عواملی تجدید شد؟ فرض غالب بر این است که با توجه به تجربه‌های تاریخی در زمینه نقش این‌گونه مسائل در تفاهم میان کشورهای ساحلی خلیج فارس، این مسئله را باید در فرایندی چندبُعدی ناشی از تحولات داخلی ایران و تأثیرات جنگ هشت ساله در خلیج فارس جستجو کرد.

واژه‌های کلیدی: جنگ ایران و عراق، جزایر سه‌گانه،

تجدید مسئله

مقدمه

هرچند به واسطه هم‌پوشانی منافع مختلف در منطقه خلیج فارس طی مقطع کوتاه اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰م، و نیاز به رفع مسائلی که میراث استعمار بود، در سال ۱۹۷۱م به یکباره و هم‌زمان با خروج رسمی انگلستان از خلیج فارس، مسئله جزایر سه‌گانه طبق قراردادی رسمی با وساطت انگلستان خاتمه یافت، اما در سال ۱۹۷۹م پیروزی انقلاب اسلامی باعث تغییر در سیاست انگلستان و آمریکا در قبال تنگه هرمز و تغییر در برآوردهای قبلی آن‌ها از معادلات منطقه شد. انقلاب اسلامی ایران، تصویر امنیتی منطقه را تغییر داد و شرایط به کلی دگرگون شد. از این پس با توجه به شعار انقلاب اسلامی مبنی بر لزوم یکپارچگی جهان

اسلام، تلاش گسترده‌ای برای ایجاد شکاف میان ایران و اعراب به جریان افتاد. بروز جنگ هشت ساله، ایجاد موضوع ایران‌هراسی، تشکیل شورای همکاری خلیج فارس و مسائل جانبی دیگر، نمونه‌هایی از این تلاش‌های غرب بود. در این میان برخی از مسائل عینی به‌خصوص مسئله جزایر سه‌گانه می‌تواند در سیاست جدید ایران‌هراسی به عنوان نمونه آشکار و مصداقی از تهدید و مؤید تبلیغات ضدایرانی باشد. از این رو، مسئله جزایر سه‌گانه از دیدگاه گردانندگان طرح ایران‌هراسی نباید، حل و فصل شده و تنها باید مدیریت شود. در واقع مسئله جزایر سه‌گانه به‌عنوان ابزار کارآیی در اختیار طرح شکاف در منطقه است که اهمیت سیاسی چندجانبه تداوم مسئله جزایر سه‌گانه را آشکار می‌کند. اهمیت این مسئله در عدم سازش میان ساحل‌نشینان و بستری برای حضور دائم امنیتی، نظامی و اقتصادی شرکت‌های بزرگ در شیخ‌نشین‌های ثروتمند و تسلط بر منابع غنی آن است. در این زمینه سیاستی دنبال می‌شود که متحدان غرب‌گرا با ترس دائم از یک قدرت خیالی، زمینه و بهانه لازم برای حفظ برتری کیفی تکنولوژیک، صنعتی و نظامی متحدان آمریکا و به‌خصوص اسرائیل تأمین و توجیه شود. مهم این است که تأمین منافع یک کشور خارجی در درون یک منطقه جز با همکاری کامل یا دشمنی کامل میان همه اعضا و ایجاد شکاف در میان کشورهای اسلامی و ممانعت از ایجاد ائتلاف و اتحادیه‌های منطقه‌ای ممکن نیست. در زمینه امنیت اسرائیل نیز، تجدید و به‌خصوص تداوم مدیریت شده مسئله جزایر سه‌گانه ابزاری است تا در صورت هرگونه حرکت در جهت تهدید منافع اسرائیل از آن به‌عنوان عاملی جهت درگیری و منازعه میان ایران و کشورهای عربی استفاده شود. در این میان، هرگونه فروش تسلیحاتی به کشورهای عربی، که با هدف تقویت اعراب در برابر توهم تهدید ایران صورت می‌گیرد، نیز متأثر از چارچوب سیاست فوق می‌باشد.

باید دید از نگاه منابع تاریخی موجود عوامل تجدید مسئله جزایر سه‌گانه در سال ۱۹۹۱، با وجود اینکه بیش از ۲۱ سال از حل مسئله می‌گذشت چیست. با یک نگاه کلی می‌توان گفت که این جریان به‌طور کلی ریشه در چرخشی دارد که ایران را از یک کشور هماهنگ با سیاست‌های غرب به کشوری با آرمان‌های انقلاب اسلامی و متضاد با منافع استکبار تبدیل کرده است. بدین ترتیب عوامل تجدید مسئله جزایر سه‌گانه و تداوم آن را

می‌توان به چند دسته سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم کرد که همگی برخاسته از یک واقعیت هستند و آن لزوم مقابله با انقلاب اسلامی و تقویت ایران‌هراسی در میان شیخ‌نشین‌های عربی نسبت به آرمان‌های انقلاب اسلامی است.

پیشینه مسئله جزایر سه‌گانه تا زمان جنگ هشت ساله

موضوع جزایر سه‌گانه با سیاست حکومت هند انگلستان برای مقابله با رقبای خود از جمله آلمان، روسیه و فرانسه در ژوئن ۱۹۰۳م/۱۳۲۰ه ق، و هم‌زمان با توجه ایران به خلیج فارس صورت گرفت.^۵ نخستین و مهم‌ترین نتیجه اشغال جزایر سه‌گانه تثبیت نفوذ انگلستان بر شیوخ محلی بود. لرد کرزن نایب‌السلطنه هند و مسئول سیاست انگلستان در خلیج فارس همواره بر لزوم مقابله با نفوذ ایران و روسیه در خلیج فارس تأکید می‌کرد و در سخنرانی معروف خود در شارجه نیز به این مهم اشاره داشت (قاسمیان، ۱۳۹۱: ۲۳۴). از مهم‌ترین نتایج تصرف جزایر تنب و ابوموسی ایجاد اختلاف میان دولتمردان ایرانی و شیوخ سواحل جنوبی بود. این وضع زمینه‌ساز عدم همراهی شیوخ با سیاست‌های ایران در منطقه طی دهه‌های پایانی دوران قاجاریه گردید (العیدروس، ج ۲، ۲۰۰۲: ۱۶). هم‌زمان با ظهور رضا شاه در ایران و توجه به تشکیل نیروی دریایی و تجدید حیات دیوان‌سالاری ایرانی در خلیج فارس، انگلیسی‌ها ضمن رد توافق ۱۹۰۴ که هر دو طرف را به پایین کشیدن پرچم خود متعهد کرده بود، اعلام کردند که ایران در سال ۱۹۰۴م/۱۳۲۱ه ق، با پایین کشیدن پرچم خود، حاکمیت جزایر را به قواسم وا گذاشته است (العیدروس، ج ۲، ۲۰۰۲: ۲۱). به دنبال توجه ایران به تجدید نظارت بر جزایر و بنادر، از سال ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش، تا ۱۹۳۳ مذاکراتی بین ایران و انگلستان به جریان افتاد. در آن زمان بیش از سه دهه از موضوع جزایر تنگه هرمز می‌گذشت و دولتمردان ایران پذیرفته بودند که موضوع صرفاً سیاسی است (Toye., vol.4: 370-386). در پی برقراری ارتباط مستقیم میان دولت ایران و شیوخ محلی، تلاش‌های مکرر انگلستان در ممانعت از توافق ایران با شیوخ، که ظاهراً تنب را به

۱. برای مثال نک:

طور کامل در اختیار ایران قرار می‌داد، در دوره بحران نفتی ایران و انگلیس تا پایان دوره رضا شاه پهلوی ادامه داشت (قاسمیان، ۱۳۹۱: ۲۳۵).

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، کارگزار سیاسی بریتانیا به خصوص در مذاکرات سال‌های ۱۳۳۶/۱۹۵۸ ه.ش، و ۱۳۳۹/۱۹۶۱ ه.ش، در حالی که حقوق مختلف و متفاوت نسبت به جزایر خلیج فارس را با واژگان و عبارات دقیقی توصیف می‌نماید، جزایر تنب و ابوموسی را «تحت اشغال قواسم» و متعلق به ایران می‌داند و تنها اعتقاد دارد لازم است ایران برای کسب رضایت شیوخ مبلغ سنگینی را به آن‌ها بپردازد (Hawley: 287-8). در آغاز سال ۱۹۶۲ با به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر در مصر و عبدالکریم قاسم در عراق، با توجه به تمایل هر دو به شوروی، زمینه برای ایجاد یک اتحاد مشترک میان ایران-آمریکا و انگلیس در منطقه خلیج فارس فراهم شد (ماتیر، ۲۰۰۵: ۵۶). اما هم‌زمان با ایجاد تفاهم، آنچه اهمیت داشت این بود که به نوشته مقامات محلی انگلیسی که در ۱۳۴/۱۹۶۴ ه.ش، آمده است:

«مصلحت ما که مسئولیت ما نیز هست، حفظ روابط نزدیک با شیوخ تحت‌الحمایه یعنی بحرین، قطر و امارات متصلح است [...] و باید تضمین‌کننده منافع و مصالح دریایی امارت‌ها و شرکت‌هایی که امتیازاتی را از این شیوخ گرفته‌اند، [...] باشد» (Schofield, Arabian Boundaries: 259-260).

در واقع تلاش انگلستان برای حل مسئله جزایر سه‌گانه، به نوعی کسب رضایت حکومت پهلوی و جلوگیری از دست‌اندازی بیشتر پهلوی به شیوخ سواحل جنوبی بود. با تضعیف انگلستان پس از جنگ جهانی دوم و لزوم کاهش هزینه‌های مالی و سیاسی در شرق تنگه هرمز، به تدریج زمزمه مذاکرات ایران و غرب بر سر امنیت خلیج فارس و ایجاد تفاهم میان ایران و شیوخ عرب به واسطه نزدیکی هر دو طرف همسایگان شمالی و جنوبی به غرب مطرح شد. نزدیکی شیوخ عرب و حکومت پهلوی به نظام سرمایه‌داری و وجود دشمن مشترک کمونیستی، باعث شد انگلستان راهبرد خود را برای نفوذ در خلیج فارس که تا آن زمان براساس طرح ایران‌هراسی برای توجیه حضور امنیتی خود در

شیخ‌نشین‌های عرب بود، تغییر دهد. شایع شده بود که دولت‌های ایران و انگلستان با دولت‌های عربی راجع به بحرین و جزایر سه‌گانه معامله کرده‌اند (روزنامه‌الاهرام، ۱۰ نوامبر ۱۳۴۷/۱۹۶۸ش، مجتهدزاده، ۱۳۴۸: ۷۰).

در آگوست ۱۳۴۸/۱۹۶۹ه ش، ایران طی نامه‌ای به شیخ صقر شیخ شارجه، خواهان تفاهم بر سر جزایر تبت شد. شیخ در اکتبر ۱۳۴۷/۱۹۶۸ه ش، به درخواست ایران پاسخ مثبت داد. طرفین مقرر نمودند که طی سه ماه آینده گفتگو میان آنها ادامه یابد. در ۱۳۴۹/۱۹۷۰ه ش، قرارداد استقلال بحرین به امضای ایران رسید (Kelly, p.218, zabih, 1980: 55-590). همچنین از مدارک موجود معلوم می‌شود که حتی عربستان سعودی، شیخ ابوظبی و مصر از مذاکرات و تصمیم ایران برای بازپس‌گیری جزایر آگاه بودند. در لندن تلاش‌هایی برای آشتی دادن میان ایران و اعراب بر سر مسائل خلیج فارس با محوریت جزایر تنگه هرمز صورت گرفت (Alikhani, Vol.3, 1995: 103). بدین ترتیب، سیاست اختلاف‌افکنی انگلستان در این مقطع به تدریج جای خود را به مصالح جدید سپرد و تحول در نظام بین‌الملل و نزدیکی ایران به غرب، در مقطع حساس دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ش ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ م، به تدریج زمینه تحولاتی در منطقه خلیج فارس و احیای نفوذ ایران و ایجاد تفاهم میان ساحل‌نشینان را فراهم کرد (Amirahmadi: 47-48). در جزیره ابو موسی، فرماندهان نیروی دریایی ایران مورد استقبال و خوشامد شخصی شیخ سلطان بن محمد القاسمی - شیخ کنونی شارجه - قرار گرفتند. تفاهم میان ایران و شارجه که در ۲۹ نوامبر ۱۳۵۰/۱۹۷۱ه ش، از سوی حاکم آن امیرنشین اعلام گردید، بدون تردید یکی از پیامدهای مثبت مذاکرات ایران و انگلیس بود که پیش از بازپس‌گیری جزایر از سوی ایران، جریان داشت (قاسمیان، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۴؛ کیهان، ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱: ۲). از دیدگاه طرفین مسئله جزایر سه‌گانه حل شده بود و حتی در مذاکرات رسمی و بیانیه پایانی ملاقات‌های دوجانبه هیچ اشاره‌ای به جزایر سه‌گانه نبود (صحیفه‌التحاد، ۱ و ۲ نوامبر ۱۹۷۷: ۱-۲). به‌علاوه در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ بحث ایجاد یک اتحادیه امنیتی در میان کشورهای حاشیه خلیج فارس مطرح شد و شیخ زاید که خود را آماده عضویت در این اتحادیه می‌نمود سعی

داشت روابط خود را با ایران تقویت کند (قاسمیان، ۱۳۹۳: ۳۷). ایران تا پیروزی انقلاب، به نمایندگی از قدرت‌های اروپایی و به عنوان پلیس آمریکا در منطقه، وظیفه کنترل امنیت در گلوگاه ورودی خلیج فارس را در عهده خود داشت و همچنان به این موقعیت و تعهد خود پایبند بود. به واسطه این پیوستگی با قدرت‌های جهانی، حکومت پهلوی، علاوه بر نیروهای دفاعی، جزایر تنگه هرمز را در اختیار داشت که در امتداد هم یک خط دفاعی فرضی منحنی شکل را در دهانه ورودی خلیج فارس به وجود می‌آورد (Mojtahed-Zadeh, 1990: 16). بدین ترتیب، اشتراک منافع سیاسی و اقتصادی حکومت پهلوی و شیوخ منطقه که همگی در راستای منافع قدرت‌های جهانی قرار داشت، موجب شد موضوع جزایر سه گانه که صرفاً مسئله‌ای سیاسی و برای حفظ منافع استعمار از دوران قاجار شکل گرفته بود، به یکباره حل و فصل شود (قاسمیان، ۱۳۸۹: ۶۳). و این عمق وابستگی هم‌زمان شیوخ محلی و دولت پهلوی را به آمریکا نشان می‌داد.

در سال ۱۹۷۹ هم‌زمان با بروز اختلاف میان رأس‌الخیمه با دبی و ابوظبی بر سر مسائل داخلی امارات متحده عربی، انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست (ماتیر، ۲۰۰۵: ۱۷۶-۱۷۸). با پیروزی انقلاب اسلامی ایران شرایط به کلی دگرگون شد. از این رو تلاش گسترده برای ایجاد شکاف میان ایران و اعراب به جریان افتاد. نهایتاً در سال اول دوران ریاست جمهوری ریگان در ۱۹۸۹م آمریکا مجدداً به دنبال ایجاد سازمان دفاعی خاورمیانه دیگری با اسم و سیاستی متفاوت از قبل برآمده بود. ترتیبات امنیتی مانند «تشکیل شورای همکاری خلیج فارس» یا «سپر صلح» یا «سپر صحرا» موج جدیدی از سیاست‌های قدیمی را بار دیگر برقرار نمود (قاسمیان، ۱۳۸۹: ۵۲؛ حافظ‌نیا، ۱۳۷۱: ۶۹). بیم آن می‌رفت که شعارهای انقلابی و ضد نظام استکباری بر منطقه حکمفرما گردد. اعلام سیاست‌های جدید از سوی ایران انقلابی، با توجه به تلاش‌های چند دهه‌ای شیخ‌نشین‌ها برای خروج از سلطه غرب به جذبه فرهنگ انقلابی ایران در میان مردم حوزه خلیج فارس می‌افزود (بشیری، ۱۳۸۳: ۴۵۳). این مهم امنیت منافع ایالات متحده آمریکا را نیز در منطقه با خطر مواجه ساخت. از این روست که مسجدمجمعی در توضیح عوامل عدم ثبات و وجود دودستگی در میان دو عنصر ایرانی و عرب به نقش مهم وارونه‌نمایی فرهنگ اسلامی ایران انقلابی

به‌عنوان توطئه‌ای از سوی غرب برای مقابله با نفوذ ایران و بزرگ‌نمایی اختلافات مرزی به‌عنوان نمودی از سیاست تهاجمی و توسعه‌طلبانه ایران تأکید دارد (مسجد جامعی، ۱۳۶۹، ۱۱۰-۱۱۱).

بدین ترتیب نتیجه اختلاف ایرانی و عربی در منطقه تا حدی که نام خلیج فارس که قبل از ایجاد تفاهم ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۹ میان ایران و اعراب شکل گرفته بود، بار دیگر تجدید شد و این بار در تمامی رسانه‌ها و مطبوعات منطقه عبارت مجعول خلیج عربی به کار رفت و حل مسئله جزایر سه‌گانه در سال ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ه.ش، نوعی توطئه‌ی ایران و انگلستان برای تجاوز به وطن عربی توصیف شد (قاسمیان، ۱۳۹۰: ۷۷-۷۶). اگرچه ترس از انقلاب در شیخ‌نشین‌ها و به‌خصوص به‌دلیل حضور ایرانیان در پست‌های مختلف از کارگر تا تاجران سرشناس در شیخ‌نشین‌های سواحل جنوبی افزایش یافت (Taryam, 239-248. Garash, 150). دولت امارات متحده در ابتدای انقلاب حتی معتقد بود که حکومت جدید روش مسالمت‌آمیزی را در حل نهایی مسئله جزایر در پیش خواهد گرفت (ماتیر، ۲۰۰۵: ۱۶۳). و موضوع جزایر سه‌گانه همچنان در معرض تهدید جدی قرار نداشت، اما آنچه زمینه را برای تغییر یکباره رویکرد شیوخ نسبت به موضوع فراهم کرد، سیاست ایران‌هراسی و تلاش برای ایجاد شکاف میان ایران و شیوخ محلی بود. با تشدید سیاست ضدیت با ایران در رسانه‌های انگلیسی و عربی، به تدریج موضوع جزایر سه‌گانه خود را نشان داد و واکنش مقامات ایرانی را به همراه داشت (قاسمیان، ۱۳۸۹: ۶۱). وزیر امور خارجه ایران در مارس ۱۹۷۹ اعلام کرد که نیروهای ایرانی از جزایر عقب نخواهند نشست. ابراهیم یزدی نایب‌وزرای ایران، نیز اعلام کرد که ایران آمادگی بازپس‌گیری کامل جزایر سه‌گانه است (Tadmori: 152-154). اما امام خمینی (ره). با درایت کامل نسبت به تندروی برخی از دولتمردان هشدار دادند و اعلام فرمودند که ایران توسعه‌طلبی‌های شاه سابق را دنبال نخواهد کرد (صحیفه الاتحاد، ۲۵ فوریه ۱۹۷۹: ۱۴).

بروز جنگ ایران و عراق و تغییر در سیاست شیوخ عرب در قبال جزایر تنگه

هرمز

علت نهایی تغییر مواضع و زیرپا گذاشتن قرارداد ۱۹۷۱م. در برابر جزایر سه گانه در طی جنگ ایران و عراق در واقع زمینه سازی برای تصرف این جزایر و قرار دادن ایران در موضع ضعف در قبال عراق بود. هرچند، این مهم در همان روزهای نخست جنگ به واسطه نبودن نیروی دریایی عراق به نتیجه نرسید، اما این ادعاها در تمامی طول جنگ ادامه یافت (حافظنیا، ۱۳۷۱، ۱۰۴-۱۰۷).

نخستین تحول در این زمینه با تداوم سیاست‌های حکومت بعث در مخالفت با قرارداد ۱۹۷۱م. / ۱۳۵۰ ش، ایران و شیوخ عرب بر سر جزایر نمود یافت. اما در آغاز جنگ صدام حسین، یکی از دلایل اصلی خود در حمله به ایران را بازگشت جزایر سه گانه به آغوش اعراب دانست. اما نکته‌ای که صدام از آن غافل بود، ممانعت انگلستان و آمریکا از گرایش شیوخ به یکی از قدرت‌های منطقه‌ای بود. از همین رو، برای جلوگیری از هر نوع ادعای عراق و مهم‌تر از آن برای هماهنگی میان شیوخ در مقابله با ایران، طرح تأسیس شورای همکاری خلیج فارس به اجرا گذاشته شد (مرکز اسناد دفاع مقدس ستاد کل فرماندهی سپاه پاسداران، سند شماره ۳۲۵۶۷).

از ۱۹۷۹ به بعد اصطلاح جزایر اشغالی و سرزمین‌های عربی تحت اشغال ایران رواج یافت (Richard Scho Field, 1997: 149-150). همان‌طور که گفته شد، دولت امارات متحده در ابتدای انقلاب حتی معتقد بود که حکومت جدید روش مسالمت‌آمیزی را در حل نهایی مسئله جزایر در پیش خواهد گرفت (ماتیر، ۲۰۰۵: ص ۱۶۳)، هرچند ایران اعلام کرد که نیروهای ایرانی از جزایر عقب نخواهند نشست. نگاه ویژه‌ی انقلابیون ایران به مسئله و مقابله با تندروی بر ضد اعراب مسلمان، زمینه‌هایی بود که دولت امارات نیز خارج از تبلیغات شدید عراق و دول غربی بر ضد ایران، نگاه تند و غیراصولی به موضوع نداشته باشد (قاسمیان، ۱۳۸۹: ۶۳).

با بروز جنگ، دولت امارات ضمن نادیده گرفتن تمامی مناسبات یک دهه قبل از آن؛ تحت تأثیر تبلیغات صدام برای احیای قدرت اعراب، به همکاری با صدام پرداخت و این

آغاز تجدید مسئله‌ی جزایر سه‌گانه بود. بروز جنگ تحمیلی و همکاری نزدیک ابوظبی با عراق بر ضد ایران موجب شد که ایران اعلام کند هیچ تغییری در موضع خود درباره‌ی جزایر سه‌گانه بروز نخواهد کرد. هم‌زمان غرب تلاش مجددی را به منظور تقویت اختلاف ایران و شیوخ محلی به راه انداخت و با تحریک انگلیسی‌ها دولت امارات متحده تلاش‌هایی برای همراهی جامعه‌ی جهانی با درخواست خود و نمایش تجاوزگری ایران در سطح بین‌المللی آغاز کرد و در ۱۸ آگوست ۱۹۸۰ در نامه‌ای به سازمان ملل خواهان رسیدگی به مسئله شد. در دسامبر ۱۹۸۰ نیز مجدداً این اقدام تکرار شد. همین مسئله موجب تقویت موضع ایران در قبال جزایر شد. در ۱۹۸۱ شیخ زاید پس از ارتباطات نزدیک با دولتمردان عراقی و حزب بعث، اعلام کرد که جزایر جزئی از خاک دولت امارات متحده عربی است و این موضع «ثابت و دائمی» است (قاسمیان، ۱۳۸۹: ۶۳).

در طی جنگ ایران عراق، به‌خصوص طی سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۶ش. در بخش جنوبی جزیره‌ی ابوموسی درگیری‌هایی میان ساکنان ایرانی و اماراتی بروز یافت. هرچند درگیری‌ها محلی بود و موجب بروز مسئله‌ای جدی در روابط طرفین نشد، مسئله منازعات محلی میان ساکنان ایرانی و عرب به تدریج به موضوع درگیری ایران و امارات متحده تبدیل شد و به مسئله‌ای اساسی به دوران پس از جنگ هشت ساله منتقل شد (Richard Schofield, Border Distate, p. 148-150).

بدین ترتیب در سال‌های منتهی به جنگ نفت‌کش‌ها و درگیری آشکار کشتی‌های آمریکایی با ایران در خلیج فارس که به نابودی بسیاری از تأسیسات دریایی اعم از تأسیسات نظامی و تجاری و نفتی ایران در خلیج فارس منجر شد، تبلیغات شیوخ عرب در کنار مقامات حزب بعث، و با تحریک مکرر انگلستان و آمریکا برای اشغالی خواندن جزایر سه‌گانه از سوی ایران افزایش یافت. طی این سال‌ها، در مقابل تجاوزات و دست‌اندازی‌های حزب بعث عراق به ایران و توجیه اقدامات غرب در ضربه‌زدن به منافع ایران در خلیج فارس، همواره تلاش می‌شد که یک موضوع ساختگی و تبلیغات بی‌اساس بر سر جزایر سه‌گانه به عنوان یک مصداق مهم از تجاوزگری ایران قلمداد گردد و همین نکته از ابتدای

جنگ هشت ساله تا کنون بنیان روابط امارات متحده عربی و ایران تلقی می‌شود (قاسمیان، ۱۳۸۹: ۶۳).

به دنبال بروز جنگ مستقیم آمریکا و ایران در خلیج فارس، تبلیغات چند سال اخیر صدام بر ضد ایران و تحریکات و تشویق‌های غرب و دول محور جهان عرب برای واداشتن امارات در طرح ادعاهای بی‌اساس درباره جزایر، تأثیرات بسیار شگرفی در روند تحولات منطقه طی سال‌های پایانی جنگ داشت. طی این سال‌ها ادعاهای شیوخ ابوظبی، رأس‌الخیمه و شارجه و حتی شیوخ و امرای کویت، بحرین و قطر در مورد تهدید آمیز بودن تجاوزگری ایران و نشان‌دادن جزایر سه‌گانه به عنوان مصداق بارز این تجاوز تأثیر زیادی در همراهی و همکاری نزدیک میان شیوخ عرب با دول غربی و به‌خصوص ارتباط تنگاتنگ شورای همکاری خلیج فارس با ناوهای آمریکایی برای ضربه‌زدن به منافع ایران در خلیج فارس داشت. هرچند شیوخ عرب هرگز علناً خود را وارد درگیری دریایی با ایران نکردند، اما کمک‌های اطلاعاتی و مالی آنان به عراق برای آنچه رفع تجاوزگری ایران از خلیج فارس و کوتاه کردن دست ایران و تأمین امنیت شیوخ عرب خوانده می‌شد، کمتر از تقابل نظامی با ایران نبود (حافظ‌نیا، ۱۳۷۱، ۱۰۵-۱۰۴).

طی همین دوره عوامل دیگری در تقویت نگاه‌ها بر ضد ایران نقش داشت که مهم‌ترین آن به جز جهان عرب، تلاش‌های اسرائیل بود. بدین ترتیب، عامل دیگر اهمیت سیاسی تجدید مسئله جزایر سه‌گانه اهمیت این مسئله در تضعیف جهان اسلام و درگیری میان کشورهای منطقه برای حفظ امنیت اسرائیل بود. امنیت اسرائیل جزء اهداف سیاسی آمریکا در منطقه بوده است و این عامل حتی بر کلیه دکترین‌های روسای جمهور آمریکا در رابطه با منطقه خلیج فارس سایه افکننده است. در این دوران همواره دولتمردان آمریکایی خاطر نشان کرده‌اند که هدف ایالات متحده در منطقه، برقراری و حفظ ثبات مورد نظر و نیز حفظ امنیت اسرائیل است. از همین رو آنان سیاستی را دنبال کرده‌اند که اسرائیل همیشه بتواند از برتری کیفی تکنولوژیک، صنعتی و نظامی، نسبت به کشورهای منطقه برخوردار باشد. این مهم جز با ایجاد شکاف در میان کشورهای خاورمیانه و ممانعت از ایجاد ائتلاف و اتحادیه‌های منطقه‌ای ممکن نیست. از این رو تجدید مسئله جزایر سه‌گانه ابزاری است تا

در صورت هر گونه حرکت در جهت تهدید منافع اسرائیل از آن به عنوان عاملی در جهت درگیری و منازعه میان ایران و کشورهای عربی استفاده شود. از این رو هرگونه فروش تسلیحات به کشورهای عربی که با هدف تقویت اعراب در برابر تهدید دروغین ایران صورت می‌گیرد متأثر از چارچوب سیاست فوق می‌باشد. شاید بتوان گفت که ارزش اسرائیل برای آمریکا در این کلام بن گورین که سال‌ها قبل گفته نهفته باشد که: «اسرائیل برج دیده‌بانی غرب در خاورمیانه در بین کشورهای اسلامی است» (کدیور، ۱۳۷۴: ۱۵۶).

پایان جنگ و تداوم اختلافات

در بازدیدهای رئیس‌جمهوری اسلامی وقت ایران از جزایر تنب و ابوموسی در آغاز دهه ۱۹۹۰ تصمیم‌های تازه‌ای برای پیشرفت و آبادانی این جزایر گرفته شد که از آن جمله تأسیس صنایع آب‌شیرین‌کن و ماهیگیری و غیره بود. در همین دوره بوده است که یک باند فرودگاه برای استفاده هواپیماهای سبک در جزیره ساخته و در تقسیمات کشوری ابوموسی تبدیل به شهرستان مستقلی در استان هرمزگان شد و جزایر تنب و سری و فارور به عنوان بخش‌های تابع این شهرستان معرفی شدند. این تحولات که تا حدودی به پیشرفت جزیره کمک می‌کرد با کارشکنی‌های دولت امارات متحده و تجدید مسئله جزایر سه‌گانه در ۱۹۹۱ با اخلاف مواجه شد (The UAE year book 1996: 46).

در سال ۱۹۹۱ با وجود اینکه بیست و یک سال از انعقاد قرارداد ۱۹۷۱ و تفاهم میان ایران و شیوخ قاسمی شارجه و رأس‌الخیمه بر سر مسئله جزایر سه‌گانه می‌گذشت، و بی‌آنکه ادعایی از سوی شارجه یا رأس‌الخیمه نسبت به این جزیره‌ها مطرح شده باشد، دولت ابوظبی که رهبری اتحادیه را برعهده داشت به تحریک غرب شروع به تحریکاتی در جزیره ابوموسی کرد. این تحریکات البته از سال‌های جنگ تحمیلی وجود داشت اما پایان جنگ این مسائل را نمایان ساخت (Albahrana, 343- 348).

در پی این تحرکات امارات متحده، در آوریل ۱۹۹۲ گزارش شد که مقامات ایرانی از ورود گروهی از کارگران استخدام‌شده امارات متحده عربی، از ملیت‌های گوناگون، به جزیره ابوموسی جلوگیری کردند. ایران این گزارش را تکذیب نمود. مقامات ایرانی آشکار ساختند که اقدام آنان در زمینه جلوگیری از ورود گروه‌های گوناگون به جزیره

ابوموسی ناشی از آن بود که در آن اواخر «اقدامات مشکوکی در بخش عربی جزیره ابوموسی دیده شد (The Echo of Iran, 1992: 3) که سبب نگرانی تهران نسبت به امنیت جزیره شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۲: ۱۲۳).

اصل ماجرا این بود. به دنبال دست‌اندازی صدام حسین بر کویت و احتمال بهره‌برداری اماراتی‌ها از این قضیه، از ورود تعدادی هندی، پاکستانی، فلیپینی و مصری که گفته می‌شد معلم مدرسه اماراتی جزیره ابوموسی هستند و از دیدگاه مقامات ایرانی جاسوس تلقی می‌شدند جلوگیری شد (ماتیر، ۲۰۰۵: ۱۷۹-۱۸۰). وزیر امور خارجه وقت ایران، علی‌اکبر ولایتی اعلام کرد که اگرچه ایران توافقنامه ۱۹۷۱ را محترم می‌داند اما حاضر به پذیرش ورود بیگانگان به جزیره نیست. هرچند ایران توافقنامه ۱۹۷۱ را محترم می‌دانست اما تحرکات اتباع اماراتی در جنوب جزیره را نوعی کارشکنی و نقض قرارداد ۱۹۷۱ قلمداد می‌کرد (Joseph Twinam, 1996: 49- 50). در آگوست همان سال از ورود ۱۰۴ تبعه امارات به جزیره که عمدتاً به دنبال جاسوسی و بررسی وضعیت نظامی جزیره بودند، جلوگیری شد. این افراد نیز از کشورهای مختلف عربی بودند و تنها به تعدادی از آن‌ها که از اهالی امارات عربی بودند اجازه داده شد که به جزیره وارد شوند. در سپتامبر ۱۹۹۲ اولین دور از مذاکرات طرفین بر سر جزایر سه‌گانه در ابوظبی برگزار شد. اما دولت ایران حاضر به گفتگو بر سر مسائل حل‌شده در سال ۱۹۷۱ نبود و اماراتی‌ها نیز با اتکا بر حمایت‌های غرب در پی کارشکنی در روند مذاکرات شدند و به همین دلیل گفتگوها به نتیجه نرسید. از این رو مسئله جزایر سه‌گانه به گونه‌ای دیگر تا عصر حاضر ادامه یافت (Michael Fienstadt, 1996: 49- 50).

بنا بر اظهار نظر منابع ایرانی، آنچه ایران را برانگیخت تا دست به اقدامات یادشده بزند این بود که در ماه‌های پیش از این رویدادها، کنش‌های مشکوکی در بخش تحت کنترل شارجه در ابوموسی با شرکت افرادی از تابعیت‌های گوناگون، از جمله عناصری از کشورهای باختر زمین صورت می‌گرفت. کنش ایران در زمینه جلوگیری از ورود گروه بزرگی از افراد با تابعیت‌های گوناگون به جزیره تحت حاکمیت مشترک ابوموسی بدون آگاهی ایران، به این ترتیب، با مفاد شرط پذیرش تفاهم‌نامه مربوط به حاکمیت مشترک در

ابوموسی از سوی ایران برابری داشت (Times Tuesday 22 September 1992: 11). رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران، آقای هاشمی رفسنجانی، اعلام کرد که مقامات ایرانی شماری از افراد مسلح از تابعیت کشورهای ثالث را که می‌کوشیدند وارد ابوموسی شوند بازداشت کرده و از آن میان، یک تبعه دولت هلند در تهران زندانی است. وی آنگاه افزود: سیاست ایران در خلیج فارس دشمن‌آفرینی و ستیزه‌جویی نیست، بلکه دفاع از تمامیت سرزمینی است و ما جداً می‌کوشیم که این را تضمین کنیم (The Echo of Iran, 1992: 4؛ مجتهدزاده، ۱۳۸۵: ۱۳۲-۱۲۹).

وزیر خارجه امارات در ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۲ در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل اظهارات مشابهی در زمینه ادعای اشغال جزایر از سوی ایران مطرح نمود و مدعی شد که تنبها و ابوموسی از «آغاز تاریخ» به امارات تعلق داشته است. شورای عالی اتحادیه امارات عربی، عالی‌ترین مرجع حقوقی امارات متحده در روز ۱۲ ماه مه ۱۹۹۲ جلسه‌ای فوق‌العاده تشکیل داد تا «مسئله جزیره ابوموسی» را مورد بررسی قرار دهد. در پایان این جلسه گزارش شد، شورا موافقت کرده است که تعهدهای پیشین هریک از اعضای اتحادیه به عنوان تعهدهای تمامی اتحادیه قلمداد گردد (قاسمیان، ۱۳۸۹: ۶۷-۶۶).

تهران همه این اتهام‌ها را رد کرد و نمایندگانی به ابوظبی گسیل نمود تا پایانی صلح‌آمیز بر مشکلی که این‌گونه پدید آورده شد، بیابند. این گفتگو، پس از پانزده دقیقه، ناگهان متوقف شد، چرا که امارات متحده عربی به گونه‌ای غیرمنتظره خواستار آن شد که افزون بر ابوموسی، دو جزیره تنب نیز باید به آنها واگذار شود. از سوی دیگر، امارات متحده ایران را متهم کرد که با ساختن راه و باند فرودگاه سرگرم پیشروی تدریجی در ابوموسی است، و می‌خواهد حضور نظامی خود را در جزیره گسترش دهد (Al-kim, 1993: 32). در ماه سپتامبر ۱۹۹۲، مبارزات تبلیغاتی گسترش یافت. گزارش‌های تأیید نشده حکایت از آن داشت که ایران و شارجه سرگرم آماده‌شدن برای تأیید مجدد تمامی مفاد تفاهم‌نامه ۱۹۷۱ بودند که ابوظبی به تحریک آمریکا و انگلستان مانع از این اقدام شد. بدین ترتیب، به واسطه تداوم اختلافات ایران و غرب به‌خصوص به‌علت تداوم مناقشات منطقه، مسئله جزایر سه‌گانه نیز بار دیگر مطرح شد و به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از

هرگونه نزدیکی و تفاهم میان ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس مورد بهره‌برداری سیاسی از سوی کشورهای اروپایی قرار گرفت. حتی بررسی روند ادعاهای امارات متحده عربی در طی دو دهه اخیر نشان می‌دهد که این امارت‌نشین‌ها به‌خصوص ابوظبی نه تنها به دنبال حل و فصل موضوع جزایر سه‌گانه میان ایران و شیخ شارجه و رأس‌الخیمه نیستند، بلکه سعی دارند با تداوم این مسئله از آن به عنوان ابزاری برای چانه‌زنی‌های سیاسی در منطقه و حتی برای جلب توجه کشورهای اروپایی و آمریکا برای تقویت بنیان‌های نظامی و اقتصادی خود بهره‌برداری نمایند. از این رو، مشاهده می‌شود که مسئله جزایر سه‌گانه نه یک موضوع حقوقی و بنیادین، بلکه مسئله‌ای ناشی از رقابت‌های سیاسی و استعماری انگلستان و آمریکا در خلیج فارس است که تداوم آن تنها برای بهره‌برداری و سوءاستفاده برخی از قدرت‌های جهانی و هم‌زمان جلب توجه برخی از شیوخ محلی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگرچه در آخرین حرکت در راستای سیاسی و بین‌المللی کردن مسئله این ادعاها، امارات متحده عربی شورای وزیران خارجه اتحادیه عرب را وادار کرد تا در تاریخ ۱۷ مارس ۲۰۰۸ شکوائیه‌ای را علیه ایران درباره این جزایر به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارسال نماید، اما این موضوع تا کنون به صورت جدی مورد بررسی دو جانبه قرار نگرفته است و امارات متحده عربی تنها به دنبال بین‌المللی کردن قضیه و بهره‌برداری سیاسی از آن است.

نتیجه

پذیرش حاکمیت ایران به جزایر سه‌گانه به واسطه بروز رقابت‌های سیاسی و اقتصادی به رد حاکمیت ایران در ۱۹۰۳م/۱۳۲۰ه ق منجر به آغاز مسئله جزایر سه‌گانه شد و موضوع به علت تحولات بعدی، ادامه یافت تا آنکه در سال ۱۹۷۱م. ۱۳۵۰ش، مسئله طبق قراردادی رسمی حل و فصل شد.

اما اهمیت این مسئله در عدم سازش میان ساحل‌نشینان و بستری برای حضور دائم غرب است. در این زمینه سیاستی دنبال می‌شود که متحدان منطقه‌ای آمریکا و انگلستان ترس دائم از یک قدرت خیالی، در زمینه و بهانه لازم برای حفظ برتری کیفی تکنولوژیک،

صنعتی و نظامی، متحدان آمریکا و به‌خصوص اسرائیل باشد. این مهم جز با ایجاد شکاف در میان کشورهای اسلامی و ممانعت از ایجاد ائتلاف و اتحادیه‌های منطقه‌ای ممکن نیست. از این رو تجدید مسئله جزایر سه‌گانه ابزاری است تا در صورت هرگونه حرکت در جهت تهدید منافع اسرائیل از آن به عنوان عاملی در جهت درگیری و منازعه میان ایران و کشورهای عربی استفاده شود. تحولات دو دهه اخیر نشان می‌دهد که برخی با تجدید مسئله جزایر سه‌گانه، میان ایران و شیخ تنها به دنبال تداوم و تقویت این موضوع بودند و مهم‌تر اینکه برخی از شیوخ امارات متحده، بلکه سعی دارد با تداوم این مسئله از آن به عنوان ابزاری برای چانه‌زنی‌های سیاسی در منطقه و حتی برای جلب توجه کشورهای اروپایی و آمریکا و بهره‌برداری از وضع موجود استفاده کند. از این رو، مشاهده می‌شود که مسئله جزایر سه‌گانه نه یک موضوع حقوقی و بنیادین، بلکه مسئله‌ای ناشی از رقابت‌های سیاسی و استعماری انگلستان و آمریکا در خلیج فارس است که تداوم آن تنها برای بهره‌برداری منفعتی برخی از قدرت‌های جهانی و هم‌زمان حفظ هم‌پیمانی برخی شیوخ محلی با قدرت‌های اروپایی و ممانعت از گرایش آن‌ها به ایران، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

منابع

- ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۷۸). «بررسی علل واگرایی در منطقه خلیج فارس». *فصلنامه سیاست خارجی*. شماره ۲. سال سیزدهم.
- اسدیان، امیر (۱۳۸۱). *سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. چاپ اول.
- امامی، محمدعلی (۱۳۸۲). *عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل
- بشیری، عباس (۱۳۸۳). *هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ (انقلاب و پیروزی)*. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب. چاپ اول.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۷۹

- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۴). «نگاهی به مسائل داخلی امارات متحده عربی». **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**. سال نهم. شماره نهم و دهم. خرداد و تیر.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۱). **خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز**. تهران: سمت. چاپ اول.
- قاسمیان، سلمان (۱۳۸۷). «زمینه‌های انعقاد قرارداد ۱۸۲۰ و نتایج آن». در مجموعه مقالات همایش خلیج فارس، دانشگاه تهران. صص ۳۹۷-۴۱۵.
- _____ (۱۳۸۹). «جزایر تنگه هرمز و تحولات روابط خارجی ایران دوران معاصر»، در **مجله امنیت و دریا**، تهران: مرکز پژوهش‌های نیروهای مسلح. ۶۹-۴۸.
- _____ (۱۳۹۰). «نقدی بر مباحث تاریخی کتاب: **الجزر الثلاث المحتله لدوله الامارات العربیه المتحده**». در **پژوهشنامه خلیج فارس**. خانه کتاب. صص ۲۲۵-۲۵۱.
- قدرت احمدیان (۱۳۷۷). «خلیج فارس: رژیم امنیتی یا معضل امنیتی». **فصلنامه خاورمیانه**. سال ۶. شماره ۱. بهار.
- ملکی، عباس (۱۳۶۸). «شورای امنیت و جنگ ایران و عراق»، **مجله مسائل بین‌الملل ایران**، شماره ۷۴.
- نخله، امیل. (۱۳۵۹). **روابط آمریکا و اعراب در خلیج فارس**. ترجمه کارو. تهران: سروش. چاپ اول.
- ماتیر، توماس (۲۰۰۵). **الجزر الثلاث المحتله لدوله الامارات المتحده العربیه**، طناب کبری، طناب صغری و ابوموسی. ابو ظبی: مرکز الدراسات والبحوث الاستراجیکه.
- مانسفیلد، پیتر (۱۳۵۰) **ناصر**. ترجمه محمدرضا جعفری. تهران: امیرکبیر.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۲). **کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس**. ترجمه و تنظیم حمیدرضا ملک محمودی نوری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- _____ (۱۳۴۸). **شیخ‌نشین‌های خلیج فارس**. تهران: انتشارات عطایی.



- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۷۶). **سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی**. تهران: مرکز.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴). **تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار**. تهران: سمت.
- ویلسون، آرنولد (۱۳۶۶). **خلیج فارس**، ترجمه محمد سعیدی، علمی و فرهنگی، تهران.
- هالیدی، فرد (۱۳۷۵). **عربستان بدون سلاطین**، ترجمه کاوه افراسیابی. تهران: روزبهان.
- یاب، ملکم و بریتون کوپر بوش (۱۳۸۰) **خلیج فارس در آستانه قرن بیستم**. ترجمه حسن زنگنه. تهران: به‌دید.
- Amirahmadi, Hodshang 1993. **Small Island, Big Politics**.
- B. J. Salot, 1993. **the Arabs of the Persian Gulf**, 1602-1784, Leidschendam.
- Bavand, Davoud, H. 1994. , **The Historical, political and Legal Bases of Irans Sovereignty over the Islands of Tonb and Abu Musa**, New York, Internet Cocepts Incorporated.
- Freedman, Robert O. 1975., **Soviet Policy toward the Middle East since 1970** New York: Praeger.
- Mohammad Morcy Abdollah, 1987. **the United Arab Emirates**, London, Croom Helm.
- Mojtaled Zadeh, pirouz, 1992. **The Changing World Order and the Geographical Regions of Caspian-Central Asia and and the Persian Gulf**, London, Urosevic Foundation,
- Mojtaled-Zadeh Pirouz, **Security and Territoriality in the Persian Gulf = Maritime Political geography**, Curzon Press, London 1999/ New York 2002.
- The Echo of Iran, Vol. 1992 .XXXX, Nos 8 & 9 (55-56)., August/September.
- P. L. Toye, 1993. **the Lower Gulf Islands: Abu Musa and the Tonbs**, London, Archive Edition.
- **The Times**. 1992., London, Tuesday 22 September.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

بررسی جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان

معصومه سمائی دستجردی^۱
فریدون الهیاری^۲
اصغر فروغی ابری^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۹

تاریخ تصویب: ۹۴/۶/۱۸

چکیده

مطرح شدن دوره تیموریان به عنوان یک مقطع شاخص و مهم در تاریخ هنر ایران از یک سو و حجم کمی و کیفی فعالیت های هنری و صنعتی و آثار تولید شده در این حوزه از سوی دیگر، هنرمندان و صنعتگران را به قشری تأثیرگذار در جامعه این عصر مبدل نمود. این امر خود موجب شکل گیری جامعه ای هنری در این دوره گردید که اگرچه اعضای آن را هنرمندان و صنعتگران تشکیل می دادند ولی این افراد مقام و موقعیت و جایگاه اجتماعی یکسانی نداشتند. تفاوت در خاستگاه (تنوع قومی و

۱. دانشجوی دکتری رشته تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه اصفهان؛ masoomeh.samaei@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ a.forughi@ltr.ui.ac.ir

نژادی)، طبقه اجتماعی، اعتقادات مذهبی (اعم از شیعه و سنی و سایر مذاهب)، ویژگی‌های اخلاقی، تحصیلات، وضعیت معیشتی (سطح درآمد و میزان رفاه) و میزان شهرت و مقبولیت اجتماعی اعضای این جامعه مؤید این مطلب می‌باشد. مواردی که تحقیق حاضر میزان تأثیر آنها را در تعیین، تثبیت یا عدم ثبات جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران این دوره بررسی می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: تیموریان، هنرمندان، صنعتگران، جایگاه اجتماعی

مقدمه

جایگاه اجتماعی بر مقام و موقعیت یک فرد یا گروه خاص در یک جامعه و در زمان معینی دلالت دارد. معیارهای مختلفی همچون شغل، درآمد، میزان تحصیلات، اصل و نسب، دین و ملیت در تعیین این جایگاه اثرگذارند. البته عوامل مذکور ممکن است در جوامع و ادوار مختلف تغییر و تبدیل یابند. بدین علت در ارزیابی جایگاه اجتماعی توجه به شرایط زمانی و مکانی که افراد در آن قرار دارند ضروری است. بی‌شک توجه به موقعیت اقشار مختلف در یک جامعه به شناخت ساختار اجتماعی آن جامعه، ظرفیت‌های نیروی انسانی آن و در نتیجه بهره‌وری صحیح از این ظرفیت‌ها و استعدادها در حل چالش‌های مدیریتی آن کشور کمک می‌نماید. توجه به این امر به‌ویژه در مورد اقشار و طبقاتی که در برخی ادوار و به دلایل خاص سیاسی و اجتماعی از قابلیت‌ها و کارآیی بهتری نسبت به سایر اقشار برخوردار بوده‌اند دارای اهمیت بیشتری است. چنان‌که با ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد و شکوفایی هنر در دوره تیموریان، بررسی جایگاه و موقعیت هنرمندان و صنعتگران حائز اهمیت‌های تاریخی می‌باشد. با توجه به نبود ساختار اجتماعی منظم و قانونمند در این دوره به مثابه سایر ادوار تاریخی در ایران، پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا قشر مذکور از جایگاه ثابتی در جامعه تیموری برخوردار بوده است؟ در غیر این صورت چه عواملی در تغییر و عدم ثبات این جایگاه مؤثر بودند؟ پاسخ به این پرسش نیازمند نگاهی تحلیلی و تاریخی به ساختار ناهمگون اجتماعی این دوره و بررسی موقعیت هنرمندان در

این ساختار به عنوان یکی از عناصر و اجزای تشکیل دهنده آن می‌باشد. موضوعی که تاکنون در قالب یک تحقیق مستقل و جامع به آن پرداخته نشده است. معدود پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه نیز دارای ضعف‌هایی همچون نگاه تک‌بعدی، دارا نبودن نگرش جامعه‌شناختی، اکتفا به وضعیت زندگی معدودی از هنرمندان به ویژه هنرمندان مهاجر به دیگر کشورها، عدم توجه به ویژگی‌های درونی و شخصیتی هنرمندان، در نظر گرفتن جایگاهی همواره ثابت و برتر برای آنها و عدم توجه به عوامل فردی و اجتماعی مؤثر بر این جایگاه می‌باشند.

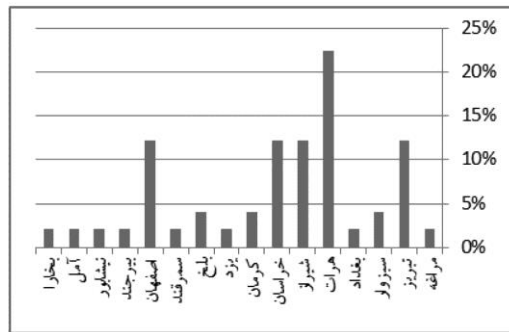
از جمله محققانی چون دین‌پرست، خزایی و فرخ‌فر در مقالاتی با مضامین نقش و جایگاه هنرمندان ایرانی مهاجر به عثمانی، تنها به تحلیل آماری وضعیت زندگی هنرمندان مهاجر به این کشور در دوره تیموریان اشاره دارند و در این زمینه از وضعیت سایر هنرمندان ساکن در ایران ذکری به میان نیاورده‌اند. یعقوب آژند نیز در آثاری نظیر «مکتب نگارگری هرات و شیراز و سلطانه‌لی مشهدی» تنها به بررسی ویژگی‌های هنر نگارگری تیموریان و معرفی برخی از چهره‌های فعال در این حوزه بسنده کرده و از دیگر شاخه‌های هنری این عهد و جایگاه هنرمندان در سایر عرصه‌های اجتماعی سخنی به میان نیاورده است. سایر منابع موجود در این حوزه همچون «دانشوران خراسان» غلامرضا ریاضی، «معماری تیموری در ایران و توران» دونالد ویلبر و «تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی» عبدالرفیع حقیقت نیز اطلاعاتی دایره‌المعارف گونه در باب انواع هنرها و صنایع این دوره، اسامی هنرمندان مشهور و آثار برتر در هر حوزه و سبک‌ها و مکاتب هنری این دوره ارائه داده‌اند. بدین لحاظ پژوهش حاضر با نگرشی تاریخی و جامعه‌شناختی سعی در ارزیابی موقعیت متغیر و سیال گونه هنرمندان و صنعتگران این دوره با ارائه شاخص‌هایی چون خاستگاه، طبقه، معتقدات دینی، ویژگی‌های اخلاقی، تحصیلات و سوابق علمی، وضعیت معیشتی و شهرت اجتماعی دارد.

خاستگاه اجتماعی

منظور از خاستگاه در این پژوهش در وهله اول زادگاه هنرمند و صنعتگر و در مرحله بعد محل تمرکز و فعالیت آنهاست. گستره این خاستگاه را حوزه‌های متنوعی اعم از کشور، شهر، روستا و محله دربر می‌گیرد. اهمیت پرداختن به این موضوع، شناسایی هویت، ملیت، اصالت و اهلیت افراد، پی‌بردن به نقش و سهم ملل، اقوام و گروه‌های مختلف در تحولات هنری و صنعتی کشور، اهمیت فضای اجتماعی و تأثیر آن بر کارکرد این اقشار، کشف و فهم بعضی غلط‌پنداری‌های تاریخی در باب حرف و صنایع مختلف، ارزیابی ظرفیت‌ها و امکانات خاص مناطق مختلف در حوزه هنر و صنعت و سهم این مناطق در رشد، رونق، خیزش یا ضعف، رکود و سقوط این جریان در کشور می‌باشد. بی‌تردید در طول تاریخ ایران اقشاری با خاستگاه متفاوت شهری، روستایی و عشایری و بعضاً با قومیت‌ها و ملیت‌های مختلف در شکل‌گیری، رهبری و هدایت جریان هنری و صنعتی کشور به ایفای نقش پرداخته‌اند. روندی که در دوره تیموریان نیز کم‌وبیش ادامه یافت. در این دوران جریان جذب و مهاجرت نخبگان سبب حضور و مشارکت هنرمندان و صنعتگرانی با ملیت‌های مختلف ایرانی، سوری، مصری، هندی، رومی (عثمانی) و قومیت‌ها و نژادهای متفاوت ترک، عرب و ایرانی در فعالیت‌های هنری و صنعتی کشور شد (شامی، ۱۳۶۳: ۱۹۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۲۸: ۳۸). این افراد از یک سو بنا به ضرورت‌هایی چون وقوع جنگ و ناامنی در کشور خویش، اسارت در جنگ‌ها و کوچ اجباری و نبود شرایط مساعد اقتصادی و فرهنگی در سرزمین خویش و از سوی دیگر با توجه به وجود شرایط مساعد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی همچون امنیت نسبی، نهادها و مراکز فعال هنری و صنعتی و وجود حامیان و سرمایه‌گذاری‌های مادی و روانی آنها در زمینه هنر و صنعت به ایران مهاجرت کرده و جذب این مراکز و نهادها شدند. البته این‌گونه مهاجرت‌ها گاه برخلاف تصور مهاجرین، موقعیت و شرایط مطلوبی را برای آنان در پی نداشت (کلایخو، ۱۳۶۶: ۱۴۴). بی‌شک سیاست‌های مدیریت‌نشده برخی از سلاطین این دوره نظیر تیمور در انتقال هنرمندان و صنعتگران سرزمین‌های مختلف به برخی شهرها، به‌ویژه سمرقند، طی فتوحات خویش، در این امر بی‌تأثیر نبوده است.

نکته دیگر آنکه ارزیابی سهم این ملل در شکل‌گیری، رهبری و هدایت جریان هنری و صنعتی این عصر، نشان می‌دهد که سهم نخبگان و استادان ایرانی در این امر بیشتر از هنرمندان سایر ملل بوده است (pope, 1969: 75؛ ر.ک جدول شماره ۱). همچنین طبق جامعه آماری ارائه شده در جدول زیر بیشتر هنرمندان و صنعتگران این دوره به ترتیب به شهرهایی چون هرات، اصفهان، تبریز، خراسان و شیراز تعلق داشته‌اند (ر.ک نمودار ۱). این موضوع خود بیانگر آن است که ۱. مرکزیت سیاسی این شهرها و حضور هنرپروران حکومتی در آنها بیشترین تأثیر را در سکونت و اقامت هنرمندان در این مناطق داشته است؛ ۲. اغلب این شهرها در شمار مناطقی قرار داشتند که در ادوار مختلف از جمله جلایریان، تیموریان و صفویه صاحب سبک هنری خاصی بوده و بیشترین هنرمندان را در خود جای داده بودند. این امر زمینه رقابت و خلاقیت‌های هنری را در آنها ایجاد کرده بود؛ ۳. مورد دیگر پراکندگی جغرافیایی هنرمندان در فهرست مذکور است که خود دلیلی بر توجه حکومت به ظرفیت‌های مناطق مختلف و صحت ادعای جمع‌آوری هنرمندان از مناطق مختلف در این شهرهاست؛ ۴. در برخی از این شهرها تنوع هنرها و صنایع مختلف دیده می‌شود. این تجمع و تنوع معمولاً زمینه استقرار هر پیشه و صنعتی را در محله خاص خود فراهم می‌آورد. چنان‌که در هرات در این دوره محلاتی به نام قالی‌بافان و شماعان و در سمرقند محله‌ای با نام آهنگران وجود داشت (واعظ هروری، بی‌تا، حصه اول: ۵۵، ۵۶؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۷۰)؛ ۵. فراوانی تعداد هنرمندان در یک رشته هنری خاص در برخی از این شهرها نشان می‌دهد که در این دوره آن مناطق به عنوان خاستگاه آن هنرها شناخته می‌شدند. چنان‌که شهرهایی چون اصفهان و شیراز به واسطه دارا بودن معماران خیره و هرات به لحاظ داشتن خطاطان و نقاشانی ماهر، شهره بودند (گلمبک و ویلبر، ۱۳۷۴: ۶۶۳-۶۵۸). البته توجه به این نکته ضروری است که برخلاف نظر پاره‌ای از نویسندگان، محل اصلی سکونت و فعالیت پیشه‌وران و صنعتگران پیوسته در داخل شهرها نبوده است (راوندی، ۱۳۵۶، ج ۳: ۳۴۸)، بلکه در طول تاریخ ایران هنرها و صنایعی نیز وجود داشته‌اند که خاستگاه روستایی - ایلیاتی داشته و حاصل اختلاط و همجوشی فرهنگ جامعه شبانی و

روستایی بوده‌اند. هنر قالببافی تا پیش از دوره صفویه و از جمله در دوره تیموریان از چنین خصوصیتی برخوردار بود.



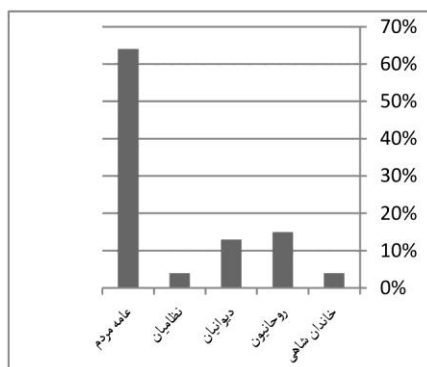
نمودار ۱. فراوانی خاستگاه هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان

طبقه اجتماعی

طبقه اجتماعی بخشی از جامعه است که به لحاظ داشتن ارزش‌های مشترک، منزلت اجتماعی معین، فعالیت‌های دسته‌جمعی، میزان ثروت و دیگر دارایی‌های شخصی، آداب معاشرت و سایر خصوصیات مشترک با دیگر بخش‌های جامعه متفاوت می‌باشند (گورویچ، ۱۳۵۲: ۷). این مفهوم یکی از ملاک‌هایی است که در ارزیابی موقعیت و جایگاه اجتماعی افراد در جامعه می‌توان مدنظر قرار داد. بدین ترتیب در اینجا می‌توان این پرسش را مطرح نمود که آیا در جامعه عصر تیموری تقسیم‌بندی و سلسله‌مراتب اجتماعی خاصی وجود داشت؟ در این صورت اولاً چه معیار و ملاکی را می‌توان برای آن در نظر گرفت و ثانیاً هنرمندان و صنعتگران در کدام دسته قرار می‌گرفتند؟ در ابتدا ذکر این نکته ضروری است که در ایران عصر تیموری طبقات به آن معنا که در ایران باستان و اروپای قرون وسطی بوده، وجود نداشته است. در واقع یکی از تأثیرات کیش اسلام در ایران حذف طبقات بود و هر کس از هر نژاد و صنفی می‌توانست به بالاترین درجات کشوری، لشکری و مذهبی نایل شود. اما برحسب کیفیت زندگی و نوع مشغله، جامعه عصر تیموریان

را می‌توان به پنج گروه اعضای خاندان سلطنتی، نظامیان، دیوانیان، روحانیان و عامه مردم (زارعان و پیشه‌وران) تقسیم نمود.

گرایش و اشتغال به هنر و صنعت در میان همه این طبقات وجود داشت اما آمارها نشان می‌دهند که هنرمندان طبقه عامه از فراوانی بیشتری در جامعه این عصر برخوردار بودند و هنرمندان طبقه روحانی، دیوانی، خاندان شاهی و نظامی به ترتیب در مرتبه بعد قرار می‌گرفتند (ر.ک نمودار ۲). در میان این طبقه (عامه) هنرهایی چون خطاطی، نقاشی، موسیقی، معماری و صحافی شیوع بیشتری داشتند.



نمودار ۲. وضعیت طبقاتی هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان

نیاز و توجه دولت و حامیان حکومتی به این دسته از هنرها، وجود نهادهایی نظیر کارگاه‌ها و کتابخانه‌های سلطنتی برای پرورش این هنرها و کاربردی بودن آنها در جامعه را می‌توان از جمله دلایل این توجه ذکر نمود. نکته قابل توجه دیگر آنکه در میان این طبقه حتی افرادی با خاستگاه غلامی نیز به هنر اشتغال داشتند. بیشتر کارگرانی که در کارهای ساختمانی و معماری فعالیت می‌نمودند در این رده قرار می‌گرفتند (پولیا کووا، ۱۳۸۱: ۲۰۸). در میان سایر طبقات این عصر نیز هنر خوشنویسی با اقبال بیشتری مواجه گردید. دلیل این امر تحولات رخ داده در این هنر نظیر ابداع و رواج خطوط ایرانی همچون نستعلیق و تعلیق، نیازهای خاص هر طبقه به آن، وابستگی و ارتباط تنگاتنگ سایر هنرها همچون کتابسازی و معماری با این هنر و کارکردهای فراوان و متنوع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و

فرهنگی خوشنویسان نسبت به سایر هنرمندان در جامعه این دوره بود. در فهرستی هم که تیمور در تزوکات خویش از طبقات مختلف اجتماعی ارائه داده از میان هنرمندان تنها به خطاطان و تحت عنوان کتاب یاد کرده است (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۲۱۴-۲۰۴). با توجه به مطالب یادشده، هنرمندان و صنعتگران این دوره را نمی‌توان در ردیف یا مرتبه اجتماعی خاصی قرار داد، زیرا علاقه و توجه به هنر و صنعت در این دوره شیوع و رواجی تام یافته بود و در بین همه طبقات، از بالاترین سطوح جامعه تا پایین‌ترین سطح آن، اشتغال به این امر دیده می‌شد. در منابع و کتبی نیز که در دوره تیموریان و پس از آن یعنی دوره صفویه به نگارش درآمده، مراتب اجتماعی معینی برای هنرمندان و صنعتگران در نظر گرفته نشده است. برخی آنان را در ردیف فضلا و علما و برخی دیگر در زمره اشراف و اعیان شهری قرار داده‌اند. گروهی نیز آنان را به عنوان اهل مراد شناخته‌اند (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۲۶۵؛ مستوفی بافقی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۳۹۸). با وجود این اگر بخواهیم هنرمندان و صنعتگران این دوره را از لحاظ موقعیت و مرتبه اجتماعی در دسته‌بندی مجزایی قرار دهیم براساس محل فعالیت می‌توانیم آنان را به سه گروه هنرمندان و صنعتگران درباری، بازاری و درباری - بازاری تقسیم نماییم. دسته اول در دربار و در خدمت سلاطین به سر می‌بردند و معمولاً دارای القاب و عناوینی همچون سلطانی، شاهی و القابی برگرفته از نام سلاطین و شاهزادگان همچون بایسنقری، حسینی، شاهرخی و اسکندری بودند. این گروه در کارگاه‌ها و کتابخانه‌های سلطنتی زیر نظر شخصی با عنوان «کلانتر» به تهیه مایحتاج و سفارشات حکومتی مشغول بودند (اسفزاری، ۱۳۳۹، ج ۲: ۳۰، ۳۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۲: ۹۶۸). علاوه بر کلانتر که ریاست کل هنرمندان و صنعتگران دربار را برعهده داشت، هر دسته از هنرمندان و صنعتگران نیز دارای رئیسی مختص به خود بودند. استادان، دستیاران و شاگردان از دیگر سلسله‌مراتب موجود در کتابخانه‌های سلطنتی محسوب می‌شدند (نظامی باخزری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۲۶۴-۲۶۱؛ Thackston, 2000: 42-44). محل اصلی فعالیت دسته‌ای دیگر از هنرمندان و صنعتگران این دوره بازار بود. آنها در حجره‌ها و دکان‌های خویش به تولید و عرضه محصولات خود مشغول بودند. برخی از آنان حتی صاحب مغازه و دکان مستقلی در بازار نبوده و محصولات و آثار خود را در منزل تولید کرده و به منظور فروش

به بازار عرضه می نمودند. در زمره این گروه افرادی نیز قرار داشتند که در کنار هنر و صنعت، حرفه و پیشه دیگری در بازار اختیار کرده و از این طریق امرار معاش می نمودند. این دسته از هنرمندان و صنعتگران در ردیف پیشه‌وران و اهل حرف قرار داشتند که از آنها با عنوان «محرّفه، صنّاع و اصحاب جوارح» یاد شده است (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷۰؛ نوائی، ۱۳۶۳: ۴۷، ۱۶۲). هنرمندان و صنعتگران درباری - بازاری نیز چنان که از عنوان آن پیداست، گروهی بودند که به صورت توأمان هم در دربار و خدمت سلاطین به سر می بردند و هم در بازار به فعالیت و خدمت به مردم مشغول بودند (آژند، ۱۳۸۷: ۱۶۷؛ فخری هروی، ۱۳۴۵: ۲۷۶).

اعتقادات مذهبی و ویژگی‌های اخلاقی

در دوره تیموریان روح مذهبی بر مسائل گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سایه انداخته بود. تعصب سلاطین تیموری در دین یا تظاهر آنان به دینداری، فزونی یافتن حرمت سادات، علما و بزرگان دین در جامعه، دستاویز قرار دادن دین برای انجام فتوحات به‌ویژه در دوره تیمور، مداومت سلاطین بر زیارت مقابر بزرگان دین و مشایخ، برگزاری مجالس دینی و مباحثات کلامی و شرعی، تعمیر بقاع متبرکه، فزونی یافتن روند ساخت ابنیه مذهبی، ترویج و گسترش علوم دینی، ظهور نهضت‌های مذهبی شیعی - صوفی، همگی بیانگر تسلط دین و مذهب بر جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی در این دوره است. بالطبع در چنین جامعه‌ای توجه به اعتقادات دینی و جهت‌گیری‌های مذهبی افراد در آثارشان نقش مهمی در ارزیابی جایگاه آنان در جامعه دارد، زیرا همسویی افکار و آثار آنها با جامعه عصر خویش را آشکار می‌سازد. کاربرد کتیبه‌هایی با مضامین دینی در تزیین بناها و سایر آثار هنری و صنعتی، ساخت بناهای مذهبی، کتابت و تذهیب و تجلید قرآن به زیباترین وجه، به تصویر کشیدن نقوشی با مضامین مذهبی، ساخت رحل‌های سنگی قرآن در اندازه‌های بسیار بزرگ، نشانگر همسویی افکار ایشان با فضای مذهبی جامعه است. افزون بر این، بررسی عقاید مذهبی هنرمندان و صنعتگران این دوره نیز همراهی و همگامی ایشان با دو جریان مذهبی رایج در کشور یعنی تشیع و تسنن را نشان می‌دهد. در واقع در میان این قشر

پیروان هر دو مذهب مذکور وجود داشتند و در موارد بسیاری آنان علی‌رغم تفاوت عقیدتی، با مشارکت هم در کمال تسامح و تساهل به خلق آثار نفیس مشغول بودند. هرچند شواهدی دال بر وقوع پاره‌ای برخوردها بین هنرمندان سنی مذهب با مردم شیعی نیز وجود دارد (واصفی، ۱۳۴۹، ج ۲: ۲۲۸، ۲۳۹). مذهب برخی از هنرمندان این دوره را می‌توان از طریق ارتباط نسبی آنها با بعضی از جریانات سیاسی - مذهبی شناسایی نمود. چنان‌که نسب آق ملک بن جمال‌الدین معروف به «امیرشاهی سبزواری»، موسیقی‌دان، نقاش و خطاط این دوره، به سربداران می‌رسید. وی از جمله خواهرزادگان خواجه علی مؤید رهبر سربداران بود (روملو، ۱۳۴۹، ج ۱۱: ۳۲۹، ۳۳۰). علاوه بر این، تسلط بر حفظ و قرائت قرآن، مدح ائمه دوازده گانه شیعه در قالب اشعار مذهبی، انجام نذورات مذهبی به قصد توسل و مددجویی از ائمه، بست نشینی در حرم ائمه شیعه نظیر حرم امام رضا (ع) به قصد تذهیب و تزکیه نفس، استفاده از القاب و عناوین مذهبی برگرفته از نام ائمه به منظور اظهار ارادت به آنان از دیگر ابعاد اعتقادی و جنبه‌های معنوی شخصیت هنرمندان و صنعتگران این دوره محسوب می‌شوند (بیانی، ۱۳۶۳، ج ۱ و ۲: ۲۴۲). تعلق به طبقه سادات از دیگر ویژگی‌های هنرمندان و صنعتگران تیموری است که بعضاً مایه کسب منزلت اجتماعی برای آنان بود (شیرازی، ۱۳۷۶: ۲۶؛ منشی قمی، ۱۳۵۹: ۸۷). همچنین پایبندی به شریعت و تقیدات مذهبی سبب شد برخی از هنرمندان این دوره نظیر عبدالحی بغدادی در اواخر عمر دچار وسواس‌های مذهبی شده و بسیاری از آثار خویش را از میان ببرند (گلمبک و ویلبر، ۱۳۷۴: ۷۰). چنین وسواس‌هایی گاه به دلیل محذوریت‌ها و محدودیت‌هایی ایجاد می‌شد که هنرمندان از لحاظ دینی و فقهی در حرفه و هنر خویش با آن مواجه بودند. حتی گاه چنین محدودیت‌هایی به ملاک و معیاری برای ارزش‌گذاری کار هنرمندان و صنعتگران و تعیین جایگاه خود آنها بدل می‌شد. به گونه‌ای که در دوران اسلامی همواره خطاطان از لحاظ حرمت و منزلت اجتماعی، برتر و والاتر از نقاشان و مذهب‌بان شناخته شده‌اند (زکی محمدحسن، ۱۳۶۳: ۱۱۱) و حتی از حیث ترتیب و تقدم کاری نیز آنان مقدم بر نقاشان بودند. نکته جالب توجه دیگر آنکه اسنادی نیز در باب حضور و فعالیت هنری اقلیتی یهودی در شهر هرات در این دوره وجود دارد که به حرفه ابریشم‌کاری مشغول بودند و

پیوسته مورد تعدی و ظلم و ستم مأموران مالیاتی قرار می‌گرفتند (نظامی باخزری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۲۴۷). افزون بر معتقدات دینی، پابندی و عدم پابندی به اصول و ارزش‌های اخلاقی نیز فراتر از جنبه فردی آن، که معرف نوع شخصیت افراد است، در بُعد اجتماعی ملاک تعیین جایگاه و منزلت فرد در جامعه محسوب می‌شود. بدین لحاظ آراستگی به فضایل اخلاقی و صفات نیک و پرهیز از رذایل و صفات ناپسند پیوسته مورد تأکید بزرگان و مشاهیر جهان در عرصه‌های مختلف بوده است. در عرصه هنر نیز این امر از آداب نخستین در پرداختن به هنرها و رمز موفقیت و ماندگاری نام و اثر تلقی شده است. چنین نگرشی به هنر و آداب آن در بین هنرمندان و صنعتگران دوره تیموریان نیز رواج داشت، به گونه‌ای که صفاتی نظیر سعی و پشتکار، راستگویی، قناعت، تزکیه نفس، نیکی و خدمت به خلق و پرهیز از حرص و آز، ستایش شده و افراد عاری از این صفات مورد نکوهش واقع شده‌اند (مایل هروی، ۱۳۷۲: ۸۲). بروز و ظهور چنین خصوصاتی در رفتار و اعمال برخی از هنرمندان و صنعتگران این دوره سبب شهرت و محبوبیت آنان در نزد مردم شده بود. چنان که سلطانعلی مشهدی به پرهیزگاری، پارسامنشی و مردم‌داری و مولانا محمد جامی موسیقی‌دان، به درویش‌مسلمکی و قناعت‌پیشگی در بین مردم نامبردار بود. چنین شهرتی گاه سبب می‌گردید تا القاب و عناوین خاصی از جانب مردم به برخی از افراد داده شود. از جمله خواجه ابوالوفا خوارزمی موسیقی‌دان به دلیل صفات پسندیده در بین مردم به «پیر فرشته» شهرت داشت (نوائی، ۱۳۶۳: ۹، ۲۳؛ آژند، ۱۳۸۶: ۴۹). البته به‌رغم این تکریم‌ها و تأکیدات وافر بر اخلاق‌مداری، افرادی نیز وجود داشتند که از این‌گونه صفات بی‌بهره بوده و متصف به رذایل اخلاقی و صفات ناشایستی چون عجب و تکبر، طمع‌ورزی، شراب‌خواری، شهوت‌پرستی، پرخاشگری و تجمل‌گرایی بودند. در این رابطه مولانا بنایی خطاط و موسیقی‌دان به داشتن عجب و تکبر، مولانا صاحب بلخی موسیقی‌دان به طمع‌ورزی و خضرشاه استرآبادی خوشنویس به پرخاشگری در بین مردم معروف بودند. (نوائی، ۱۳۶۳: ۶۰، ۱۶، ۱۲۲). بالطبع بروز چنین ویژگی‌هایی در فرد، در تنزل منزلت و جایگاه وی در نزد مردم و در نتیجه گوشه‌نشینی و انزوای وی مؤثر بودند.

تحصیلات و سوابق علمی

در آغاز امر شاید چنین به نظر برسد که هنرمندان و صنعتگران دوره تیموریان به دلیل اشتغال روزمره، توجه چندانی به علم و دانش نداشتند اما حقیقت چنین نیست. بسیاری از آنان افرادی فاضل و فرهیخته بوده و از توانمندی و قابلیت علمی بالایی برخوردار بودند. تسلط بر علوم مختلف، تألیف کتب علمی، تعلیم و تربیت شاگردان متخصص در علوم مختلف و انجام اختراعات و ابداعات علمی از مواردی است که جایگاه و منزلت والای علمی آنان را در جامعه نمایان می‌سازد. تعدد و فراوانی اسامی هنرمندان در تذکره‌ها و کتب ادبی این دوره از تمایل اغلب آنان به شعر و ادبیات حکایت دارد. نمونه این کتب «مجالس النفایس» امیرعلیشیر نوایی است که به وفور از این هنرمندان شاعر و شاعران هنرمند یاد کرده است. این فراوانی خود حاکی از شیوع و رواج گسترده شعر و ادبیات در جامعه این عصر و پیوند نزدیک هنر و ادب از یک سو و تعامل تنگاتنگ ادبا و هنرمندان از سوی دیگر است (ر.ک جدول شماره ۱). در زمینه علوم دینی نیز هنرمندان صاحب‌نظری چون مولانا شمس‌الدین محمد الحافظ در این عصر ظهور نمودند که علاوه بر قرائت، در زمینه حفظ قرآن نیز مهارت داشتند (کاتب یزدی، ۱۳۵۷: ۲۸۵). علوم عقلی و تجربی همچون منطق، هندسه، مکانیک و نجوم نیز در این دوره شاهد ظهور هنرمندان صاحب‌نامی نظیر غیاث‌الدین محمد خراسانی موسیقی‌دان و مولانا قاسمعلی زرکوب بود (واصفی، ۱۳۴۹، ج ۲: ۲۱۹؛ نوائی، ۱۳۷۹: ۲۴۰). تألیف کتاب در زمینه علوم مختلف جنبه دیگری از شخصیت علمی هنرمندان و صنعتگران این دوره را آشکار می‌سازد. کتاب معارج النبوه اثر مولانا معین‌الدین الفراهی خطاط و منشآت جلال‌الدین یوسف بن شهاب‌الدین عبدالله جامی خطاط شواهدی از تلاش آنها در این زمینه محسوب می‌گردد (زمچعی اسفزاری، ۱۳۳۹، ج ۲: ۳۸۶). تشکیل حلقه‌های درس و تدریس که گاه سبب جذب حجم قابل توجهی از شاگردان و علاقه‌مندان از نقاط دور و نزدیک نزد اساتید هنرمند می‌گردید، سند دیگری در اثبات وجهه و اعتبار علمی آنان در این دوره است. علاوه بر این، اختراعات و ابداعاتی نیز به دست هنرمندان و صنعتگران این دوره صورت پذیرفت که برخی از آنها در کتب تاریخی این دوران ثبت شده‌اند. از جمله می‌توان به ساعتی اشاره کرد که توسط مولانا

محمد نقاش برای کتابخانه امیر علیشیر نوایی ساخته شد. پیکر چوبی که در درون این ساعت تعبیه شده بود گذر ساعات شبانه روز را با نواختن موسیقی مشخص می‌ساخت (نوائی، ۱۳۷۹: ۲۲۲، ۲۲۳).

وضعیت معیشتی

افراد مختلف در یک جامعه دارای سطح زندگی و معیشتی متفاوتی هستند، چنان‌که گاه افرادی با مرتبه شغلی و اجتماعی یکسان نیز از این نظر با یکدیگر متفاوتند. جایگاه و منزلت اجتماعی افراد، سطح درآمد، وضعیت و امنیت شغلی، توانمندی‌های فردی و اجتماعی اشخاص، امکانات و ظرفیت‌های جامعه و چالش‌ها و محدودیت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی از جمله متغیرهای تأثیرگذار بر این امر می‌باشند. در جامعه عصر تیموری نیز همه هنرمندان و صنعتگران دارای سطح معیشتی یکسانی نبودند زیرا همان‌طور که پیش از این ذکر شد آنها در سلسله مراتب اجتماعی، در سطح و مرتبه معینی قرار نگرفته بودند و در میان آنان از همه طیف‌ها و اقشار جامعه از فرادست گرفته تا فرودست حضور داشتند. در این باره نویسندگان مختلف نظرات متفاوتی اظهار کرده‌اند. بنا بر اعتقاد برخی از این نویسندگان اکثر هنرمندان ایرانی در قرون میانه از لحاظ معیشتی وضعی اسف‌انگیز و رقت‌بار داشتند (راوندی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۵۴۹). برخی دیگر این وضعیت نامساعد را مخصوص وراق‌ها و نسخه‌برداران می‌دانند زیرا آنها مجبور بودند برای تأمین معاش خود صفحات بی‌شماری را خوشنویسی کنند (شیمل، ۱۳۶۸: ۹۲)، ولی برخلاف این نظر گروهی دیگر نظیر ابن عربشاه معتقدند که خطاطان در دوره تیموریان هیچ‌گاه دچار زیان و تنگدستی نمی‌شدند زیرا هنر آنان از بازار خوبی در این دوره برخوردار بود (ابن عربشاه، ۱۳۵۶: ۳۲۱، ۳۲۲). در یک برآورد کلی همه نوع سطح معیشتی در بین هنرمندان و صنعتگران این دوره دیده می‌شد. برخی از آنها از خانواده اعیان و اشراف شهری بودند که در سلسله مراتب حکومتی نیز مناصب بالایی داشتند. این گروه در نهایت تمول زندگی کرده و اشتغال به هنر و صنعت برای آنان جنبه تفریحی داشت. در میان این گروه افرادی نظیر خواجه فخرالدین اوحد مستوفی از خطاطان و اعیان سبزواری نیز وجود داشتند که با وجود

تمول، مشرب درویشی را در پیش گرفته و اموال خود را در راه خیر و امور عام‌المنفعه صرف می‌کردند (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۴۴۳). هنرمندان و صنعتگران درباری نیز که در خدمت سلاطین و شاهزادگان به سر می‌بردند دارای سطح زندگی و معیشتی مناسبی بودند. این گروه از شرایط کاری، دستمزد و مزایای خوبی برخوردار بودند و کلیهٔ مایحتاج زندگی آنها توسط حکومت تأمین می‌شد. دسته‌ای از این هنرمندان علاوه بر دریافت حقوق و مستمری مقرر، از انعامات و پاداش‌های ویژه‌ای نیز برخوردار می‌شدند که این پاداش‌ها، یا برحسب شایستگی و استعداد و توانایی فرد و یا بنابر عنایت ویژه‌ای که سلاطین و دیگر درباریان به یک شخص داشتند به او واگذار می‌شد (نظامی باختری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۲۵۸-۲۵۵). گاه سلاطین و شاهزادگان با پرداخت دستمزدهای گزاف و اعطای انعامات شاهانه، سعی در جذب و حفظ استادان معروف هنر و صنعت نزد خود داشتند؛ مانند شاهزاده بایسنقر میرزا در هرات و اسکندر سلطان و ابراهیم سلطان در شیراز که وجوه زیادی از خزانه دولت را صرف این امر نمودند. این میزان ذوق و توجه سلاطین و شاهزادگان و سایر ارکان دولت تیموری به هنرمندان و صنعتگران سبب گردید برخی از نوابغ هنری این دوره که از لحاظ خاستگاه و مرتبهٔ اجتماعی در پایین‌ترین سطح قرار داشتند به جمع هنرمندان و صنعتگران درباری راه یابند و زندگی پرتجمل و مرفه درباری را تجربه نمایند (بیانی، ۱۳۶۳، ج ۱ و ۲: ۲۴۱، ۳۶۰). در یک برآورد کلی و براساس آمارهای اندک به‌دست آمده از منابع، موسیقی‌دانان در این دوره از دستمزد بالاتری نسبت به سایر هنرمندان درباری برخوردار بودند. این امر از توجه ویژهٔ سلاطین تیموری به هنر موسیقی حکایت دارد. خطاطان، نقاشان و نساجان از این لحاظ به ترتیب در مراتب بعدی قرار داشتند (ر.ک جدول ۲).

نام هنرمند	هنر یا حرفه	محل فعالیت	میزان مقرری سالانه	میزان مقرری روزانه	زمان فعالیت
سلطانعلی قاینی	خطاطی	ایران	۷ هزار دینار کبکی	۱۹ دینار کبکی	سلطان حسین بایقرا
میرک هروی	نقاشی	ایران	۵ هزار دینار کبکی	۱۳/۵ دینار کبکی	سلطان حسین بایقرا
جلال‌الدین ارمک باف	نساجی	ایران	۳ هزار دینار کبکی	۸ دینار کبکی	سلطان حسین بایقرا
معمد ارمک باف	نساجی	ایران	۵ هزار دینار کبکی	۱۳/۵ دینار کبکی	سلطان حسین بایقرا
خواجه محمد کنگر	موسیقی	ایران	۱۰ هزار دینار کبکی	۲۷/۵ دینار کبکی	میرزا ابوالقاسم باهر

جدول ۲. میزان مقرری هنرمندان در دربار تیموریان

همچنین مقایسه‌ای کلی بین حقوق دریافتی هنرمندان ایرانی در دو دربار تیموریان و عثمانی در این زمان نشان می‌دهد که هنرمندان دربار تیموریان از سطح درآمدی بهتری نسبت به هم‌تایان مهاجر خود در عثمانی برخوردار بودند. به‌خصوص اینکه در آمد پرداختی به هنرمندان در دربار تیموریان براساس دینار کپکی (یک سکه نقره تمام) و در دربار عثمانی بر مبنای آقچه (ربع درهم) بوده است. البته با توجه به نبود شواهد کافی در خصوص عیار و وزن سکه‌ها در این دوره و با فرض یکسان بودن عیار سکه‌های نقره در دو کشور، چنین نظری را می‌توان پذیرفت. اما با وجود این چرا هنرمندان ایرانی در این دوره به عثمانی مهاجرت می‌نمودند؟ جنگ قدرت بین شاهزادگان، عدم ثبات سیاسی در ایران به‌ویژه پس از مرگ شاهرخ، از دست دادن حامیان حکومتی در این مقاطع و وجود ثبات سیاسی بیشتر در عثمانی از علل اصلی این مهاجرت‌ها محسوب می‌شوند (دین‌پرست، ۱۳۹۱: ۱۵۸).

نام هنرمند	هنر یا حرفه	محل فعالیت	میزان مقرری سالانه	میزان مقرری روزانه	زمان فعالیت
شاه قاسم	خطاطی	عثمانی	۱۸۲۵۰ آقچه	۵۰ آقچه	سلطان سلیم اول
ملک احمد تبریزی	نقاشی	عثمانی	۸۷۶۰ آقچه	۲۴ آقچه	سلطان بایزید دوم
حسن بن محمد	نقاشی	عثمانی	۷۳۰۰ آقچه	۲۰ آقچه	سلطان بایزید دوم
محمد جان تبریزی	نساچی	عثمانی	۵۱۱۰ آقچه	۱۴ آقچه	سلطان سلیم اول
میر احمد تبریزی	نساچی	عثمانی	۳۶۵۰ آقچه	۱۰ آقچه	سلطان سلیم اول

جدول ۳. میزان مقرری هنرمندان ایرانی در دربار عثمانی

(شعبانی و دین‌پرست، ۱۳۸۹: ۷۲-۶۷)

بدین ترتیب هنرمندان و صنعتگران درباری مادامی که در دربار به سر می‌بردند از زندگی پرتجمل و مرفه آن بهره‌مند بودند و به محض کناره‌گیری از این خدمات، معمولاً زندگی پرمشقت و ساده‌ای را آغاز می‌نمودند. به عبارت دیگر، حضور در دربار اگرچه برای هنرمندان اعتبار، منزلت و حقوق و مواجب به همراه داشت اما احتمال قطع شدن حمایت‌های دربار نیز در این میان احساس می‌شد (پات و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۷)، چنان‌که امیرشاهی سبزواری از هنرمندان دربار بایسنقر میرزا پس از مدتی خدمت در دربار از آن

کناره گرفت و بقیه روزگار و عمر خود را به زراعت گذرانند (قلیچ‌خانی، ۱۳۷۳: ۲۹). در این میان هنرمندان و صنعتگرانی نیز بودند که با وجود مهارت و توانمندی‌های بالای فنی و هنری در فقر و تنگدستی به سر می‌بردند. برخی از آنها نظیر حافظ‌پناهی موسیقی‌دان برای امرار معاش و گذران زندگی مجبور به فعالیت در چندین زمینه و حتی ترک هنر و حرفه مورد علاقه خود و پرداختن به حرفه‌ای دیگر می‌شدند (نوائی، ۱۳۶۳: ۶۷، ۷۷، ۱۴۷). علاوه بر این، پس از سقوط تیموریان و تسلط ازبکان بر هرات و سمرقند نیز بسیاری از هنرمندان و صنعتگران، حتی آنهایی که در دربار فعالیت می‌کردند با خطرات و چالش‌هایی مواجه شدند. برخی از آنها مورد فراموشی و بی‌توجهی دولت‌های جدید واقع شدند و برخی دیگر نظیر میرعلی هروی، علی‌رغم میل باطنی خود، مجبور به خدمت در دربار ازبکان گردیدند (ریاضی، ۱۳۳۶: ۲۶۶).

میزان شهرت و مقبولیت اجتماعی

شهرت اجتماعی بر میزان توجه، اقبال و شناخت جامعه از یک فرد یا گروه خاص دلالت دارد. همه افراد به یک میزان از این خصیصه برخوردار نیستند چرا که شهرت پدیده متغیری است و عوامل و زمینه‌های گوناگونی اعم از عوامل ذاتی و اکتسابی همچون داشتن مهارت در انجام فعالیتی خاص و یا برخورداری از خصلتی شاخص در شکل‌گیری، ماندگاری و شدت و ضعف آن در افراد مختلف مؤثرند. مقوله هنر و صنعت، هم به دلیل وجود ذوق و علاقه فطری انسان به زیبایی و هم به واسطه پاسخ‌گویی آن به نیازهای مادی و روزمره جوامع انسانی همواره و در طول تاریخ مورد توجه بوده است. البته این توجه پیوسته با فراز و فرودهایی همراه بوده به طوری که در مقاطعی حالت فراگیر و عمومی‌تری به خود گرفته است. دوره تیموریان از جمله مقاطع حساس و مهم در این زمینه محسوب می‌شود. در این دوره توجه به هنر و صنعت به مراکز رسمی نظیر دربار محدود نشده و در بین تمامی اقشار جامعه گسترش یافته بود. به گونه‌ای که بازارها از مراکز مدنی و غیررسمی اجتماع و هنرنمایی هنرمندان و صنعتگران محسوب می‌شدند. بسیاری از آثار هنری و صنعتی این دوره نیز نه تنها در زمان خویش از شهرت و مقبولیتی تام برخوردار شدند بلکه

در ادوار بعدی هم مورد تحسین و تقلید اهل فن قرار گرفتند. تولید چنین آثار ماندگاری، خود زمینه بقای نام و آوازه بسیاری از سازندگان این آثار نظیر بهزاد، سلطانعلی مشهدی و جعفر بایسنقری را نه تنها در آن عصر بلکه تا زمان حاضر فراهم نمود. گاه شهرت و محبوبیت این افراد چنان فراگیر می شد که منزل آنها به محل گردهمایی بزرگان هنر و صنعت تبدیل شده و شاگردی و تلمذ در نزد آنان مایه مباحث استادان بزرگ می گردید (بیانی، ۱۳۶۳، ج ۲ و ۱: ۷۸، ۲۴۱). به همین نسبت مرگ چنین افرادی نیز در بسیاری از موارد زمینه تأسف و تأثر شدید جامعه را فراهم می کرد (حقیقت، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۱۴).

افزون بر این، گاه حضور و تجمع هنرمندان و صنعتگرانی مشهور در یک ناحیه یا شهر زمینه اقبال عمومی مردم به حرفه یا هنری خاص و شهرت آن شهر در میان سایر شهرها را فراهم می نمود. در این خصوص سمرقند دوره الغیبیک به کانون تجمع خوانندگان و موسیقی دانانی بدل شده بود که نه تنها زمینه گرایش اقشار مختلف این شهر حتی طبقات مذهبی را به موسیقی فراهم نمودند، بلکه نظر ثروتمندان و صاحبان قدرت بلاد دیگر را نیز به خود جلب کردند (مایل هروی، ۱۳۷۸: ۳۸). البته همه هنرمندان و صنعتگران این دوره به یک میزان نزد مردم مشهور و شناخته شده نبودند. چه بسیار افرادی که در نهایت گمنامی زیسته و در همین حال نیز از دنیا رفتند. از این رو در بررسی میزان شهرت و محبوبیت هنرمندان و صنعتگران این دوره عوامل گوناگونی چون میزان مهارت و تخصص آنان، میزان تلاش فرد برای معرفی و شناسایی هنر خویش به جامعه و میزان اقبال و توجه جامعه و حکومت به این قشر و هنر ایشان را می توان مد نظر قرار داد.

بدیهی است هنرمندان و صنعتگرانی که دارای مهارت و تخصص بیشتری در حرفه خود هستند از شانس بیشتری برای شناخته شدن در جامعه برخوردارند. در دوره تیموریان نیز مهارت بالای برخی از هنرمندان و صنعتگران نه تنها زمینه شناخت و شهرت ایشان را در نزد مردم فراهم نمود بلکه سبب جذب آنان در دربار و حمایت اشراف و درباریان از آنها گردید. تلاش برای کسب تخصص بیشتر و هنرنمایی در این زمینه نیز در بین هنرمندان و صنعتگران درباری، که معمولاً با یکدیگر در رقابت بودند، بیشتر دیده می شد. به گونه ای که برخی از آنان بدین واسطه در چندین حرفه و هنر مهارت یافتند. البته در این میان افرادی

نظیر سلطانه‌ی مشهدی هم وجود داشتند که شهرت و آوازه‌ی خویش را با گذر از رنج‌ها و مشقت‌های فراوان و بدون پشتوانه‌های مادی و معنوی و حتی بدون بهره‌گیری از محضر استادی توانمند در برهه‌ای از حیات هنری خویش، به دست آوردند. دسته‌ای دیگر از هنرمندان این دوره همچون عمر اقطع نیز محدودیت‌ها و نقایص جسمانی خویش را به فرصتی برای ایجاد و کسب شهرت بدل نمودند (شیمل، ۱۳۶۸: ۸۸، ۸۹). البته توجه به این نکته ضروری است که مهارت و تخصص صرف، بدون تلاش برای معرفی و شناسایی آن به دیگران، همیشه هم عاملی برای شهرت‌یابی در نزد مردم محسوب نمی‌شد چرا که هنرمندان و صنعتگرانی نیز بودند که مهارت و تخصص بالایی داشتند ولی جز با به‌جا گذاشتن خاطره‌ای در حافظه‌ی معدود افراد نزدیک به خود، مجال ظهور و بروز هنر خویش را نزد دیگران نیافتند. لذا برخی از هنرمندان این دوره چون سلطانه‌ی مشهدی و میرعلی هروی با نگارش رسالات هنری نظیر «صراط السطور و مداد الخطوط» به اقداماتی در این راستا دست زدند. اقدام به نمایش مهارت و قابلیت‌های هنری خویش در ملائع از دیگر طرق مؤثر در معرفی اثر و صاحب اثر به سایرین بود. اقدام مولانا سیمی نیشابوری، شاعر و نستعلیق‌نویس عهد شاه‌رخ، در نگارش ۱۲۰ مکتوب ده سطری در مدت یک شبانه‌روز در حضور عامه‌ی مردم از معدود مواردی است که بیشترین تأثیر را در شهرت وی به دنبال داشته است (عالی افندی، ۱۳۶۹: ۵۷). همچنین در این دوره امضای آثار توسط هنرمندان و صنعتگران پیش از پیش شایع گشت که این امر نه تنها موجب اصالت اثر بلکه در بسیاری از مواقع معرف‌ی جایگاه و شأن هنرمند در جامعه بود. چنان‌که کاربرد عبارت «کتبه» در امضای خطاطان این دوره بیانگر جایگاه استادی ایشان و عبارات «سوده و مشقه» نشانگر درجه‌ی استادی آنان بود. همچنین القاب و عناوین به‌کاررفته توسط هنرمندان و صنعتگران درباری گویای میزان قرب و منزلت آنان در دربار و نزد سلاطین و شاهزادگان بود. هرچند در این میان افرادی نیز وجود داشتند که القابی همچون العبد، العبد الفقیر، الاحقر را از سر خضوع و خشوع در مقدمه‌ی نام خود به کار می‌بردند (بیانی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۴۳، ۷۲، ۱۰۶). تصاویری نیز که از هنرمندان این دوره در برخی از آثار و نسخ خطی برجای مانده است از تشخص آنان به‌عنوان یکی از عناصر مهم آثار هنری حکایت دارد.

نمونه این آثار نسخه خطی شاهنامه بایسنقری است که در آن تصاویر کاتب، مذهب و نقاش اثر دیده می‌شود (زکی محمدحسن، ۱۳۶۳: ۷۶). نکته دیگر آنکه افزون بر تلاش فردی هنرمند و صنعتگر برای کسب شهرت، میزان اقبال و توجه جامعه به شخصیت، تلاش و حاصل کار وی نیز در این امر نقش مهمی دارد. حمایت اقشار مرفه از هنرمندان و صنعتگران، توجه به زندگینامه آنان در آثار تاریخی و ادبی و اظهار نظر برخی از نویسندگان و ادبای این دوره در باب مقام و منزلت هنر و هنرمند در عصر خویش تا حدودی گویای این توجه می‌باشد. در این باره حامیان، به‌ویژه درباریان با ایجاد شرایط مساعد و بسترهای مادی و معنوی لازم برای هنرنمایی و بروز خلاقیت‌ها و قابلیت‌های فرد، زمینه خلق آثار بی‌بدیل و در نتیجه شهرت و معروفیت هنرمند را فراهم می‌نمودند. حضور چهار هنرمند نامی همچون عبدالقادر مراغی، یوسف اندکانی، قوام‌الدین شیرازی و مولانا خلیل مصور در دربار شاهرخ که بخشی از شهرت خویش را مدیون حمایت‌های دربار بودند، شاهدی بر این مدعاست (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۴۰). همچنین در این دوره زندگینامه هنرمندان و صنعتگران مورد توجه قرار گرفت و اطلاعات کوتاهی از زندگی آنان در کنار نام امرا، سلاطین، عرفا و ادبا وارد تاریخچه‌ها و تذکره‌ها گردید (پات و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۴). ضمن اینکه در شماری از این کتب اظهار نظرهایی نیز در باب مقام و منزلت برخی از این هنرمندان و ارزش و اهمیت کار آنان صورت گرفت (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۴۲۷؛ مرعی، ۱۳۳۳: ۳۲۱).

این میزان توجه به هنر و هنرمندان، نشان از شناخت جامعه از این قشر و در نتیجه شهرت و مقبولیت آنان در آن جامعه دارد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که هنرمندان و صنعتگران این دوره به لحاظ صنفی از چه میزان شهرت و منزلت در جامعه برخوردار بوده‌اند؟ به عبارت دیگر کدام دسته از اصناف هنری به لحاظ شهرت و منزلت اجتماعی از جایگاه بالاتری در جامعه برخوردار بودند؟ آیا اساساً می‌توان چنین تقدم و تأخری را در نظر گرفت؟ در این صورت چه معیارهایی را برای این امر می‌توان در نظر گرفت؟ در ابتدا ذکر این نکته ضروری است که در یک جامعه هیچ‌گاه نمی‌توان به صورت قطعی و مطلق هنری را از هنر دیگر برتر و بالاتر دانست زیرا هر هنری در جایگاه خود ارزش‌ها و

کاربردهای خاصی دارد. دقیقاً مانند سایر مؤلفه‌ها و زیرمجموعه‌های فرهنگ یک کشور که هر کدام دارای جایگاه ویژه‌ای هستند. اما در یک دوره تاریخی و بنابر مقتضیات و زمینه‌های تاریخی همچون توجه اقشار بهره‌مند جامعه، حضور پررنگ یک قشر خاص از هنرمندان در جایگاه سیاسی و اجتماعی، کاربردی بودن و جوابگو بودن یک هنر خاص در برابر ضرورت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه، یک حرفه یا رشته هنری و یا یک صنف خاص از هنرمندان نسبت به سایر رشته‌ها و اصناف موقعیت نسبتاً بهتری می‌یابد. در دوره تیموریان نیز با توجه به شواهدی همچون تأسیس و رونق کتابخانه‌های سلطنتی به‌مثابه کانون‌های آموزش و پرورش هنر و هنرمندان، توجه به هنر کتابسازی در این مراکز، تأکید بر انتصاب اغلب مقامات ارشد هنری نظیر رؤسای کتابخانه‌ها از بین نقاشان و خطاطان، کثرت اسامی هنرمندان کتابساز به‌ویژه نقاشان و خطاطان در تذکره‌ها و تاریخچه‌ها، فراگیری هنرهایی چون خطاطی، نقاشی و صحافی در بین طبقات مختلف به‌ویژه عامه مردم و تقدم و تأخر فهرست اصناف موجود در گزارش‌های مکتوب رؤسای هنرمندان (کلانتر) به شاه، می‌توان اظهار داشت که کتابسازی و اصناف فعال در این حوزه چون خطاطان، نقاشان، مذهبان و صحافان از شهرت و حرمت نسبتاً بالاتری در جامعه نسبت به سایر اصناف برخوردار بودند. تقدم جماعت کاتبان، نقاشان و مجلدان بر سایر حرف در دفاتر اهل حرف مربوط به کارگاه‌های هنری توپقاپی‌سرای در استانبول نیز شواهدی بر این مدعاست (فرخ‌فر و دیگران، ۱۳۹۰: ۴؛ ۲۳-۸۶: Uzunçarşılı, 1986). این مطلب با توجه به این نکته که مشاغل مختلف دربار استانبول در آغاز سده ۱۰ق با الگوبرداری از کارگاه‌های هنری ایرانی شکل گرفته بودند، قابل تصدیق می‌باشد.

نتیجه

بررسی مقام و موقعیت هنرمندان و صنعتگران در عصر تیموری از لحاظ خاستگاه، طبقه، ویژگی‌های اخلاقی و اعتقادی، تحصیلات و سوابق علمی، وضعیت معیشتی و میزان شهرت اجتماعی از شکل‌گیری یک جامعه هنری در این دوره خبر می‌دهد. جامعه‌ای که بالطبع و طبق تعریف یک جامعه عینی، دارای جمعیتی متشکل از اقشار و طبقات مختلف و حوزه

جغرافیایی با ویژگی‌های مشخص می‌باشد. یکی از ویژگی‌های هنرمندان و صنعتگران به عنوان اعضای جامعه هنری مذکور خاستگاه اجتماعی آنان است. خاستگاهی که گویای پراکندگی جغرافیایی آنها در مناطق مختلف و سهم اثرگذار و بالای هنرمندان شهرهایی چون هرات، اصفهان، تبریز، خراسان و شیراز در شکل‌گیری، رهبری و هدایت جریان هنری و صنعتی این عصر است. شهرهایی که تجمع و تعدد اصناف هنری خاص در آنها بر اهمیت‌شان می‌افزود. چنان‌که اصفهان و شیراز به واسطه حضور معماران خبره و هرات به علت داشتن خطاطان و نقاشانی ماهر دارای اهمیت بودند. تفاوت‌ها و تنوع طبقاتی موجود در میان این قشر، از دیگر دلایل اطلاق نمودن عنوان جامعه برای آنهاست، به طوری که علاوه بر قرار دادن آنها در یک تقسیم‌بندی کلی هنرمندان درباری، بازاری و درباری-بازاری، به علت تعلق ایشان به اعضای خاندان سلطنتی (طبقه بالا)، نظامیان و روحانیون (طبقه متوسط) و عامه مردم (طبقه پایین) نیز می‌توان آنان را از هم تفکیک نمود. به عوامل فوق دو عامل فزونی جمعیت و نحوه معیشت را نیز می‌توان افزود، چنان‌که هنرمندان طبقه عامه و غیردرباری از جمعیت بیشتر، اما در عین حال وضعیت معیشتی پایین‌تر و سطح درآمدی کمتری برخوردار بودند. موضوعی که درباره هنرمندان درباری و متعلق به طبقات بالا عکس آن صادق بود. البته در این میان به لحاظ صنفی نیز موسیقیدانان و خطاطان از درآمد بهتری نسبت به سایر هم‌تایان خود برخوردار بودند. وجود جریان‌های متفاوت مذهبی که به‌ویژه با رشد تشیع در این زمان جنبه پررنگ‌تری به خود گرفت نیز سبب تفکیک جایگاه هنرمندان متناسب با نوع اعتقادات آنان گردید. در این رابطه تعلق برخی از آنها به طبقه سادات موجد منزلت اجتماعی ویژه‌ای برای ایشان بود. علاوه بر اینکه معیارهای دینی گاه به عنصر مهمی در ارزش‌گذاری آثار هنرمندان نیز تبدیل می‌شد. فراتر از مؤلفه‌های بیرونی مؤثر در تعیین و گاه تثبیت مرتبه اجتماعی یک هنرمند یا صنعتگر، ویژگی‌های درونی و شخصیتی وی اعم از فضایل و رذایل اخلاقی نیز سهم مهمی در ارتقا یا تنزل آن داشت. در نظر گرفتن جایگاه اجتماعی معین برای یک فرد از جمله هنرمند، بدون توجه به میزان شهرت و عوامل دخیل در آن همچون میزان مهارت و تخصص، معرفی و شناسایی این تخصص به جامعه و اقبال عمومی به فرد و اثر وی فرضیه‌ای ناقص

خواهد بود. به طوری که هنر کتابسازی و هنرمندان فعال در این حوزه در دوره تیموری به دلیل تأسیس و رونق کتابخانه‌های سلطنتی، تهیه نسخ خطی گرانها در این مراکز، کثرت و تقدم اسامی هنرمندان کتابساز در تذکره‌ها و تاریخچه‌ها و گزارش‌های مکتوب رؤسای هنرمندان به شاه، از شهرت و منزلت بالاتری در جامعه هنری این عصر برخوردار بودند. در مجموع مقاله حاضر به عنوان تحقیقی در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی، با توضیح و تبیین کلیت زندگی یک قشر اجتماعی به نام هنرمند و صنعتگر با تکیه بر ظرفیت‌های خاص آن نسبت به دیگر افراد جامعه، علاوه بر تشریح موقعیت و پررنگ نمودن موجودیت این گروه، مدل و الگویی تحلیلی در اختیار یک محقق تاریخ اجتماعی قرار می‌دهد. ویژگی اصلی این مدل واکاوی دقیق یک پدیده اجتماعی (مانند جایگاه اجتماعی) با نگرشی ترکیبی و همه‌جانبه به عوامل فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است؛ ضمن اینکه هریک از این شاخص‌ها و معیارها به نوبه خود و به تنهایی می‌تواند نمونه‌ای به منظور کاربست آن‌ها در دیگر مدل‌های کلی و نظری تحقیقات تاریخ اجتماعی به کار آید.

منابع

- آژند، یعقوب (۱۳۸۶). **سلطانعلی مهدی**. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- _____ (۱۳۸۷). **مکتب نگارگری هرات**. تهران: فرهنگستان هنر.
- ابن عربشاه (۱۳۵۶). **عجایب‌المقدور**. ترجمه محمدعلی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیانی، مهدی (۱۳۶۳). **احوال و آثار خوشنویسان**. ج ۲ و ۱. تهران: علمی.
- پات، فریبا، احمدرضا خضری و مهرانگیز مظاهری (۱۳۹۰). «خوشنویسی در آغاز عصر صفوی»، شماره ۱، تهران: **پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی**.
- پولیا کووآ، ی. آ. (۱۳۸۱). **نقاشی و ادبیات ایرانی**. ترجمه زهره فیضی. تهران: روزنه.
- جوینی، عطاملک (۱۳۸۵). **تاریخ جهانگشا**. ج ۱. تصحیح علامه محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.

- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۲۸). **ذیل ظفرنامه شامی**. تصحیح بهمن کریمی. تهران: بنگاه افشاری.
- _____ (۱۳۷۲). **زبده التواریخ**. ج ۲. تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی. تهران: نی.
- حسینی تربتی، ابوطالب (۱۳۴۲). **تزوکات تیموری**. تهران. کتابفروشی اسدی.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۸۴). **تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی**. ج ۱. تهران: مؤلفان و مترجمان ایرانی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۷۲). **مآثر الملوک**. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: رسا.
- دین پرست، ولی (۱۳۹۱). «نقش ایرانیان مهاجر در آناتولی با تأکید بر دوره تیموری و صفویه». **فصلنامه تاریخ اسلام**. ش ۴.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۶ و ۱۳۶۸). **تاریخ اجتماعی ایران**. ج ۳ و ۷. تهران. امیرکبیر.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۴۹). **احسن التواریخ**. ج ۱۱. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ریاضی، غلامرضا (۱۳۳۶). **دانشوران خراسان**. خراسان. کتابفروشی باستان.
- زکی محمد حسن (۱۳۶۳). **تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام**. ترجمه محمدعلی خلیلی. تهران: اقبال.
- زمچی اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۹). **روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات**. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- سمرقندی، دولت‌شاه بن علاء‌الدوله (۱۳۸۲). **تذکره الشعراء**. تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). **مطلع سعدین و مجمع بحرین**. ج ۲. دفتر دوم. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). **ظفرنامه**. به کوشش پناهی سمنانی. تهران: نشر بامداد.
- شعبانی، رضا، ولی دین‌پرست (۱۳۸۹). «مهاجرت هنرمندان ایرانی به عثمانی». تهران:
فصلنامه تاریخ اسلام و ایران. ش ۶.
- شیرازی، یعقوب بن سراج (۱۳۷۶). **تحفة‌المحبین**. به کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار. تهران: نقطه.
- شیمیل، آن ماری (۱۳۶۸). **خوشنویسی و فرهنگ اسلامی**. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- عالی افندی، مصطفی (۱۳۶۹). **مناقب هنروران**. ترجمه توفیق سبحانی. تهران: سروش.
- فخری هروی (۱۳۴۵). تذکره روضة‌السلاطین، تصحیح عبدالرسول خیامپور. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- فرخ‌فر، فرزانه، محمد خزایی (۱۳۹۰). «جایگاه هنرمندان کتاب‌آرای ایرانی در کارگاه‌های هنری توپقاپی‌سرای»، تهران: **مجله مطالعات هنر اسلامی**. ش ۱۵.
- قلیچ‌خانی، حمیدرضا (۱۳۷۳). **رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته**. تهران: روزنه.
- کاتب، احمد بن حسین بن علی (۱۳۵۷). **تاریخ جدید یزد**. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- کلاویخو، گنزالد (۱۳۶۶). **سفرنامه**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- گل‌مبک، لیزا، دونالد ویلبر (۱۳۷۴). **معماری تیموری در ایران و توران**. ترجمه کرامت‌الله افسر و محمد یوسف کیانی. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- گورویچ، ژرژ (۱۳۵۲). **مطالعه درباره طبقات اجتماعی (فکر طبقه اجتماعی از مارکس تا امروز)**. ترجمه باقر پرهام. تهران: دانشگاه تهران.

- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲). *کتاب آرایه در تمدن اسلامی*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۳۳). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تصحیح عباس شایان. تهران.
- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۸۵). *جامع مفیدی*، ج ۳. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- منشی قمی، قاضی میر احمد (۱۳۵۹). *گلستان هنر*. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: منوچهری.
- نظامی باخزری، عبدالواسع (۱۳۵۷). *منشأ الانشاء*، ج ۱. به کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ. ایران: دانشگاه ملی.
- نوائی، امیرعلیشیر (۱۳۶۳). *مجالس النفایس*. به اهتمام علی‌اصغر حکمت. تهران: کتابخانه منوچهری.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۹). *رجال کتاب حبیب‌السیور*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹). *بدایع الوقایع*، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- واعظ هروی، اصیل‌الدین (بی تا). *مزارات هرات*. حصه اول. تصحیح فکری سلجوقی. بی‌جا. بی‌نا.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷). *ظفرنامه*. ج ۱. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- Pope, Arthur upham (1969): **Persian Architecture**, London, Oxford University Press.
- Thackston, w (2000): **Album Prefaces and other documents on the History of Calligraphers and Painters**, Leiden, Brill.
- Uzunçarşılı, Ismail Hakkı (1986): **Osmanlı Sarayı'nda Ehl-i Hiref (Sanatkârlar) defter**, Belgeler 11/15, pp23-76.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

تأثیر رهبری کارزماتیک ابن تومرت در پیروزی موحدین

زینب علی زاده جور کویه^۱
فاطمه جان احمدی^۲
مهدی جلیلی^۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۱

تاریخ تصویب: ۹۴/۸/۱۱

چکیده

محمد بن تومرت (سده ۶هـ) با اقامت در مساجد، تربیت مریدان و سهل انگار خواندن مرابطان در اجرای شریعت، به عنوان رهبر مخالفان مطرح شد. وی با تکیه بر ویژگی های شخصی خود، که برخاسته از رهبری کارزماتیک او بود، سبب تغییر ارزش های پیروان و همسویی آنان با خود گردید. ابن تومرت سپس با نمادسازی، اعمال شبه معجزه، طرح نسب علوی و عصمت، زمینه اعلام مهدویت و تداعی اسطوره جامعه مغرب را فراهم ساخت و موجب تقویت شخصیت کارزماتیک و تثبیت

۱. دکتری تاریخ، مدرس دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید هاشمی نژاد؛ alizadeh_z2007@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)؛ f_janahmadi@alzahra.ac.ir

۳. استاد دانشگاه فردوسی مشهد، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی؛ Jalili-m@um.ac.ir

همانندسازی اسطوره‌ای خود شد. جنبش موحدین پس از پیروزی به دلیل تضاد اقتدار کاریزمایی با اقتدار سنتی و عقلانی، در تقابل با آنها به ناچار نهادهایی را پدید آورد. این نهادها هرچند حس تعلق به گروه را در پیروانش تقویت کرد، اما کاریزما را در سرایشی روزمره شدن و سرانجام نابودی قرار داد. این مقاله رهبری کاریزماتیک محمد بن تومرت و چگونگی روزمره شدن آن را براساس واکاوی نظریه‌های مشروعیت کاریزماتیک ماکس وبر و دیگر نظریه پردازان بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: ابن تومرت، مرابطان، کاریزما، مهدویت، موحدین.

مقدمه

در مغرب اسلامی و در میان اهل سنت ابتدا مرابطان (۵۴۱-۴۵۴هـ/۱۱۴۷-۱۰۶۲م) به اصلاحات دینی پرداختند. پس از آن گروهی از بربرها تحت تأثیر افکار و اعمال محمد بن تومرت، علیه دولت مرابطان قیام کردند. عللی چون ضعف دولت، وجود دشمنان خارجی، نارضایتی مردم از اوضاع اجتماعی و اختلافات قبیله‌ای، به شکل‌گیری و پیروزی جنبش موحدین منجر شد. اما انجام اموری فراتر از خواسته‌های شخصی توسط پیروان و بالطبع اطاعت محض از ابن تومرت بدون چشمداشت مادی، می‌بایست از نفوذ کلام و دیگر خصوصیات فردی ابن تومرت برخاسته باشد که نقش اساسی در موفقیت جنبش ایفا کرد. این موضوع به عنوان مسئله در این مقاله با استفاده از واکاوی نظریه مشروعیت کاریزماتیک ماکس وبر و نظریه‌های بازسازی شده آن از سوی دیگر جامعه‌شناسان بررسی خواهد شد. در این راستا پژوهش حاضر در پی پاسخ به سؤالات ذیل است: عوامل مؤثر در ایجاد شخصیت کاریزمایی محمد بن تومرت و تأثیر آن بر پیروزی موحدین چیست؟ آیا اعتقاد به «مغربی بودن مهدی» در تثبیت کاریزمای ابن تومرت تأثیر داشت؟ نفوذ رهبری کاریزمایی ابن تومرت تا چه زمانی تداوم یافت؟

برای پاسخ مستدل به سؤالات ابتدا به مرور مبانی نظری مشروعیت کاریزمایی پرداخته و سپس با تطبیق جوانب آن با نمونه مورد بحث این مقاله، به بررسی لوازم این تطبیق می‌پردازیم.

۱. نظریه مشروعیت کاریزماتیک

۱.۱. کاریزما^۱

از نظر ماکس وبر^۲ یک نظام سیاسی تا آن جا که «معتبر» باشد، مشروع است (وبر، ۱۳۹۱: صص ۸۷-۹۰). وی انواع مشروعیت، پایگاه‌های قدرت و اطاعت را به سه سنخ مشروعیت سنتی^۳، کاریزماتیک و قانونی (وبر، ۱۳۸۲: صص ۹۳ و ۳۳۵-۳۳۹) تقسیم کرد. از نظر وبر، برنز^۴ و یوکل^۵ کاریزما بزرگ‌ترین نیروی انقلابی و متحول‌کننده نظام‌های سیاسی و اجتماعی است، زیرا عقاید و ارزش‌های مردم را دگرگون و رسم‌های جدیدی را جایگزین می‌کند (آشوری، ۱۳۵۸: ص ۸۸؛ Vries, 1999: p109-133) و به آنها انگیزه عمل فراتر از حد منافع و خواسته‌های شخصی خود می‌دهد (Cemer, 2002: Vol.87, p859).

معنای لغوی «فره»، «هدیه یا عنایت الهی» (وبر، ۱۳۸۲: مقدمه مترجم، ص ۶۲) است. فرمانبرداری از فردی باقداست، دلاور و یا دارای برخی شایستگی‌های خارق‌العاده را سلطه فرماندانه گویند (آشوری، ۱۳۵۸: ص ۸۵). ملازمت، اعتماد و اطاعت بی‌چون و چرا از رهبر، نشان از مبنای عاطفی سلطه کاریزمایی دارد (فروند، ۱۳۸۳: ص ۲۴۴؛ وبر، ۱۳۸۲: ص ۳۳۶). رفتار کاریزمایی را می‌توان در زمینه‌های گوناگون سیاست، دین، هنر، اخلاق و حتی اقتصاد ملاحظه کرد، هرچند روشن‌ترین وجه آن در دین دیده می‌شود (فروند، ۱۳۸۳: ص ۲۴۴؛ آشوری، ۱۳۵۸: ص ۸۷). فره می‌تواند ذاتی یا اکتسابی باشد. فره اکتسابی معمولاً در نتیجه اشتغال به عملکردهای خارق‌العاده یا دیدن نوعی تجربه خارق‌العاده کسب می‌شود (همیلتون، ۱۳۸۹: صص ۲۴۰-۲۴۱). علاوه بر عاطفی و غیرعقلانی بودن این نوع

۱. charizma از ریشه یونانی charis به مفهوم رحمت و عنایت خداوند است.

2. Max Weber

3. Traditional authority.

4. Burns

5. Yukl

سلطه، چون به نظم موجود هم تن در نمی‌دهد، انقلابی است (ویر، ۱۳۸۲: صص ۲۸۳ و ۳۳۶).

با در نظر گرفتن میزان تفویض قدرت و اختیار، وابستگی یا نیاز به رهبری به عنوان معیار، رهبران کاریزماتیک به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱. رهبران کاریزماتیک شخصی، با زیردستانی وابسته با نیاز شدید به رهبری
۲. رهبران کاریزماتیک «بی‌طرف» با زیردستانی نه وابسته و نه مستقل
۳. رهبران کاریزماتیک اجتماعی یا تحول‌گرا، که به زیردستانشان قدرت و اختیار می‌دهند و در نتیجه نیازشان به رهبری کم است (Vries, 1999: 8(1), p116).

۱،۲. همانندسازی اسطوره‌ای

برای تبیین شکل‌گیری کاریزما، تئوری‌های همانندسازی اسطوره‌ای، سرایت اجتماعی، قهرمان‌سازی و... شکل گرفته است. بر اساس این تئوری نفوذ رهبر بر توده‌ها بر اثر همانندسازی با برخی اسطوره‌های فرهنگی و تجسم ارزش‌های آنان در شخصیت، رفتار و پیام اوست. حتی گاهی خود، چنین خصلت‌هایی را به او نسبت می‌دهند. در جوامع دارای الگوهای کاریزمایی که ویژگی‌های آنها قابل تقلید یا انتقال به رهبر حاضر باشد، این مسئله به سهولت صورت می‌گیرد. مهم‌ترین دلیل انتخاب تئوری همانندسازی اسطوره‌ای، رنگ مذهبی جنبش موحدین و پیوند آن با طرح مهدویت ابن تومرت است.

۱،۳. تداوم حیات کاریزما

کاریزما ابتدا بر زندگی روحی انسان تأثیر می‌گذارد و با فعالیت اقتصادی بیگانه است (فروند، ۱۳۸۳: ص ۲۴۴). فره تا زمانی که صفات کاریزمایی در رهبر باشد، دوام دارد (ویر، ۱۳۸۲: ص ۳۳۶؛ آشوری، ۱۳۵۸: ص ۸۷-۸۶). پس کاریزما برای تداوم سلطه خود باید پیوسته مایه حیات تازه‌ای بیابد (فروند، ۱۳۸۳: ص ۲۴۵). در این راستا رهبر از طریق به

۱. ایدئال‌های انسانی در یک فرهنگ که به عنوان کمال مطلوب بشری نگریسته می‌شود.

تصویر کشیدن آینده‌ای ایدئال و از خود گذشتگی برای تحقق آینده موعود، باعث تقویت حس تعلق به گروه (Cemer, 2002: Vol.87, p860) و حفظ کاریزمای خود می‌شود.

۱.۴. عادی‌شدن کاریزما^۱

اقتدار فرهمندانه نسبت به اقتدار سنتی و عقلانی از ثبات کمتری برخوردار است؛ زیرا با گذشت زمان نیروی محرک را از دست می‌دهد و باید خود را با جریان روزمره حکومت سازگار کند که عادی‌شدن کاریزما نامیده می‌شود (Etzioni, 1964: Amitiai, p55; The New Encyclopaedia Britannica, 1990: vol.3, p103). از عوامل کاهش اهمیت فره، انضباط عقلانی است؛ زیرا محتوای انضباط، عقلانی کردن مداوم و اجرای دقیق فرمان‌هاست (ویر، ۱۳۸۲: صص ۲۸۷ و ۲۹۷). در دوره رهبر کاریزمایی هرچند سازمانی به شیوه سنتی یا عقلی وجود ندارد، اما سازمان‌هایی متناسب رسالت رهبر به ریاست وی و سپس مریدان نزدیک او پدید می‌آید (آشوری، ۱۳۵۸: ص ۸۸). اقتدار کاریزمایی پس از مدتی به دلیل تضادی که با اقتدار سنتی و عقلانی دارد، در کشاکش با آنها مجبور است نهادهایی را برای استمرار قدرت خود ایجاد کند. با پدید آمدن این نهادها، کاریزما در سراسر روزمره شدن قرار گرفته و اقتدار عقلانی بر آن غلبه می‌کند (ویر، ۱۳۸۲: ص ۲۸۴). با مرگ رهبر، سازمان انتخابی وی در معرض زوال قرار می‌گیرد؛ اما پیروان جهت حفظ سازمان آن را به صورت رسمی درمی‌آورند (آشوری، ۱۳۵۸: صص ۹۱-۸۹). ویر راه‌های انتقال قدرت رهبر کاریزماتیک پس از مرگش را جستجوی رهبر واجد کاریزمای مطابق با سنت‌ها، الهامات غیبی، انتصاب جانشین به وسیله رهبر اصلی، نصب رهبر به وسیله دستگاه اداری رهبر دارای کاریزما و پذیرش از سوی جامعه، اعتقاد به موروثی بودن و انتقال کاریزما به خویشان رهبر کاریزمایی، انتقال آن از طریق آیینی از فردی به فرد دیگر و یا ایجاد در فرد جدید می‌داند (ویر، ۱۳۸۲: صص ۳۳۸-۳۳۷؛ Parsons, 1965: pp.1298-9). نکته مهم در همه این شیوه‌ها حرکت کاریزما به سوی عادی‌شدن است (ویر، ۱۳۸۲: ص ۳۳۷). محمد بن تومرت (۴۸۵-۵۲۴هـ/۱۰۶۲-۱۱۳۰م) یکی از رهبرانی است که توانایی

جلب و الهام بخشیدن به پیروانش را داشت. با توجه به ویژگی‌های رهبر کاریزماتیک، فرضیه‌های ذیل به ذهن متبادر می‌گردد:

۱. ویژگی‌ها و توانایی‌های شخصی، عرفانی و علمی محمد بن تومرت همراه با ادعای مهدویت و قبول این ادعا از سوی مردم، موجب شکل‌گیری شخصیت کاریزمایی او شد.
۲. مشروعیت کاریزماتیک ابن تومرت در پیوستن مردم به قیام موحدین نقش اساسی ایفا کرد.
۳. جعل احادیث و روایاتی مبنی بر «مغربی بودن مهدی» در تداعی مشروعیت کاریزماتیک ابن تومرت مؤثر بود.
۴. پس از مرگ ابن تومرت، با همه تلاش مریدانش برای تداوم کاریزمای او، به دلیل تبدیل تشکیلات نظام کاریزمایی به اقتدار سنتی و عدم تحقق وعده‌های مهدی، نه تنها نشانی از جذبۀ فرهمندانۀ ابن تومرت باقی نماند، بلکه جانشینان وی پس از مدتی مهدویت او را نیز انکار کردند.

۲. جنبش کاریزمایی محمد بن تومرت

دولت مرابطان ابتدا به دلیل توجه به مبانی مذهبی، به برپاکنندگان شریعت مشهور شدند (مفاخر بربر، ۲۰۰۵:ص ۱۴۵)، اما از حدود سال ۵۰۰هـ/ق ۱۱۰۷م امور مرابطان تغییر کرد. بزرگان ادعای استبداد کردند و دزدی و شرابخواری رواج یافت. در چنین اوضاعی علی بن یوسف امیر مرابطان تنها به حفظ لقب امیرالمسلمین و گرفتن خراج بسنده نمود و به عبادت مشغول شده از امور غفلت کرد، لذا هرج و مرج قلمرو مرابطان را فراگرفت. در این میان ابن تومرت نیز در سوس قیام کرد و آشفتگی بیشتر شد (مراکشی، ۲۰۰۶: صص ۱۲۷-۱۲۸).

۲,۱. ابن تومرت پیش از قیام

محمد بن تومرت در بلاد سوس پس از تعلیمات مکتب‌خانه‌ای (مراکشی، ۲۰۰۶:ص ۲۴۶؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۱۶۷/۶) در سال ۵۰۰هـ/ ۱۱۰۷م (مراکشی، ۲۰۰۶:ص ۱۲۸؛ ابن قطان،

۱۹۹۰: ص ۶۲؛ ابن عذارى، ۱۹۸۳: ۳۰۳/۱) در طلب علم، به اندلس (ابن قطان، ۱۹۹۰: صص ۶۱-۶۲؛ مفاخر بربر، ۲۰۰۵: ص ۲۰۷) تونس، مهدیه و مصر رفت. وی پس از سفر حج (ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۱۶۶/۱) بیشتر از ده سال در بغداد اقامت کرد و به آموختن احادیث پیامبر (ص)، علم اصول، کلام، عقاید معتزله و اشاعره پرداخت (ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۱/۶-۳۰۲). با وجود عدم صحت اشاره برخی منابع به ملاقات ابن تومرت و غزالی در بغداد،^۱ ابن تومرت مطمئناً در بغداد با افکار غزالی نیز آشنا شد (ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۲/۶). ابن تومرت پس از مدتی به مصر رفت و به دلیل جذابیت شخصیتش، مریدانی گرد او جمع شدند (الصلابی، ۲۰۰۹: ص ۲۷۱). در بازگشت به مغرب به علت موعظه در کشتی او را به آب انداختند اما پس از نصف روز ماندن در آب، سالم از دریا گرفته شد. این حادثه جایگاه او را بالا برد و گروه جدیدی به وی پیوستند (سالم، ۱۹۸۲: ص ۶۸۵).

۲.۲. ایجاد و تداوم رهبری کاریزماتیک ابن تومرت

کاریزما نیرویی پیش‌بینی‌ناپذیر است و به طور دقیق مشخص نیست که تحت چه شرایط خاصی پدید می‌آید. ممکن است در دوره‌های فشار روانی، فیزیکی، اقتصادی، اخلاقی، مذهبی و سیاسی پیدا شود (بشیریه، ۱۳۷۴: ص ۶۱). ابن تومرت با چهره‌ای زاهدانه و عالمانه در سال ۵۱۴هـ/۱۱۲۱م به مغرب بازگشت (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۶۲؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۲/۶) و به اقامه شریعت برخاست. هم‌زمان با اولین گام فعالیت ابن تومرت، حکام بنی زیری، بنی حماد و مرابطان در مغرب حکومت می‌کردند. از همان ابتدای بازگشت به مهدیه، به دلیل سادگی، علم و اقامت در مسجد مورد توجه مردم قرار گرفت و نه تنها مردم بلکه یحیی زیری نیز به اکرامش پرداخت (دارمستتر، ۱۳۱۷: ص ۱۷۳). ابن تومرت در بجایه و فاس (ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۳/۶؛ ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ص ۱۷۳) بدون این که طلب قدرت کند، مشغول وعظ و تدریس شد (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۲) در بازارها راه افتاد و امر به معروف و نهی از منکر کرد، آلات لهو را شکست (ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ص ۱۷۳) و از تجمعات فسادانگیز جلوگیری کرد (بیدق، ۲۰۰۴: صص ۱۲، ۲۴، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۳).

۱. ابن اثیر مرگ غزالی را در سال ۵۰۵هـ آورده و این ملاقات را درست نمی‌داند. ۱۹۸۹: ۶/۵۱۰.

وی پس از فاس، در هیئت زهاد همراه مریدانش از جمله عبدالمؤمن وارد مراکش، مرکز مرابطان شد و به امر به معروف و نهی از منکر در بازارها و محلات مراکش پرداخت و در مسجد سکنی گزید. امیر مرابطان او را احضار کرد و به علت پوشیدن لباس فقیرانه، مورد تحقیر قرار داد. ابن تومرت خود را مردی فقیر، طالب آخرت و بی‌نیاز از دنیا معرفی کرد. وی هدفش را امر به معروف و نهی از منکر دانست و تأکید کرد که امیر مسئول این کار است، اما از آن غفلت نموده است (ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: صص ۱۷۴-۱۷۳). امیر با شنیدن سخنان ابن تومرت، وزراء و فقها را به مناظره فراخواند. ابن تومرت در این مناظره به شیوه جدل، فقهای حاضر- اهل حدیث - را عاجز کرد. فقها او را خارجی، دیوانه و نادان نامیدند که عقاید مردم را فاسد می‌کند، لذا امیر مرابطان ابن تومرت را از شهر بیرون راند (ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: صص ۱۷۵-۱۷۴؛ مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۳؛ ابن اثیر، ۱۹۸۹: ۵۶۱/۶؛ بیدق، ص ۲۷؛ ابن سماک، ۲۰۱۰: ص ۱۶۸؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۳/۶). بی‌توجهی ابن تومرت به مادیات، از سویی نشان‌دهنده بی‌اعتنایی رهبر کاریزمایی به مسائل اقتصادی و اتکا بر انگیزه عاطفی و روحی است و نیازهای مالی او توسط هدایای پیروان تأمین می‌شود (آشوری، ۱۳۵۸: صص ۸۷-۸۸) و از سوی دیگر رهبر کاریزماتیک تلاش می‌کند تا اعتبار خود را بر اساس دعوت به تکلیف^۱ به کرسی بنشانند (ترنر، ۱۳۷۹: ص ۴۱).

جامعه‌شناسان معتقدند به علت گستره بسیار متنوع رهبران کاریزماتیک، امکان مشخص‌سازی صفات مشترک در همه آنها غیرممکن است؛ با وجود این، رهبر کاریزماتیک صفاتی چون نیاز شدید به قدرت، اعتماد به نفس بالا، باورها و اعتقادات راسخ، نگاهی گیرا، صدایی تأثیرگذار و توانایی القای اندیشه‌های خود را دارد. هرچند هیچ‌کدام از این صفات را نمی‌توان به تمامی رهبران کاریزماتیک نسبت داد (Vries, 1999: 8(1), p110). بر این اساس، ابن تومرت در تصمیمات خود قاطع بود و هیچ چیز مانع رسیدن وی به خواسته‌هایش نمی‌شد (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۲۹). او که واعظی ماهر، جذاب و صریح‌اللهجه بود، به تربیت پیروانش در مساجد شهرها پرداخت و آنها را با مسائل علمی، تربیت سلوک، اقامه نماز و... آشنا کرد (ابن قطان، ۱۹۹۰: صص ۸۰-۸۱). اقامت در

1. duty

مساجد تنها نماد زندگی زاهدمنشانه وی نبود، بلکه حرمت مساجد از برخورد شدید دولتمردان با ابن تومرت می کاست. داشتن «شخصیتی علمی» و استفاده از سمبل های زبانی مناسب همراه با شجاعت رویارویی با مرابطان زمینه اکتساب فره را توسط ابن تومرت فراهم کرد. وی که توانسته بود با پافشاری شجاعانه تصویری «شجاع و مبارز» از خود ارائه دهد، به دلیل فشار، سختگیری و اخراج از شهرها و حتی ممنوعیت اقامت در مساجد، به شخصیتی «مظلوم» نیز تبدیل شد.

ابن تومرت علاوه بر اعتراض به امیر مرابطان، به فقهای مالکی حامیان وی خرده گرفت. در خلال نامه هایش فقها را به عنوان یاران ملثمین کافر^۱ و تجار علم به ریشخند گرفت (ابن تومرت، ۱۹۹۷: صص ۴۰۸-۴۰۹؛ ابن قطان، ۱۹۹۰: صص ۹۵-۹۷). به این ترتیب گام دوم فعالیت ابن تومرت - شیوه انقلابی - آغاز شد (النجار، ۱۹۸۲: صص ۳۶۷-۳۶۸) شجاعت (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۹۱) و از خودگذشتگی ابن تومرت به جای سودجویی فردی، موجب تثبیت کاریزمای او شد.

ابن تومرت پس از اخراج از مراکش به فضا سازی ادامه داد. وی مدتی در گورستان نزدیک شهر در زیر خیمه ای میان قبرها به تدریس پرداخت. ابن تومرت مرابطان را «مجسمین» (ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ص ۱۷۳) و «الزراجنه» نیز نامید.^۲ در این زمان مرابطان مخالفان دیگری چون دولت برغواطه و مسیحیان اندلس نیز داشتند؛ اما ادعای ابن تومرت و شعارهای مردم پسند احیای دین و رفع فساد، وی را به مهم ترین دشمن مرابطان تبدیل کرد.

۲،۲،۱. همانندسازی اسطوره ای ابن تومرت

ابن تومرت از گورستان مراکش نیز اخراج شد و در شوال ۵۱۴هـ/ ۱۱۲۱م (ابن خلکان، [بی تا]: ۵/۵۳)^۳ به رباط ایجیلیز،^۱ قلعه هرغه نزد قوم خود مصموده رفت^۲ و از عصیت این

۱. أعوان الكفرة الملتئمين.

۲. آنها را به پرنده ای به این نام که شکمش سیاه و بقیه پرهاش سفید بود، تشبیه کرد؛ زیرا هر چند لباس مرابطان سفید بود، اما قلوبشان را سیاه می دانست (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۱۳۲).

۳. ابن قطان این واقعه را در سال ۵۱۵هـ آورد (۱۹۹۰: ص ۷۸).

قبایل در مقابل صنهاجه استفاده کرد. سکونت در قبرستان و تربیت شاگردان، (الصلابی، ۲۰۰۹: ص ۲۶۸) توجه ابن تومرت به مسائل تربیتی و اخلاقی پیروان، بیش از پرداختن به شیوه‌های اداری، پایگاه کاریزمایی وی را عمیق‌تر کرد. با پیوستن نزدیکان ابن تومرت به او، با وجود مشورت با آنها، تصمیم نهایی را خود اتخاذ می‌کرد؛ چرا که سلطه کاریزمایی قوانین و رسم جاری را قبول ندارد، بلکه خودش هنجار است و کلام رهبر جای حق و تکلیف را می‌گیرد (فروند، ۱۳۸۳: صص ۲۴۶-۲۴۴).

نقض بیعت با امیر مرابطان در اواخر سال ۵۱۵هـ/ ۱۱۲۱م (ابن ابی‌زرع، ۱۹۷۲: صص ۱۶۷ و ۱۷۶؛ مفاخر بربر، ۲۰۰۵: ص ۱۵۲؛ بیذق، ۲۰۰۴: ص ۳۴؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱/۱۶۷ و ۳۰۴) یا اوایل سال ۵۱۶هـ/ ۱۱۲۲م اتفاق افتاد (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۸۷؛ ابن ابی‌زرع، ص ۱۸۱). این گروه کوچک هویت سیاسی یافته و «موحدین» نام گرفتند (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۱/۳۰۳؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱/۱: ۲۸۵). گرایش گروه‌های مختلف حتی غیرمسلمان به ابن تومرت، نشانه نارضایتی از اوضاع سیاسی و دینی بود. قدرت بسیج‌کنندگی و اهرم نفوذی ابن تومرت ناشی از نفوذ او به قلب‌های بربرها بود. این خصوصیات، وی را به رهبری با کاریزمای شخصی، که زبردستانی وابسته و مطیع با نیاز شدید به رهبری، تبدیل کرد. این اولین گام برای زمینه‌سازی طرح اسطوره - مهدی - از سوی ابن تومرت بود. وی در نگاه پیروانش به دلیل داشتن علم و تقوای فراوان و تلاش بسیار در امر به معروف و نهی از منکر، از حد یک انسان عادی خارج شده بود، لذا از نظر آنها ابن تومرت می‌بایست حامل کاریزما باشد، پس ابن تومرت را «امام» نامیدند.

در مقابل بیعت‌شکنی ابن تومرت، امیر مرابطان ابتدا عکس‌العملی نشان نداد، اما با ترغیب مالک بن وهیب از فقهای مالکی، (بیذق، ۲۰۰۴: صص ۲۷-۲۸؛ ابن خلکان، [بی تا]: ۵/۵؛ ابن سماک، ۲۰۱۰: صص ۱۶۷ و ۱۸۰) وی ابن تومرت را کافر، منع‌کننده مردم از نماز و خارج‌شده از اجماع معرفی کرد (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۶۷). فقهای مالکی به دلایل

۱. محل تولد ابن تومرت، بیذق، ص ۵۱. مراکشی آن را «ایجلی أن وارغن» ۲۰۰۶: ص ۱۵۵ و ابن خلدون آن را «ایکیلین» نامیدند (۱۴۲۱: ۶/۲۶۸).

۲. قبیله هرغه - ارغن - یکی از قبایل مضموده در جبل دَرَن بودند. مصادمه در این جبال اولین اسلام‌آوردگان بودند (ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۶/۲۶۴-۲۶۵ و ۳۰۱).



شخصی، مذهبی و سیاسی علیه ابن تومرت موضع گرفتند (محمد بولطیف، ۲۰۰۹: ص ۱۰۴). برخی مورخان، حسادت به جایگاه علمی ابن تومرت را علت موضع گیری فقها دانستند (بیذق، ۲۰۰۴: صص ۲۷ و ۳۰؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۵/۱) که مسئله حسادت، بعید نیست، زیرا ابن تومرت مدت ها به «فقیه سوسی» در شهرها مشهور بود (بیذق، ۲۰۰۴: صص ۱۴، ۲۳، ۱۵). فقهای مالکی افکار وی را تلفیقی از اغلب عناصر مذهبی متناقض (عباده، ۱۹۸۹: ص ۱۲۶) چون ظاهری، اعتزالی، خوارج و حتی از نظر برخی شیعی نیز می دانستند (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۴؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۲/۶) از این پس ابن تومرت نیز جنگ با فقها را برای پیروانش حلال کرد (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۶۰/۴).

استفاده از لطایف گوناگون توسط ابن تومرت، موجب شد تا پیروانش به وجود کاریزما در رهبرشان اعتقاد پیدا کنند. وی در ایجلیز ادعای نسب علوی کرد. برخی مورخان این نسب ابن تومرت را تأیید کردند (ابن اثیر، ۱۹۸۹: ۶/۵۶۰؛ ابن سماک، ۲۰۱۰: ص ۱۷۰؛ مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۴؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۱/۲۳۶۶؛ ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ص ۱۷۲). از این میان ابن خلدون زندگی ابن تومرت در سوس اقصی - محل زندگی نوادگان سلیمان بن عبدالله علوی - و تألیف کتاب *عز ما یطلب* در اثبات عصمت علی (ع) را دلیل قبول ادعای علوی بودن ابن تومرت دانست (ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۲۳۷-۵/۲۳۶).^۱ برخی نیز منکر نسب علوی ابن تومرت شدند (ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ص ۱۷۲؛ ابن خطیب، ۱۹۶۴: ۳/۲۶۶). ادعای نسب علوی ابن تومرت تدریجی بود (ذهبی، ۱۴۰۶: ۵۳۹/۱۹) تا زمینه این کار فراهم و قبول او از طرف مردم تضمین شود. در همین راستا ابن تومرت در کتاب *عز ما یطلب* به نسب فاطمی مهدی اشاره کرد (ابن تومرت، ۱۹۹۷: صص ۳۵۳ و ۴۰۰). ابن تومرت پس از این پایگاه جدیدی انتخاب کرد و به تربیت اجتماعی پیروان، استفاده از احادیث نبوی، اعلام مهدویت، ایجاد تشکیلات و سرانجام ارائه شبه معجزاتی پرداخت.

۱. با وجود این وی علت پیروی مردم از ابن تومرت را نه در نسب فاطمی او، بلکه در نتیجه عصیت قومی دانست (ابن خلدون، ۱۴۱۰: ص ۲۷).



۲،۲،۲. تربیت اجتماعی موحدین

حملات مداوم مرابطان به ایجلیز به دلیل نزدیکی آن به مراکش و پیوستن قبیله هزمیره به موحدین در سال ۵۱۸هـ/۱۱۲۴م، ابن تومرت را بر آن داشت تا تیممل در قلب جبال اطلس را به عنوان محل هجرت و پایتخت انتخاب کند (ابن اثیر، ۱۹۸۹: ۵۶۲/۶؛ ابن قطان، ۱۹۹۰: صص ۱۰۲، ۹۷، ۹۴-۱۲۳، ۱۱۴، ۱۰۴؛ ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۶۰/۴).^۱ پیوستن نخبگان - رؤسای قبایل - به ابن تومرت تدریجی و بیشتر در تیممل صورت گرفت. در جامعه قبیله‌ای مغرب، نخبگان در گرایش مردم به ابن تومرت نقش اساسی داشتند. جاذبه‌های کاریزماتیک رهبر هرچند در جذب عامه مردم مؤثر است، اما موفقیت چندانی در جذب نخبگان صاحب اندیشه ندارد، بلکه این امر منوط به موفقیت اوست (وبر، ۱۳۸۲: ص ۲۸۰). این گروه پس از اطمینان به درستی و قدرتمندی ابن تومرت به او پیوستند، زیرا در این مرحله اجباری در میان نبود.

ابن تومرت در راستای تربیت اجتماعی، برای بنای جمع خود با اقدامات نمادین از همکاری و برادری سخن گفت (ابن سماک، ۲۰۱۰: ص ۱۸۰) و اهل تیممل را «انصار» و کسانی را که با او آمده بودند و غیر آنها را «مهاجرین» نامید (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۷۸). وی مردم را به عدم اختلاط، معامله و حتی ترک برادری و عدم نگاه به اهل فساد فراخواند. به موازات آن پیروان خود را به ارتباط با یکدیگر، اتفاق و فرمانبرداری دعوت کرد (محمد بولطیف، ۲۰۰۹: صص ۹۵-۹۶ به نقل از پروفنسال، *رسائل المهدی و الخلیفه عبدالمومن*، صص ۸-۹). پس رهبر موحدین به کمک آموزه‌های تربیتی، اجتماعی و شخصیت کاریزمایی خود، ابتدا زندگی روحی پیروان را دگرگون ساخت و سپس در نهادهای اجتماعی تحول ایجاد کرد. دومین گام ابن تومرت برای آماده‌سازی ذهنیت جامعه بربر برای طرح مهدویت خود جعل حدیثی از پیامبر اسلام (ص) و نامیدن پیروان خود به عنوان تنها ایمان‌آوردگان واقعی (ذهبی، ۱۴۰۶: ۵۴۸/۱۹) بود. وی همچنین با کافر شمردن منکران خود (ابن تومرت، ۱۹۹۷: ص ۳۰۴) احساسات دینی مردم را تحریک کرد.

۱. ابن ابی‌زرع این واقعه را در سال ۵۱۴هـ آورد (۱۹۷۲: ص ۱۷۶).

۲,۲,۳. تمسک به احادیث نبوی و ادعای مهدویت

ابن تومرت در گام سوم به دسته دیگری از احادیث نبوی استناد کرد. وی با روش‌های غیرمتعارف و تأویل احادیث و مقدمه‌چینی، به نتایج مورد نظر خود دست یافت. ابن تومرت با ذکر احادیث فتن، (ابن تومرت، ۱۹۹۷: صص ۳۰۰-۳۰۱ و ۳۳۶-۳۳۸ و ۳۵۶) اشاره به فساد و به‌هم‌ریختگی امور، به طرح تطابق اوضاع زمانه با زمان ظهور مهدی - اوضاع بحرانی و غیرعادی - پرداخت. سپس با استفاده از مفاهیم جهاد و شهادت، گام چهارم برای فضاسازی اسطوره‌ای را برداشت.

در سال ۵۱۸هـ/۱۱۲۴م فردای بیعت مردم با محمد بن تومرت، وی همراه «اصحاب عشره» که شمشیر بسته بودند، به مسجد تینملل رفت و خطبه خواند. سپس یکی از مریدان او بر منبر رفت و او را «مهدی منتظر» دانست که زمین را پر از عدل و قسط خواهد کرد، درحالی‌که پر از ظلم و ستم شده است (ابن سماک، ۲۰۱۰: صص ۱۷۷-۱۷۸؛ ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۱۰۰). پس از اعلام مهدویت، ابتدا مریدان خاص وی، سپس مردم دیگر با او به‌عنوان «مهدی منتظر معصوم» (ابن قطان، ۱۹۹۰: صص ۸۷-۸۹؛ ابن ابی‌زرع، ۱۹۷۲: صص ۱۷۳ و ۱۷۷) بیعت کردند. از آنجایی که مهدی نزد مسلمانان فردی دارای علم، عصمت، واسطه فیض خداوند، نابودکننده ظلم و برقرارکننده عدل بود، به همین دلیل طرح مهدویت ابن تومرت، احساسات مردم را بیش از پیش به سوی او جلب کرد.

پس از اعلام مهدویت، رهبر موحدین به نقل احادیث مناقب اهل مغرب (ابن تومرت، ۱۹۹۷: صص ۳۵۷ و ۳۹۸ و ۳۵۷؛ مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۴) ادامه داد و آنها را «اصحاب مهدی» نامید. ایجاد این ذهنیت را می‌توان گام پنجم به سوی ایجاد یقین به اسطوره‌بودن وی تلقی کرد. ابن تومرت پس از القای این مسئله در کتاب *اعز ما یطلب فصول خاصی را برای دعاوی خود نسبت به مرابطان اختصاص داد* (ابن تومرت، ۱۹۹۷: صص ۳۸۴-۳۹۴). از این پس بر خورد نظامی موحدین با مرابطان از حالت دفاعی دوره ایجلیز، به حالت تهاجمی در تینملل تبدیل شد. در مقابل فقهای مالکی نیز یا به عنوان فرمانده (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۶۳/۴؛ ابن سماک، ۲۰۱۰: صص ۱۶۵ و ۱۶۸) و یا مشاور امیر به مبارزه با ابن تومرت ادامه دادند (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۳۱۰/۱). ابن تومرت تا آخر عمر ازدواج نکرد، چون شنیده بود

امام مهدی زن اختیار نمی‌کند، شاید برای تطبیق کامل شخصیت خود با مهدی این‌گونه عمل کرد (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۹۰). وبر معتقد است بیشتر حاملان فرهمندی پیامبرگونه یا هنرمندانه مجرد هستند. این مسئله بر جدایی‌گریزناپذیر حاملان کاریزما از این دنیا تأکید دارد (وبر، ۱۳۸۲: ص ۲۸۱).

تثبیت مهدویت ابن تومرت تنها ناشی از فعالیت او نبود، بلکه تبلیغات داعیان موحدی نیز مردم را از هر سو برای بیعت و تبرک دیدن مهدی نزد او کشاند (ابن ابی‌زرع، ۱۹۷۲: ص ۱۷۷-۱۷۶؛ ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۷۷). حضور شیعه در منطقه سوس^۱ به دلیل فعالیت ابن ورسندبجلی شیعه در این منطقه (النجار، ۱۹۸۲: ص ۱۱۳) به پذیرش مهدویت ابن تومرت کمک می‌کرد. از سویی بربرها نیز اراده کرده بودند که ابن تومرت رهبر فوق‌انسانی آنها باشد.^۲ گام ششم ابن تومرت پس از اعلام مهدویت، طرح عصمت امام بود. تفاوت مهدویت ابن تومرت با دیگر مدعیان مهدویت در میان اهل سنت در همین مسئله عصمت نهفته است. عصمت، نهادینه‌شدن کاریزماست. وی مهدی را معصوم از باطل، ستم و دروغ خواند و برپایی حقوق الهی را ناشی از عدل معصوم دانست (ابن تومرت، ۱۹۹۷: صص ۲۹۷-۲۹۸ و ۳۸۴).

مهدویت‌تی که به دنبال اندیشه امامت در تفکر ابن تومرت شکل گرفت، با همه افکار شیعه در مورد مهدویت فرق داشت. ابن تومرت وظیفه مهدویت را یک وظیفه سیاسی می‌دانست و از ورای این اندیشه، اهدافی را که با قالب‌های دینی و ساختارهای اجتماعی محلی تطبیق داشت، پیش برد. بر این اساس نظر کسانی که به شیعه بودن ابن تومرت معتقدند، تضعیف می‌شود. حتی نظر کسانی که ابن تومرت را از مبلغان اسماعیلی می‌دانند نیز پذیرفته نیست. فقهای مالکی نیز او را شیعه نمی‌دانستند؛ در غیر این صورت آنها که هیچ فرصتی را برای طعن زدن از دست نمی‌دادند، حتماً به ابن تومرت تهمت شیعه می‌زدند (محمد بولطیف، ۲۰۰۹: صص ۱۲۶-۱۲۷).

۱. پیش از همه ابن حوقل (م ۳۸۰هـ/ق ۹۹۰م) به حضور شیعه در این منطقه اشاره کرد (۱۹۳۸: ۹۱/۱).

۲. ابن خلدون بحث «وقوع الخوارق فیهم و ظهور الکاملین فی النوع الانسانی من اشخاصهم» را طرح کرد (۱۴۲۱: ۱۳۸/۶).

ابن تومرت با اشاره به عصر پیامبر(ص) و خلفای راشدین به عنوان عصر طلایی، خود را احیاگر گذشته‌ای مفقود معرفی کرد. اگر پیام‌های کاریزمایی مبتنی بر تجاری از پدیده‌های مقدس باشد، باید در لفافه‌ای بیان شوند که پیش از این، پیروان رهبر کاریزمایی با آن آشنا بوده باشند (ترنر، ۱۳۷۹: صص ۴۲ و ۴۵). در همین راستا ابن تومرت نیز از منجی و مهدی به عنوان اسطوره فرهنگی و تجسم ارزش‌های دینی بررها استفاده کرد و عواطف مردم نسبت به مهدی را به سوی خود منتقل ساخت. پس مردم به وجود خصلت‌های خارق‌العاده در او ایمان آوردند و او را به عنوان مهدی آخرالزمان پذیرفتند. ابن تومرت بر خدا و رسول او دروغ بست و مکان ظهور مهدی را در مغرب اقصی معلوم کرد (ابن تومرت، ۱۹۹۷: صص ۲۹۷) که در احادیث صحیح وارد در مورد مهدی به آن اشاره نشده است.

ویژگی‌ها و استقبال عامه از ابن تومرت در موفقیت مشروعیت کاریزمایی او تأثیر آشکاری داشت، با وجود این نباید از دیگر رویدادها غافل بود. زیرا گاه حوادث تاریخی طوری چیده می‌شوند که نقش رهبری را برای یک شخص تقویت می‌کنند. از آن جمله پیش از این غزالی در مشرق، پس از انکار «مهدی معلوم» در روایات شیعه و سنی، الگویی از «مهدی» در چارچوب تصوف ارائه داده بود. در این الگو هر شخص صالح بدون توجه به نسب، می‌توانست مهدی باشد (پاک، ۱۳۸۵: صص ۱۳۱-۱۳۲ به نقل از علی بن سلطان محمد القاری الهروی، رساله فی المهدی المنتظر، نسخه خطی، ص ۱۲). با توجه به آشنایی ابن تومرت با عقاید غزالی، مسلماً این عقیده در فعالیت او تأثیر داشت.

ابن تومرت در تثبیت مهدویت خود، سمبل‌های گفتاری و نمادهای نوشتاری را به کار گرفت (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۶). وی برخی از عقاید را به زبان بربری در کتاب المرشده و در کتاب أعز ما یطلب و کتاب الامامه به عربی نوشت (ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۲/۶؛ ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۱۲۹). ابن تومرت توحید را به زبان بربری به موحدین آموخت (ابن سماک، ۲۰۱۰: ص ۱۷۹؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳۰۳/۶) وی با زبان بربری، قدرت بسیج‌کنندگی خود را افزایش داد و در اذهان و قلوب مردم نفوذ کرد.

ابن تومرت به عنوان انسانی عارف مسلک، بررها را به سوی خود کشاند؛ زیرا این خود رهبر است که موجب وحدت پیروان می‌شود، نه پیام او؛ چرا که پیام در اعمال پیام‌دهنده

متجلی است (فروند، ۱۳۸۳: صص ۲۴۶-۲۴۵). مقدس و مبارز بودن از ویژگی‌های رهبر کاریزماتیک در چشم پیروانش است. مردم ابن تومرت را انسانی شجاع یافتند. از خودگذشتگی او موجب افزایش میزان کاریزما و همکاری پیروانش شد. انتخاب عبدالمؤمن نیز به‌عنوان وزیر یا مشاور امور اجرایی و پذیرش مسئولیت همه مشکلات، لازم بود تا بر ادعای فرهمندی رهبر خدشه‌ای وارد نشود (ویر، ۱۳۸۲: ص ۲۹۸). در این مرحله حمایت پیروان از رهبر، از یک احساس خالص انجام تکلیف سرچشمه می‌گرفت که کاریزمای «ناب»^۱ نامیده می‌شود. این نوع کاریزما، سرسپردگی به رهبر است، نه منافع معجزه‌گری و یا جادویی وی (ترنر، ۱۳۷۹: ص ۴۱).

۲,۲,۴. تأثیر تشکیلات اولیه موحدین بر پایایی کاریزما

مرجعیت کاریزمایی خاستگاهی خارج از زندگی روزمره دارد و آدمیان نمی‌توانند مدت طولانی خارج از مقتضیات روزمره زندگی کنند (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: صص ۱۲۵-۱۲۴). در همین راستا ابن تومرت با وجودی که در ادعای خود بی‌رقیب بود، پس از مدتی مجبور شد با ایجاد تشکیلات، در پی ایجاد انضباط عقلانی برآید. با توجه به ساختار اجتماعی قبیله‌ای بربرها، هفت قبیله بزرگ با ابن تومرت بیعت کردند. در رأس این قبایل، اصحاب عشره «جماعت» به‌عنوان مشاوران (ابن قطان، ۱۹۹۰: صص ۸۲ و ۸۴) اصحاب خمسين (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۴؛ ابن سماک، ۲۰۱۰: ص ۱۷۹) «طبقه دوم» با لقب «المومنین» (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۴) و در آخر اصحاب سبعین «طبقه سوم» قرار گرفتند. بقیه پیروان ابن تومرت به طبقات دهگانه تقسیم شدند (ابن سماک، ۲۰۱۰: ص ۱۷۹). ابن تومرت بدین‌گونه مانع نقش‌آفرینی مؤثر فقها در مراکز سیاسی و امور عامه شد.

۲,۲,۵. شبه‌اعجاز محمد بن تومرت

حدود و هنجارها را کاریزما تعیین می‌کند و هیچ ابائی ندارد تا پیروانی که از مسیر او سرمی‌تابند مجازات کند. آنچه در مشروعیت کاریزمایی اهمیت دارد، ثبات نیست؛ بلکه

1. Pure charisma

حرکت مطابق تصور رهبر است که نه تجسم یک حقوق، بلکه تجسم یک آرمان است (فروند، ۱۳۸۳: صص ۲۴۴-۲۴۶). کردار ابن تومرت برای پیروانش تداعی شبه معجزه می‌کرد، چرا که پیشگویی‌های او به حقیقت می‌پیوست (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۳۶).

پس از مدتی جایگاه اولیه‌ی اقتدار کاریزمایی کم‌رنگ می‌شود و توده مردم شاهدی «عینی» از اقتدار رهبر طلب می‌کنند. بدون پیروی توده نیز سخن گفتن از رهبر کاریزمایی مشکل است (ترنر، ۱۳۷۹: ص ۴۱). مردم ابن تومرت را به‌عنوان مهدی پذیرفتند، اما انتظار معجزه داشتند. این تفاوت میان کاریزمای ناب و کاریزمای موفق^۱ است. کاریزمای موفق سرسپردگی به کارهای رهبر است (ترنر، ۱۳۷۹: ص ۴۱). ابن تومرت در این راستا به کمک عبدالله و نشریسی از مریدان خاص خود اتفاق کرد که با آموزش مخفیانه او، چنین وانمود کنند که و نشریسی یک مرتبه فصیح شده و آن را معجزه ابن تومرت دانستند (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۶۰/۴؛ ابن خلکان، [بی تا]: ۴۸/۵-۴۹). عبدالله مدعی شد توانایی جدا کردن یاران ابن تومرت را دارد. وی پیروان ابن تومرت را به دو گروه اهل بهشت و آتش تقسیم کرد، سپس دستور کشتن افراد اهل آتش داده شد (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۶۰/۴). ابن تومرت پس از این بر اصحاب و مقاومتشان در امر دعوت مطمئن شد (بیذق، ۲۰۰۴: ص ۳۹؛ ابن خلکان، [بی تا]: ۵۲/۶-۵۳). این اقدام که در تاریخ موحدین به «تمیز» مشهور شد (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۶۰/۴) هرچند در ظاهر برای ارائه معجزه بود، اما در حقیقت به جهت از میان بردن کسانی بود که به مهدویت ابن تومرت شک کرده بودند. این قبیل اقدامات از قاطعیت ابن تومرت در رفتار سیاسی، که یکی از ویژگی‌های کاریزماست، ناشی می‌شد. هیچ گزارشی از تردید یا سستی وی در منابع تاریخی دیده نمی‌شود.

آموزه‌های اولیه رهبر باید از نظر فکری با نیازهای قشر اصلی حامل پیام رهبر تطابق پیدا کند، اگر چنین نباشد، صرف نظر از ارزش ذاتی خود، نمی‌تواند بر اداره امور روزمره تأثیر بگذارند (ویر، ۱۳۸۲: مقدمه مترجم، ص ۶۴). در جنگ بحیره در سال ۵۲۴هـ/ ۱۱۳۰م موحدین شکست خوردند (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۱۶۰؛ ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ص ۱۷۹؛ ابن اثیر، ۱۹۸۹: ۵۶۵/۶) و با وجود جبران شکست توسط عبدالؤمن، برخی در مهدویت ابن تومرت

شک کردند: مهدی کمک شده در آسمان چگونه شکست خورد؟ ابن تومرت جهت افق پیروان به نیرنگ متوسل شد و افرادی از پیروانش را زنده در قبر قرار داد. وی به آنها در مقابل تأیید مهدویت خود، وعده مقام بالایی داد. ابن تومرت بزرگان موحدین را بر سر قبر کشته‌شدگان برد. صداهایی از میان قبرها سخنان ابن تومرت را تأیید کرد، پس به سخنان ابن تومرت یقین کردند. وی برای جلوگیری از خنثی شدن نقشه خود، راه‌های ورود هوا به قبرها را بست (ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: صص ۱۸۲-۱۸۳). تن دادن به این اعمال از شرایط تسلط کاریزما بود.

۳. مسئله جانشینی ابن تومرت

ماکس وبر عوامل اقتصادی را عمدتاً موجب روزمره‌شدن «فره» می‌داند. خصوصیت خارق‌العاده بودن «فره» خود پس از روزمره‌شدن، به منبع مناسبی برای مشروعیت حاکمیت جانشینان رهبر فرهمند تبدیل می‌شود (وبر، ۱۳۸۲: ص ۲۹۷). ابن تومرت پس از جنگ بحیره، در سال ۵۲۴هـ/ ۱۱۳۰م (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۷۲/۴؛ مف‌اخر بربر، ۲۰۰۵: ص ۲۰۷) و یا ۵۲۵هـ/ ۱۱۳۱م بر اثر بیماری درگذشت (ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ص ۱۷۹؛ ابن خلکان، [بی تا]: ۵۳/۵). اصحاب او پس از این جهت ایجاد زمینه لازم برای جانشینی، تا یک سال مرگش را پنهان و عبدالمومن را براساس وصیت ابن تومرت جانشین کردند (مراکشی، ۲۰۰۶: صص ۱۳۸ و ۱۴۱؛ ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۸۴/۴).

در جامعه دارای رهبر کاریزماتیک، رهبر قانونگذار است؛ زمان غیبت او اقتدار سیاسی دچار بحران و روزمره‌شدن فره و جانشینی مطرح می‌شود. در زمان حیات ابن تومرت با وجودی که سلسله مراتب اداری و اجتماعی به حداقل رسیده بود، اما «ایت عشره» به عنوان پیروان طراز اول امتیازاتی به دست آوردند. پس از ابن تومرت نیز این گروه با ایجاد سلسله مراتب جدید، از مواهب اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سود بردند. انتخاب عبدالمؤمن در همین راستا بود (ابن قطان، ۱۹۹۰: ص ۷۷). عبدالمؤمن (حک: ۵۲۴-۵۵۸هـ/ ۱۱۳۰-۱۱۶۳م) نسب خود را از طریق ادریسیان به پیامبر (ص) رساند (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۲۶۵) هر چند نسب وی مورد اختلاف مورخان است (مراکشی، ۲۰۰۶: صص ۲۵۴-۲۵۵؛ مف‌اخر

بربر، ۲۰۰۵: ص ۲۰۷؛ السلاوی، ۱۹۷۱: ۲۴۳/۱). عبدالمؤمن با عنوان خلیفه و امیرالمومنین (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۳۱۲/۱) جهاد با مرابطان را تا زمان مرگ علی بن یوسف در سال ۱۱۴۴/هـ (۱۹۸۳: ۷۳/۴-۸۸) و از آن سال بعد دعوت موحدین را در اندلس آشکار ساخت (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۹۰/۴).

۳،۱. به روال درآمدن کاریزمای ابن تومرت

عبدالمومن و پسرش یوسف برای حفظ شخصیت کاریزماتیک ابن تومرت، نمادهایی را به کار گرفتند. از آن جمله در نامه‌های خود همواره به نام «امام معصوم مهدی معلوم قائم» (ضعیف، ۱۴۲۸: ص ۴۹۴ به نقل از مجموع رسائل موحدیه، ص ۹۳) اشاره داشته و به گسترش تعالیم ابن تومرت پرداختند (ابن سماک، ۲۰۱۰: ص ۲۱۷). عبدالمؤمن نوعی تعلیم اجباری عقاید و نماز را معین کرد (الصلابی، ۲۰۰۹: ص ۲۱). وی با آویختن سر بر تبر، بزرگ‌ترین شورش اندلس (۵۳۹هـ/۱۱۴۵م) بر درخت نزدیک مسجد ابن تومرت در تینملل که مهدی معمولاً زیر آن می‌نشست (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۹۸/۴) و رفتن به زیارت قبر مهدی پیش از عزیمت به جنگ با وجود سرمای زمستان، به زنده‌نگهداشتن نام مهدی پرداخت (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۱۵۶/۴؛ ابن صاحب‌الصلاح، ۲۰۰۲: صص ۲۱۳-۲۱۲). پیروان موحدین حتی لباسی به نام «مقطعین مهدوین» می‌پوشیدند (ابن صاحب‌الصلاح، ۲۰۰۲: ص ۴۸۲).

مصحف عثمان و ابن تومرت پوشیده در حفاظی با تزئینات زیبا بر شتری برای تبرک، پیشاپیش موکب عبدالمؤمن و پسرش حرکت داده می‌شد (ابن صاحب‌الصلاح، ۲۰۰۱: صص ۴۶۸-۴۶۹؛ مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۱۷۳؛ ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۲۲۹/۴).^۲ زمان عبدالمومن و پسرش، با همه تلاشی که برای حفظ کاریزمای ابن تومرت شد، شورش‌هایی در مهدیه و میان برخی قبایل مغرب رخ داد (بیدق، ۲۰۰۴: ص ۷۰). نویسنده اخبارالمهدی به ۳۳ شورش

۱. ابن خلدون مرگ او را در سال ۵۳۷هـ آورده است (۱۴۲۱: ۲۵۱/۶).

۲. در زمان منصور موحدی نیز از همراه بردن مصحف کریم گزارش شده، اما مشخص نیست کدام نسخه؟ (ابن عذاری، ۱۹۸۳: ۲۴۳/۴).

در مغرب و ۱۲ شورش در اندلس که رنگ سیاسی داشت و منکر مهدویت ابن تومرت بودند، اشاره می‌کند (بیدق، ۲۰۰۴: صص ۸۲-۸۸). با وجود مخالفت‌ها، عبدالمؤمن تا آخرین لحظه زندگی در بیان مهدویت ابن تومرت اصرار داشت و در وصیت خود از مهدی یاد کرد (ابن صاحب‌الصلاح، ۲۰۰۱: صص ۲۱۸-۲۱۷). یوسف دومین جانشین ابن تومرت در سال ۱۱۶۸/۵۵۶۳ م مراسم تجدید بیعت موحدین را با نام «امیرالمؤمنین» زیر درختی با عنوان «بیعت رضوان» انجام داد و لقب «امام» یافت (ابن صاحب‌الصلاح، ۲۰۰۱: صص ۳۵۵-۳۵۴ و ۳۶۲ و ۳۷۷ و ۳۹۹).

۳،۲. افول کاریزمای ابن تومرت

تداوم اقتدار رهبر فرهمند در گرو اثبات توانایی وی در عرصه مورد ادعایش است (ویر، ۱۳۸۲: ص ۲۸۲). با گذشت زمان، نفوذ و تداوم جذبه کاریزمایی ابن تومرت کم‌رنگ شد و سرانجام اشتیاق برخی رهبران موحدین به قبول مهدویت وی از میان رفت و برخی اعلام کردند اهل غلو نیستند (مراکشی، ۲۰۰۶: ص ۲۶۹). از این میان مأمون موحدی (۶۲۶-۶۲۹/۱۲۲۸-۱۲۳۲ م) با اتکا به حدیث مهدی به جز عیسی بن مریم نیست، علاوه بر حذف نام مهدی از سکه‌ها، خطبه‌ها و سایر رسوم دولتی، با ارسال نامه‌ای به نقاط مختلف قلمرو خود، مهدویت ابن تومرت را انکار کرد (ابن سماک، ۲۰۱۰: ص ۲۴۹؛ ابن عذاری، ۱۹۸۵: صص ۲۸۶-۲۸۷). اقدام او متأثر از تبلیغات و فشار نظامی مسیحیان بود که موجب قبول مهدویت مسیح توسط دولت‌های هم‌مرز با مسیحیان گردید (پاک، ۱۳۸۵: ص ۱۳۵). روی مسکوکات موحدین پیش از مأمون به نام مهدی اشاره شده بود، اما در دوره مأمون اثری از آن نبود (محمد بولطیف، ۲۰۰۹: ص ۳۸۰). انکار مهدویت ابن تومرت توسط مأمون به تأیید فقهای مالکی نیز رسید (ابن عذاری، ۱۹۸۵: صص ۲۸۶-۲۸۷). سرانجام نه تنها اثری از کاریزمای ابن تومرتی نماند، بلکه مهدویت او نیز در قلمرو موحدین به کلی انکار شد.

نتیجه

بررسی‌ها درباره کارآمدی مشروعیت کاریزماتیک ابن تومرت نشان داد:

۱. ابن تومرت با ایجاد پیوند بین خود و ارزش‌های محوری جامعه مغرب اقصی و نشان دادن ویژگی‌هایی چون تقدس، شجاعت، مبارز و مظلومیت، در قلب بربرها نفوذ و به کاریزما دست یافت.
۲. رهبر موحدین با ارائه تصویری غیراسلامی از حاکمان مرابطان و ایجاد بحران در شهرهای مغرب، فضای لازم برای طرح اسطوره، ایجاد و تقویت همبستگی پیروان و رهبر را فراهم کرد.
۳. ابن تومرت با استفاده از سمبل‌های زبانی زبان بربری، فصاحت در خطابه و نوشتن عقاید و قدرت بسیج‌کنندگی به تداعی و تثبیت مهدویت خود پرداخت. در نتیجه اسطوره‌سازی بر مشروعیت کاریزماتیک او افزوده شد.
۴. ابن تومرت از فرهنگ دینی استفاده کرد و به ارائه الگوهای حرکت چون علم‌آموزی، عارف مسلکی، جهاد و شهادت پرداخت. وی در جهت ایجاد و تقویت همبستگی کاریزمایی و حس تعلق به گروه و توجه و تمرکز افراد از منافع شخصی به منافع عمومی، تشکیلات موحدین را پدید آورد و در حقیقت آینده جنبش را مشخص کرد.
۵. با نمادسازی و تبلیغات مریدان ابن تومرت و نیز ارائه شبه‌معجزه توسط او، کاریزما تثبیت و تداوم یافت.
۶. با وجود تغییر ارزش‌ها، باورها و رفتار پیروان ابن تومرت در اثر جذب کاریزمایی او، پس از مرگش روال عادی شدن این نیرو آغاز شد و نه تنها تلاش‌های جانشینان ابن تومرت برای حفظ مشروعیت کاریزما به ثمر نرسید، بلکه در دوره واپسین حکمرانان موحدین روند عادی شدن فره تداوم و سرانجام زوال یافت.

منابع

- آشوري، داريوش (۱۳۵۸ش). **درآمدی به جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان سياسي**. تهران: انتشارات مرواريد.
- ابن ابی زرع فاسی (۱۹۷۲م). **الانيس المطرب بروض القرطاس في اخبار ملوک المغرب و تاريخ مدينه فاس**. الرباط: دارالمنصور للطباعه و الوراقه.
- ابن اثير، عزالدین (۱۹۸۹م). **الکامل في التاريخ**. بيروت: داراحياء التراث العربي.
- ابن تومرت، محمد (۱۹۹۷م). **أعز ما يطلب**. تحقيق عبدالغني ابوالعزم، الرباط: المغرب. ناشر مؤسسه الغني للنشر.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۳۸م). **صورة الارض**. بيروت: دار صادر.
- ابن خطيب، لسان‌الدين (۱۹۶۴م). **تاريخ المغرب العربي في العصر الوسيط القسم الثالث من كتاب اعمال الاعلام**. تحقيق و تعليق. احمد مختار العبادي. محمد ابراهيم الکتانی. دارالکتاب. دارالبيضاء.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۲۱هـ). **العبر ديوان المبتدا والخبر**. حواشی و مراجعه خليل شحاده و سهيل زکار. بيروت: دارالفکر.
- _____، (۱۴۱۰هـ). **مقدمه**. تهران: انتشارات استقلال.
- ابن خلکان، [بی تا]. **وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان**. حقه احسان عباس. بيروت: دارصادر.
- ابن سماک عاملی (۲۰۱۰م). **الخلل الموشيه في ذکر الاخبار المراكشيه**. تحقيق عبدالقادر بوبايه. بيروت: دارالکتب العلميه.
- ابن صاحب الصلاه، عبدالملک بن مروان (۲۰۰۱م). **تاريخ المن بالامامه على المستضعفين بان جعلهم الله ائمه و جعلهم الوارثين**. بغداد: وزاره الثقافه و الفنون.
- ابن عذارى مراکشى (۱۹۸۳م). **البيان المغرب في اخبار الاندلس و المغرب**. تحقيق و مراجعه ج.س. کولان و ليفى پروفنسال. بيروت: دارالثقافه.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۲۹

- _____ (۱۹۸۳م). **البيان المغرب في اخبار الاندلس و المغرب**. ج ۴. تحقیق و مراجعه احسان عباس. بیروت: دارالثقافه.
- _____ (۱۹۸۵م). **البيان المغرب في اخبار الاندلس و المغرب قسم الموحدين**. تحقیق محمدابراهیم الکتانی. محمدزنبیر. عبدالقادر زمامه. محمدبن تاویت. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- ابن قطان، حسن بن علی (۱۹۹۰م). **نظم الجمان لترتيب ما سلف من اخبار الزمان**. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴ش). **جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی**. تهران: نشر نی.
- بیدق، ابی بکر بن علی صنهاجی (۲۰۰۴م). **اخبارالمهدی بن تومرت و بداية دولة الموحدين**. حقه عبدالوهاب ابن منصور. الرباط: المطبعة الملكية.
- پاک، محمدرضا (پاییز ۱۳۸۵ش). «مهدویت در غرب اسلامی». **فصلنامه تاریخ اسلام**. ش ۲۷. قم.
- پروفنسال، لیفی (۱۴۰۰هـ). **الاسلام في المغرب و الاندلس**. نقله بالعربی محمود عبدالعزيز سالم. محمدصلاح الدین حلمی. قاهره: دارالنهضة مصر.
- ترنر، برایان (۱۳۷۹ش). **ماکس وبر و اسلام**. ترجمه سعید وصالی. تهران: نشر مرکز.
- جلالی مقدم، مسعود (۱۳۷۹ش). **درآمدی به جامعه‌شناسی دین و آراء جامعه‌شناسان بزرگ دین**. تهران: نشر مرکز.
- دارمستتر، ژام (۱۳۱۷ش). **مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری**. تهران: نشر ادب.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۰۶هـ). **سیر أعلام النبلاء**. بیروت: مؤسسه الرساله.
- زرین کوب (زمستان ۱۳۵۰ش). «ابن تومرت، مهدی مغربی». **مجله ادبیات و زبان‌ها**. جستارهای ادبی. ش ۲۸.

- سالم، عبدالعزيز (۱۹۸۲م). **تاريخ المغرب في العصر الاسلامي**. اسكندريه: مؤسسه شباب الجامعه.
- السلاوى، ابى العباس شهاب الدين (۱۹۷۱م). **الاستقصا لخبار دول المغرب الاقصى**. اعنتى محمد عثمان. بيروت: دارالكتب العلميه.
- الصلابي، على محمد محمد (۲۰۰۹م). **دولتى المرابطين و الموحدین فى الشمال الافريقى**. بيروت: دارالمعرفه.
- ضيف، شوقى (۱۴۲۸هـ). **عصر الدول و الامارات الجزائر، المغرب الاقصى موريتانيا، السودان**: منشورات ذوى القربى.
- عباده (۱۹۸۹م). «ابن تومرت، علاقته بالغزالي و موقف ابن تيميه منه» **مجله كليه الدعوه الاسلامي بطرابلس**. عدد ۶.
- فروند، ژولين (۱۳۸۳ش). **جامعه شناسي ماكس وبر**. ترجمه عبدالحسين نيك گهر. تهران: انتشارات توتيا.
- مجهول المؤلف (۲۰۰۵م). **مفاخر بوبر**. دراسه و تحقيق عبدالقادر بوبابه. دار ابى رقرق.
- محمدبولطيف، لخصر (۲۰۰۹م). **فقهائ المالكيه و التجربه السياسيه الموحديه فى الغرب الاسلامي**. بيروت: العهد العالمى للفكر الاسلامي.
- مراکشى، عبدالواحد (۲۰۰۶م). **المعجب من تلخيص اخبار المغرب**. بيروت: مكتبه العصريه.
- النجار، عبدالمجيد (۱۹۸۲م). **المهدى بن تومرت**. بيروت: دارالغرب الاسلامي.
- وبر، ماكس (۱۳۸۲ش). **دين، قدرت، جامعه**. ترجمه احمد تدین. تهران: انتشارات هرمس.
- _____ (۱۳۹۱ش). **مفاهيم اساسي جامعه شناسي**. ترجمه احمد صدراتي. تهران: نشر مركز.
- هميلتون، ملكم (۱۳۸۹ش). **جامعه شناسي دين**. ترجمه محسن ثلاثى. تهران: نشر ثالث.

- Cemer, David de & Doon Van Knippenberg, (2002), "***How do leaders promote cooperation? The effects of charisma and procedural fairness***", Journal of applied psychology.
- Etzioni, Amitiai, (1964), ***Modern organization***, New Jersey, Prentice-Hall Inc.
- *The New Encyclopaedia Britannica*,(1990), "***charisma***".
- Parsons, T. & Naegele, K.D. & Kaspar, D. &..., (1965), ***Theories of society***, New York, London, The free press, Collier Macmillan.
- Vries, Reinout E. De & Robert A. Roe & Tharsi C.B. Taillieu, (1999), "***On charisma and need for leadership***", European journal of work and organizational psychology.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

بررسی اوضاع سیاسی ریشهر از ظهور صفویه تا پایان دوره تهماسب اول

بدرالسادات علیزاده مقدم^۱
احترام شکریان^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۴

تاریخ تصویب: ۹۴/۷/۱۳

چکیده

پیشینه تاریخی بندر ریشهر در شبه جزیره بوشهر به چندین هزار سال قبل از میلاد منتهی می‌شود. در زمان پادشاهی عیلام، این منطقه لیان نام داشته و به لحاظ اقتصادی و سیاسی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. در دوره ساسانیان لیان تغییر نام پیدا کرده و ریشهر نام گرفت. در این دوره ریشهر به اوج رونق و شکوفایی در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی رسید. با ورود اسلام به ایران، ریشهر نیز مانند مناطق دیگر توسط اعراب فتح شد و به مدت هفت قرن در سکوت و ابهام قرار گرفت، تا سرانجام در دوره صفویه به دنبال تحولات سیاسی و اقتصادی و رونق خلیج فارس و

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور؛ b.alizadeh@pnu.ac.ir

۲. مدرس دانشگاه فرهنگیان بوشهر؛ Tarikh.bushehr@chmail.ir

حضور پرتغالی‌ها مجدداً در تاریخ مطرح گردید. در این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی ضمن نگاهی به پیشینهٔ ریشهر و تحولات این منطقه تا روی کار آمدن صفویان به بررسی جایگاه ریشهر در تحولات حکومت صفویه از ظهور این سلسله تا پایان حکومت شاه تهماسب اول پرداخته خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: لیان، ریشهر، صفویان، میر ابواسحاق ریشهری، پرتغالی‌ها

مقدمه

در جغرافیای قلمرو صفویه هر کدام از مناطق ایران نقش خاصی، در این دوره ایفا کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین این مناطق، خلیج فارس و سرزمین‌های مجاور آن بوده که بنا به دلایل جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی و نظامی و ده‌ها دلیل دیگر همواره مورد توجه جهانیان بوده است. محوریت خلیج فارس که آن را از گذشتهٔ دور به عامل پیونددهندهٔ سه قارهٔ کهن یعنی آسیا، آفریقا و اروپا تبدیل نموده بود، حکایت از جایگاه برتر این منطقه دارد. بر همین اساس سرزمین‌های مجاور خلیج فارس از دیرباز کانون تجمعات انسانی و پیدایش تمدن‌های درخشان بوده است. یکی از سرزمین‌های مجاور خلیج فارس، استان بوشهر امروزی و سواحل جنوب آن می‌باشد که همواره جزء مناطق مهم تجاری قبل و بعد از اسلام بوده است. در جنوب این ناحیه، امروزه بخشی تحت عنوان ریشهر وجود دارد که از پیشینهٔ تاریخی بس طولانی برخوردار است. علی‌رغم گذشتهٔ طولانی این منطقه بررسی‌های موجود مؤید آن است که دربارهٔ تاریخ ریشهر پژوهش مستقلی که تاریخ آن را به صورت جداگانه و کامل مورد بررسی قرار دهد، صورت نگرفته و تنها در تعداد محدودی از کتب به صورت مختصر به تاریخ آن اشاراتی شده است.^۱ علاوه بر کمبود و فقر منابع مربوط به

۱. از جمله این آثار می‌توان به آثاری چون شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان اثر احمد اقتداری همچنین «ظهور و سقوط بوشهر» اثر ویلم فلور و «تاریخ بوشهر» از ویلم فلور، همچنین «سنگستان» اثر عبدالحسین احمدی ریشهری دوره دو جلدی و سرانجام «پرتغالی‌ها در بندر ریشهر» از سید قاسم یاحسینی. اشاره کرد.

تاریخ برخی مناطق ساحلی خلیج فارس، به‌ویژه ناحیه ساحلی ریشهر، وجود دو ناحیه تحت عنوان ریشهر، پژوهش در تاریخ منطقه مورد نظر را از حساسیت و دقت خاصی برخوردار کرده است. به نظر می‌رسد که این مسئله ناشی از نحوه اقدام ساسانیان باشد که گاه برخی از شهرهایی را که احداث کرده یا مورد بازسازی قرار می‌دادند، تحت یک عنوان نام‌گذاری می‌کردند.^۱ در باب ریشهر نیز حمزه اصفهانی آن را مخفف و مختصر ریواردشیر و از نواحی ارجان (در خوزستان) ذکر کرده است (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۴۲). این همان ریشهری است که برخی جایگاه جغرافیایی آن را کنار بندر ماهشهر امروزی می‌دانند (بهبهانی، ۱۳۴۲: ۱۲۱-۱۱۵)، اما بلاذری نیز از منطقه‌ای به همین نام در نزدیکی توج (برازجان امروزی) یاد کرده است که جنگ ریشهر در آن اتفاق افتاده است (بلاذری، ۱۳۳۷، ص ۵۳۹) بدین ترتیب همان‌طوری که پیشتر گفته شد، ریشهر مورد نظر این پژوهش ناحیه‌ای است از شبه‌جزیره بوشهر که قدمت آن به قبل از دوره ساسانی و به عهد عیلامیان بازمی‌گردد.

پیشینه تاریخی منطقه ریشهر در دوره عیلامی‌ها

همان‌طوری که پیشتر اشاره شد منطقه ریشهر پیش از دوره ساسانیان نیز دارای حیات شکوفای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده است. این منطقه تاریخی در دوره عیلامی‌ها تحت عنوان لیان اشتهار داشته است. مطابق خشت‌نبشته‌های عیلامی که در سال ۱۹۱۳م/۱۳۳۲هـ از طرف هیئت باستان‌شناسی فرانسوی در محلی به نام تل پی تل (TOLPAYTOL) بر اثر خاک‌برداری به‌طور اتفاقی به‌دست آمده، این نقطه را در آن زمان «لیان» (LYAN) می‌نامیدند. لیان کلمه‌ای عیلامی و به معنی «سرزمین آفتاب درخشان» است (حمیدی، ۱۳۸۰: ۵۷۹). بر همین اساس لیان در عهد عیلامی‌ها یکی از مراکز مهم فرهنگی و تجاری به شمار می‌رفته و پل ارتباطی عیلامی‌ها با نواحی اقیانوس هند و جنوب شرقی آسیا بوده است (پزار، ۱۳۸۴: ۱۰). در دوران طلایی تمدن عیلام پادشاهان قدرتمندی نظیر هومبان نومنا، شوتروک ناخونته، شیلهاک اینشوشیناک در این منطقه معابد و بناهای

۱. چنان‌که به‌اردشیر یکی در کرمان بود و دیگری در عراق قرار داشت (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۳)

مذهبی احداث کردند. از جملهٔ این بناها می‌توان به معبد «کی ری ری شه»، «ایزد بانوی تمدن عیلامی» در منطقه «دستک DASTAK» و «سرتل SERTOL» امروز اشاره کرد (نوری‌زاده بوشهری، ۱۳۲۵: ۱۲۶-۱۲۳؛ هینتس، ۱۳۷۱: ۵۲-۴۹).

اما اینکه شبه جزیره در زمان هخامنشیان چه نامی داشته است، متأسفانه هنوز باستان‌شناسان به این سؤال پاسخی نداده‌اند، اما اگر توجه داشته باشیم که جنوب غربی ایران و قلمرو سنتی عیلام، در عصر هخامنشی نیز کم و بیش به حیات فرهنگی، مذهبی و اجتماعی خود ادامه داده است، می‌توان حدس‌هایی در این باره زد. آندریاس محقق آلمانی در این باره معتقد است که کی.ری.ری.شا منطقهٔ عبادی مذهبی بوده و نامش در تحول تاریخی در زمان هخامنشی به ریشا تبدیل شده است. برخی باستان‌شناسان بر این باورند که کلمه‌ی ریشا از کی.ری.ری.شا گرفته شده است. موریس پزار مورخ و باستان‌شناس فرانسوی دربارهٔ نام شهر لیان در عصر هخامنشی نیز بر همین نظر است. وی نیز معتقد است که شاید کلمهٔ «کی.ری.ری.شا» به «ریشار»^۱ تبدیل شده باشد (پزار، ۱۳۸۴: ۴۶-۴۵).

در زمان سلوکیان شبه جزیرهٔ بوشهر مورد توجه یونانیان قرار گرفت و یونانیان این شهر را «مزامیریا» نامیدند. واژهٔ مذکور در سفرنامهٔ نئارخوس آمده و منظور از آن شبه جزیرهٔ بوشهر بوده است (اقتداری، ۱۳۴۸: ۴۸؛ رایین، ۲۵۳۶: ۷-۲۲۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۴۶۹). براساس پژوهش‌های گیرشمن، باستان‌شناس معروف فرانسوی، سلوکی‌ها در کناره‌های خلیج فارس و بوشهر کنونی شهری به نام انطاکیه بنا کردند که مدت‌ها از رونق و آبادی ویژه‌ای برخوردار بود. گیرشمن در این باره می‌گوید: «سلوکیان کمتر از نه شهر در ساحل خلیج فارس بنا کردند و از آن جمله است انطاکیه در پارس - بوشهر امروزی - که جاشین شهر عیلامی گردید» (گیرشمن، ۱۳۷۲: ۲۶۲).

پدیدار شدن نام ریشهر و تحولات آن از دورهٔ ساسانیان تا تشکیل سلسلهٔ صفویه

روی کار آمدن ساسانیان تأثیر عمده‌ای بر وضعیت شهر و شهرنشینی ایران به ویژه در حوزه‌ی خلیج فارس داشته است؛ چرا که ساسانیان براساس تجربه‌های پیشین و متأثر از شرایط،

1. Rishar

ضرورت و نیازهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر شهر و جمعیت شهرنشین می‌افزودند. این خاندان به حفظ قدرت و گسترش نفوذ خود بر تمامی ممالک به‌ویژه سرزمین‌های مجاور خلیج فارس، توجه خاص و ویژه داشته‌اند. یکی از این مناطق شبه‌جزیره بوشهر امروزی بوده که در زمان ساسانیان بخشی از آن ریشه نامیده می‌شد.

درباره اینکه آیا نام «ریشه» در دوره ساسانی به کار برده شده یا به عصر ماقبل ساسانیان برمی‌گردد نظرات متعددی داده شده است. پزار در این باره آورده است که:

«برای مشخص کردن ریشه نام «ریشه» شرح و تفصیل‌های زیادی وجود دارد. تعدادی عقیده دارند این نام از پادشاه ساسانی «اردشیر» گرفته شده است. شاید در زبان عرب یا حتی در زبان عیلامی و با وسواس خاص بتوان یک شباهتی بین کلمه «ریشه» و «ری شهر» (به معنای بزرگ) که توصیفی رایج برای خدایان عیلامی به‌ویژه الهه کی.ری.ری.شا که در لیان بسیار مورد احترام بوده، پیدا کرد. دومین مورد نام این الهه به نظر می‌رسد، معرف همان ریشه است. این فرضیه زمانی کامل خواهد بود، که نام کامل لیان، لیان - ریشار^۱ همان‌گونه که هوزینگ (هوستینگ)^۲ در کتاب خود فرض کرده است، بوده باشد.» (پزار، ۱۳۸۴: ۴۶-۴۵)

با توجه به داده‌های تاریخی و زبان‌شناختی، می‌توان احتمال داد که نام «ریشه» به عصر ماقبل ساسانی و احتمالاً عصر هخامنشیان بازمی‌گردد؛ و این البته با اندکی تسامح تاریخی، می‌تواند با گمانه حمدالله مستوفی که بنای ریشه را به قبل از اردشیر نسبت داده، تطبیق داده شود. مستوفی درباره ریشه و «تجدید بنای» آن توسط اردشیر بابکان، در زهت‌القلوب نوشته است: «زیضر، پارسیان آن را ریشه خوانند، و بر بیان (بریان، بریان) معروف است، لهراسب کیانی ساخت و شاپوربن اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۳۰).

1. Liyan - Rishar
2. Husing

هوزینگ معتقد است که ریشه یک کلمه عیلامی با تلفظ ریشیر به معنای بزرگ بوده است و این عنوان به الهه کی.ری.ری.شا که در معبد لیان پرستش می‌شده است، اطلاق می‌گشت (هاوس و ویلیامسن، ۲۵۳۵: ۴۱).

به نظر می‌رسد در دورهٔ ساسانیان منطقه لیان و حوالی آن تحت عنوان «بوخت اردشیر» و «ریو اردشیر»^۱ یعنی «شهر باشکوه اردشیر» و یا ریشهر تجدیدحیات یافته باشد (مشکور، ۱۳۶۹: ۲۳۱ و گابریل، ۱۳۴۸: ۴۷). ساسانیان همواره این منطقه را به‌عنوان بندری تجاری، فرهنگی و نظامی مورد توجه خاصی قرار دادند و در این ناحیه به‌علت موقعیت استراتژیک، قلعهٔ نظامی مستحکمی بنا نمودند. این قلعهٔ نظامی که دارای برج و باروهای بلندی بود، یک طرف مشرف به دریا و سه طرف آن دارای خندق‌های عظیمی بوده که به هنگام حملهٔ احتمالی دشمن و یا بروز هرگونه خطری مالمال از آب دریا می‌شده است. هم‌اکنون ویرانه‌های قلعه ریشهر در منطقهٔ ریشهر کنونی وجود دارد (اقتداری، ۱۳۴۸: ۷۸-۷۵؛ مشایخی، ۱۳۸۲: ۱۸).

با سقوط سلسله‌ی ساسانی به دست اعراب مسلمان، تمدن و فرهنگ ریشهر نیز روی به اضحلال گذاشت. بنابر نقل بلاذری در فتوح البلدان، ریشهر در پی مقاومتی سخت از طرف مرزبان آن «شهرک» در فاصله سال‌های ۱۹ تا ۲۲ هجری قمری به‌دست «عثمان بن ابی‌العاص» فتح شد (بلاذری، ۱۳۴۸: ۴۷). بلاذری عمق گسترده‌ی و غنای مادی فتح ریشهر را این‌گونه بیان می‌کند: «این جنگ در دشواری و کثرت نعمتی که به دست مسلمین افتاد همانند جنگ قادسیه بود» (همان، ۱۳۴۸: ۱۴۳).

از احوال ریشهر پس از فتح آن توسط مسلمین تا زمان صفویان اطلاعات اندکی در دست است. ضربه‌ای که اعراب به این شهر وارد آوردند موجب شد ریشهر مرکزیت و اهمیت خود را برای چندین قرن از دست بدهد و بندرت در منابع جغرافیایی به آن اشاره گردد. در واقع در دوره اسلامی ناحیهٔ ریشهر تحت تأثیر بالاگرفتن اهمیت جزیرهٔ هرمز قرار گرفت و به‌عنوان جزئی از قلمرو ملوک هرمز مطرح شد. ملوک هرمز از دوران سلاجقه و با پیدایش حکومت‌های اتابکی در این ناحیه به قدرت رسیده بودند. ملوک این سلسله گاهی خراجگزار ملوک فارس بودند و زمانی نیز با داعیهٔ استقلال خود را پادشاه

۱. «اردشیر هشت شهر بنیان کرد، که از جمله شهر: رام‌اردشیر و شهر ریواردشیر و شهر اردشیر خوره که همان گور باشد...» (طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۵؛ دینوری، ۱۳۶۶: ۷۲)

می خواندند.^۱ در دوره‌های بعد به‌ویژه حمله مغول و دوره ایلخانان با وجود درگیری‌هایی که رخ داد، و گاه نیز به شکست ملوک هرموز انجامید، اهتمام ملوک هرمز بر آن بود که استقلال نسبی خود را حفظ نمایند. با این حال ملوک هرمز تا پایان عهد ایلخانی با حفظ نسبی استقلال داخلی، به نام سلاطین این سلسله بر این دیار حکومت راندند (وصاف‌الحضرة، ۱۳۴۶، ۱۹۷-۲۱۴). این روند همچنان پس از فروپاشی ایلخانان در دوره حکومت تیموریان، ترکمانان آق قویونلو تا برآمدن حکومت صفویان ادامه یافت. قلمرو ملوک هرمز هم‌زمان با تشکیل سلسله صفویه شامل کرانه‌های شمالی و جنوبی خلیج فارس بود و ملوک هرمز مانند سابق، خراجگزار پادشاهان ایران بودند (منشی، ۱۳۷۷: ۳۵؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۹۴).

تأثیر حضور و نفوذ پرتغالی‌ها در خلیج فارس و تحولات ریشهر

شکل‌گیری دولت صفویه در ایران هم‌زمان با پایان قرون وسطی در اروپا بود. در این زمان افق‌های روشنی به روی اروپاییان گشوده شده و میزان علاقه به شرق به‌ویژه چین و هند در نزد آنها افزایش یافته بود. همچنین فتح قسطنطنیه و زوال امپراتوری کهن روم شرقی (۱۴۵۳ م) موجب شده بود تا شاهراه مهم و حساس تجارت و بازرگانی شرق به غرب با ظهور ترکان عثمانی در منطقه‌ی آسیای صغیر و آناتولی مسدود گردد. بدین ترتیب نیاز فراوان دنیای غرب به کالاهای شرقی آنان را به جستجوی راه‌های جدید واداشت (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۰۲). این مسیرهای جدید در دو راه خلاصه می‌شد: ابتدا راه زمینی شمالی اروپا و آسیا که در مجموع طولانی و پرخطر بود و راه دوم راه دریایی که براساس آن باید با حرکت به طرف غرب و یا دور زدن آفریقا به هند می‌رسیدند.

راه دوم، گزینه‌ای بود که توسط دریانوردان و تجار پرتغالی و حامیان آنها مورد توجه قرار گرفت، و تلاش برای انحصاری کردن استفاده از آن آغاز گردید. برای پرتغالی‌ها نیز رسیدن به هند سرآغاز پیگیری اهداف مهمی بود، که از جمله این اهداف می‌توان به

۱. در مورد ملوک هرمز نگاه کنید به: **عالم‌آرای عباسی**، اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: صص ۹۷۹-۹۷۰؛

منتخب‌التواریخ معینی، معین‌الدین نطنزی، ۱۳۸۳: صص ۲۳-۱۵.

تسخیر جزیره هرموز برای حاکمیت بر دریای عمان و خلیج فارس، نفوذ تا بصره و مقابله با ترکان عثمانی و سرانجام حفظ گوا^۱ برای سلطهٔ بیشتر برهند اشاره کرد. بدین ترتیب پرتغال، نخستین نمونهٔ «امپریالیسم جدید» را که به بزرگ‌ترین درجهٔ بسط خود در جهان رسیده بود پایه‌گذاری کرد. (دورانت، ۱۳۷۱: ۲۳۶).

در این زمان آلفونسو آلبوکرک^۲ پرتغالی، مقام نیابت سلطنت و فرمانروایی هند را یافت. او می‌دانست که برای در دست داشتن تجارت شرق پایگاه‌های زیادی لازم است تا در موقع تعرض و هجوم مخالفان و رقبای تجارتنی بتواند از موقعیت پرتغال دفاع کند. در واقع دست‌یافتن بر دریای هند و خلیج فارس خواه‌ناخواه سایر کشورهای اروپایی را وادار می‌کرد تا برای استفاده از تجارت شرق وارد مبارزه شوند (تاج‌بخش، ۱۳۴۰: ۷۸-۷۷). برای تحقق این اهداف آلبوکرک درصدد بود تا علاوه بر ایجاد تجارتخانه‌های متعدد در هند به ایجاد یک دولت مستعمراتی در مشرق برای دولت پرتغال نیز اقدام کند. به همین جهت بود که هر جا تجارتخانه‌ای برپا می‌کرد قلعهٔ مستحکمی نیز در کنارش احداث می‌نمود، تا هم روابط تجاری را تقویت و تداوم بخشد و هم سلاطین و امرای بومی را مرعوب و مطیع نماید (ویلسون، ۱۳۶۶: ۱۲۹-۱۲۵).

بدین ترتیب هرموز که از مراکز مهم ترانزیت راه دریایی (راه ادویه) به‌شمار می‌رفت و در این زمان نیز به لحاظ تجارت و بازرگانی و کسب ثروت، در یکی از درخشان‌ترین ادوار خود قرار داشت، در این مسیر مورد نظر پرتغالی‌ها قرار گرفت. اهمیت این بندر در چشم سیاحان آن روزگار چنان بود که معتقد بودند «اگر دنیا حلقهٔ انگشتری باشد، هرموز نگین آن است» (دسیلوا فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۶۷-۴۷). بنابراین پرتغالی‌ها جزیره هرموز را اشغال کردند و حاکم هرموز از سوی پرتغالی‌ها وادار به پذیرفتن تابعیت پادشاهی پرتغال و پرداخت خراج سالانه به آنها شد. بدین ترتیب راه سیادت پرتغالی‌ها به ناحیهٔ خلیج فارس هموار شد و به قول برخی از مورخان «فرنگ بر هرموز استیلاء یافته... و پادشاه آنجا را به غیر از اسم، چیزی نمانده، مطیع و منقاد پادشاه پرتغال گردید» (روملو، ۱۳۳۳: ۱۳۸۴؛ نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۴).

1. Gova

2. Alfonso d Albuquerque

از این زمان به تدریج پرتغالی‌ها پس از هرموز، به منظور کنترل کامل بر خلیج فارس، تمامی بنادر آن، به‌ویژه مناطق تحت سیطره ملوک هرموز را نیز در اختیار خود گرفتند؛ از جمله بندر و قلعه‌ی ریشهر^۱ را که از زمان باستان برجای مانده بود و مرکز حکمرانی حاکمان ریشهر بود، به پادگان نظامی خود تبدیل کردند. اقامت طولانی پرتغالی‌ها در قلعه ریشهر چنان بود که بعدها اروپاییان اساساً ساخت و بنای اولیه قلعه را به پرتغالی‌ها نسبت دادند (آبه کاره، ۱۳۸۷: ۲۹).

آبادانی و شهرت بندر و قلعه ریشهر خیلی زود در اسناد و مدارک پرتغالی‌ها راه یافت، به‌طوری که «دوباروس» در نوشته‌ای، بزرگی بندر ریشهر در قرن شانزدهم میلادی / دهم هجری را «دو هزار خانه تخمین زده است» (ویلسون، ۱۳۴۸: ۸۵).

در این دوره علاوه بر اهمیت نظامی قلعه ریشهر برای پرتغالی‌ها، حکام ریشهر نیز به‌عنوان گماشتگان ملوک هرمز، متحدانی احتمالی برای پرتغالی‌ها در برابر تهدیدات عثمانی به شمار می‌رفتند. چنان که هنگامی که در سال (۱۵۴۷ م) عثمانی‌ها بصره را به اشغال در آوردند، فرمانده جهازات هرموز^۲ با حکمران ریشهر و نیز با سرکرده جزایر و حکمران سابق بصره مکاتبه کرد تا طرح عملیاتی مشترکی را تهیه کنند (فلور، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۵).

سیاست دولت صفویه نسبت به حضور پرتغالی‌ها در سواحل خلیج فارس از آغاز تا تثبیت

تسلط پرتغالی‌ها بر سواحل و بنادر خلیج فارس هم‌زمان با آغاز زمامداری شاه اسماعیل اول صفوی در ایران بود. در این دوره به سبب حضور عواملی چون درگیری‌های مکرر شاه

۱. در اسناد اولیه پرتغالی‌ها نام بندر تاریخی ریشهر به صورت «راکسل» Reixel ضبط شده است. جالب آنکه غربی‌ها و اروپایی‌هایی که از قرن شانزدهم میلادی به خلیج فارس هجوم آوردند نیز ضبط‌های مختلف، و گاه عجیب و غریبی از واژه ریشهر انجام داده‌اند. پرتغالی‌ها اولین ملل اروپایی بودند، که نام این بندر را در کتاب‌ها و گزارش‌های خود ذکر کرده‌اند. مثلاً «پدرو آلبوکرک» برادرزاده «آلفونسودو آلبوکرک» که در سال ۹۲۰ هـ/ق/۱۵۱۴ م. برای اولین بار سفری به ریشهر کرده آن را «راکسل» ضبط نموده است (اسمیت، ۱۳۸۱: ۴۸). «ژان باتیست تاورنیه» نیز، که در سال ۱۰۴۸ هـ/ق/۱۶۳۹ م به ریشهر سفر کرده، آن را «راگل» ضبط کرده است (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۳۶۰). دیگر سیاحان غربی نیز راجل، راشل، راشر و... ضبط نموده‌اند.

۲. انتونیو واسیلوریا

اسماعیل با حکام مختلف داخلی (ملوک الطوائفی) و درگیری با ازبکان، وی فرصت توجه جدی به جزایر و سواحل خلیج فارس را نیافت. اگرچه تصرف بندر کلیدی هرموز برای شاه اسماعیل صفوی خوشایند نبود اما وی با توجه به فقدان نیروی دریایی کارآمد در ایران، آغاز و استمرار تنش با دولت عثمانی و تلاش برای دستیابی به متحدانی در مقابل عثمانی‌ها به منظور استفاده از حمایت نظامی آنان، اشغال این نواحی از سوی پرتغالی‌ها را عملی انجام‌شده پنداشته و مجبور به پذیرش سیادت پرتغالی‌ها بر این نواحی شد (بیانی، ۱۳۷۹: ۶۷۹؛ وثوقی، ۱۳۸۰: ۷-۳۳۶). در این زمان شاه اسماعیل، جهت بهره‌برداری از نیروی دریایی پرتغالی‌ها جهت پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی خود با اعزام سفیری نزد آلبوکرک، قراردادی با وی منعقد کرد که یکی از بندهای آن اتحاد سیاسی نظامی (ایران و پرتغالی‌ها) علیه ترکان عثمانی بود (اقبال اشتیانی، ۱۳۲۸: ۶۱).

آلبوکرک نیز با توجه به شرایط ایران، درصدد برآمد تا تثبیت کامل سیطرهٔ پرتغالی‌ها بر سراسر خلیج فارس، روابط پرتغال با دربار صفوی را دوستانه نگه دارد (نوایی، ۱۳۷۲: ۱۱).

پرتغالی‌ها در این زمان به تدریج باریکهٔ ساحلی واقع در شمال و شمال غرب هرموز را تصرف کردند و استحکاماتی در آن ساختند، و به وسیلهٔ آن، توانستند خروج و ورود کالا را در اختیار گیرند (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۰۳). آلبوکرک سیاست کنترل بر سواحل خلیج فارس را آشکارا در پیامی که برای شاه اسماعیل فرستاد اعلام کرد، و گفت: «پس از اتمام قلعه هرموز، سایر مناطق خلیج را نیز به نام پادشاه پرتغال، متصرف خواهیم شد» (فلسفی، ۱۳۴۶: ۲۲۰). نکته قابل تأمل در پیام آلبوکرک این است که نمی‌گوید ایران را تصرف می‌کنم، بلکه سخن از تصرف سایر مناطق ساحلی خلیج فارس، یعنی بنادر و باراندازهای کالا و گمرکات این منطقه است. اهمیت گمرکات نواحی هرموز برای آلبوکرک به حدی بود که در پاسخ به خواسته‌های شاه ایران (شاه اسماعیل) که از او برای سرکوبی خراجگزاران شورشی در سواحل کمک می‌خواهد، می‌نویسد: «حفاظت نظامی در قبال خراجگزاران، به این شرط انجام می‌گیرد که کلیهٔ گمرکات ایران در خلیج فارس به سلطان هرموز تعلق گیرد.» که البته سلطان هرموز در این زمان خراجگزار پرتغال شده بود (والسر،

۱۳۶۴: ۸۳). اگرچه در دوره شاه اسماعیل سفارت‌های مکرری میان دربار وی و آلبوکرک رد و بدل شد اما این سفارت‌ها به علت مرگ زود هنگام شاه اسماعیل (۹۳۰ ه. ق) نتایج قابل ملاحظه‌ای به همراه نداشت.

در دوره حکومت شاه طهماسب نیز پرتغالی‌ها همچنان حضور فعال و پایداری در جزیره هرموز و مناطق همجوار آن داشتند. این حضور فعال به مدد وجود شرایطی چون استمرار درگیری با همسایگان ترک و ازبک و نابسامانی اوضاع داخلی و نزاع قزلباشان با یکدیگر و سرانجام جوان بودن شاه امکان‌پذیر شد. در این دوره نیز تهماسب در ادامه سیاست شاه اسماعیل در صدد جلب دوستی پرتغال در جهت مقابله با ترکان برآمد. بی‌تردید از جمله عوامل تلاش تهماسب در جلب دوستی پرتغالی‌ها تسلط ترکان عثمانی بر قطیف (۹۵۷ ه. ق) و مسقط (۹۶۰ ه. ق) بود. حضور و استقرار ترکان عثمانی در خلیج فارس در این زمان در حکم محاصره کلیه بنادر جنوب ایران بود. بدین ترتیب تهماسب با مساعدت پرتغالی‌ها توانست قطیف را از چنگ عثمانی‌ها خارج سازد (نویسی، ۱۳۷۰: ۲۵۷). پرتغالی‌ها نیز با استفاده از این شرایط با ادامه مناسبات دوستانه خود با دولت شاه تهماسب، و اعزام سفرایی به دربار وی^۱ توانستند امتیازاتی تجاری و بازرگانی از دربار ایران کسب نمایند و از طرف دیگر مانع از اقدامات خصمانه احتمالی او علیه حضور آنان در خلیج فارس شوند (منشی، ۱۳۷۷: ۱۱۶؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۸: ۱۰۷).

در مجموع ضعف حکومت و نبود نیروی دریایی کارآمد در این دوران به پرتغالی‌ها فرصت داد تا سیطره خود را در خلیج فارس و سواحل تصرف‌شده آن، تقویت و حفظ نمایند. این وضعیت تا بخشی از اوایل حکومت شاه عباس اول به قوت خود باقی ماند و سرانجام در سال ۱۶۲۲ م. شاه عباس توانست پرتغالی‌ها را اخراج نماید (دسیلوا فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۹-۳۶۸؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۰۳-۳۲۶؛ منشی، ۱۳۷۷: ۹۸۲-۹۸۰؛ فلسفی، ۱۳۴۶: ۲۲۰). به‌طور کلی، سلاطین نخست صفوی علی‌رغم موفقیت‌های داخلی تا زمان شاه عباس اول به دلایل سیاسی و نظامی ذکر شده در عرصه دریایی تحرک برجسته‌ای نداشتند و حتی

۱. درباره آمدن فرستاده پرتغال ر. ک: احسن‌التواریخ، ۱۳۸۴: ۵۹۲ و ۴۵۷؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۳۷۷: ۱۹۱؛ خلدبرین، ۱۳۷۲: ۲۷۴؛ تکمله‌الاجبار، ۱۳۶۹: ۱۰۴.

دور بودن جزایر و سواحل جنوب ایران از مراکز اقتدار و پایتخت حکمرانان صفوی موجب عدم مقابلهٔ شاه اسماعیل و شاه تهماسب با تسلط پرتغالی‌ها بر خلیج فارس گردید. همین سیاست موجب شد تحرکات نظامی صفویان در این عرصه نظیر لشکرکشی به قطیف، بحرین و یا سرکوب قیام‌های ریشهر از طریق همکاری با پرتغالی‌ها صورت پذیرد که به نوبهٔ خود، منجر به سیادت پرتغالی‌ها به مدت بیش از یک سده بر این آبراه مهم گردید.

عوامل اهمیت ریشهر در دوره صفویه: از طلوع صفویان تا پایان دوره تهماسب اول

الف. موقعیت سوق الجیشی و نظامی بندر ریشهر

در دوران صفویه، در بندر ریشهر قلعه‌ای بازممانده از دوران ساسانیان و یا حتی پیشتر از آن وجود داشته که احتمالاً از آن به عنوان ارگ دولتی و پادگان نظامی استفاده می‌شد. این قلعه کانال‌های آب، باروها و دیوارهای بلندی داشت و خندقی دور آن حفر شده بود (پزار، ۱۳۸۴: ۱۰۶) تا در مواقع ضروری و خطر، برای دفاع از منطقه و ساکنان، آن را با آب دریا پر کنند. به نظر می‌رسد پرتغالی‌ها پس از ورود و تسلط بر این منطقه این قلعه را بازسازی و با همان کاربری گذشته به عنوان قلعهٔ نظامی و دفاعی مورد استفاده قرار دادند. «بارتلمی آبه‌کاره» یکی از نخستین سفرنامه‌نویسان غربی معاصر با عصر صفوی در روز ۲۲ جولای ۱۶۷۲ م / ۱۰۸۳ هـ ق در یادداشت‌های سفرش از موقعیت نظامی قلعهٔ ریشهر در کنار ساحل می‌نویسد:

«... پس از طی شش مایل به سمت پایین، ریشهر را نیز دیدیم، که ظاهراً یک قلعه نظامی در کنار ساحل است که در زمان‌های گذشته به وسیلهٔ پرتغالی‌ها در دهانهٔ رودخانهٔ کوچکی ساخته شده است [...] اینجا زمانی زیر فرمان پرتغالیان و مسکونی بود...» (آبه‌کاره، ۱۳۸۷: ۲۹).

حکمرانان ریشهر در دوره صفویه همچون خاندان میر ابواسحاق و فرزندان وی توانسته بودند ثروت زیادی در این بندر به دست آورند. این خاندان با توجه به موقعیت استراتژیک



مناسب بندر ریشهر بخشی از آن ثروت را صرف تجهیز نیروی دریایی کوچکی در ریشهر و بنای یک پادگان نظامی با ده‌ها نفر سرباز آماده‌به‌جنگ نمودند. گویا حکمرانان ریشهر می‌دانستند که خلیج فارس در انتظار وقایع نظامی زیادی است، چون علاوه بر پرتغالی‌های طماع و بی‌رحم، بسیاری از همسایگان دور و نزدیک در بنادر دیگر نیز، چشم طمع به درآمد ریشهر داشتند. از این رو در یک اقدام بازدارنده، حکمرانان این ناحیه نیروی دریایی خود را تقویت و تجهیز کردند.

براساس اسناد پرتغالی‌ها، حکمرانان ریشهر در این دوره اقدام به خرید کشتی‌های تجاری و جنگی کرده و کشتی‌های خود را مجهز به نوعی توپ محلی به نام «زنبورک»^۱ نموده بودند. این ابزار نظامی در واقع یک نوع توپ کوچک و قابل حمل روی شتر بود که گلوله‌ای به اندازه‌ی یک عدد گردو داشت. زنبورک را می‌شد روی سه پایه در زمین و یا روی بار شتر شلیک کرد. این ابزار و سلاح نظامی خیلی زود در سازمان ارتش ایران جا باز کرد و از عصر صفوی تا قاجار و دوران مشروطه مورد استفاده قرار گرفت (انوری، ۱۳۸۱: ۳۸۸۲). در زبان فارسی به مرکز نگهداری زنبورک «زنبورک‌خانه» و به متصدی و کاربر آن «زنبورکچی» یا «زنبورک‌باشی» اطلاق می‌شد (دسیلوا فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۸۵).

ظاهراً یکی از ابتکارات میرابواسحاق و فرزندانش در بندر ریشهر، استفاده از زنبورک در کشتی و طراد بوده است. به‌احتمال این برای نخستین بار بود که یک حکمران محلی ایرانی از زنبورک در نیروی دریایی و کشتی‌های خود در کرانه‌های شمالی خلیج فارس استفاده می‌کرد^۲ (یاحسینی، ۱۳۸۹: ۸۱). به نظر می‌رسد که به علت همین ویژگی‌های قلعه

۱. درباره تاریخ این ابزار نظامی در سازمان نظامی ارتش صفویه، مبدأ اصلی و اولیه آن، چگونگی ورود آن به ارتش صفویه و مسائل مربوط به آن جای سؤال باقی است اما براساس برخی گزارش‌ها، درست صفویه پس از جنگ «چالدران» و شکست از ارتش عثمانی، پی برد که توپ و توپخانه در جنگ‌های مدرن حرف اصلی را می‌زند. به همین دلیل نیز پس از مدتی سلاح کوچکی وارد سازمان ارتش صفوی شد، که به آن زنبورک گفته می‌شد (انوری، ۱۳۸۱: ۳۸۸۲).

۲. درباره اینکه میرابواسحاق و فرزندان وی زنبورک را از کجا شناخته و برای نیروی کوچک دریایی خود در ریشهر، مورد استفاده قرار داده بودند؛ و آیا اینکه زنبورک را از هندوستان و یا از داخل ایران تأمین کرده بودند، جای سؤال



نظامی ریشهر و فراهم شدن امکانات و تجهیزات به تدریج شرایط جهت شورش دو فرزند میر ابواسحاق در زمان صفویه مهیا شد. ویلم فلور ضمن توضیح قیام شاه علی سلطان این گونه از تجهیزات نظامی وی در ریشهر می نویسد:

«... شاه علی سلطان در آن زمان دوازده فاستا [نوعی کشتی] در اختیار داشت که هر کدام ۲۰ مرد داشت و مسلح به زنبورک بودند. او علاوه بر این، ساخلوی [پادگانی] با ۷۰ نیرو در ریشهر داشت...» (فلور، ۱۳۸۹: ۳۷-۲۹).

حسن سلطان ریشهری، نیز قلعهٔ ریشهر را محل مستحکمی برای مقاومت و پایداری خود تشخیص داد، و با سربازان و نیروهای نظامی در آنجا موضع گرفت (یا حسینی، ۱۳۸۹: ۱۰۱)، زیرا حسن سلطان می دانست که باروهای بلند قلعه و خندق پر از آب اطراف آن به محاصره کنندگان اجازهٔ حمله به قلعه و تصرف آن را نمی دهد.

فلور در این باره می نویسد: «... نیروهای صفوی که شمارشان دوازده هزار نفر بود، گفتند که کار چندانی در برابر استحکامات قلعه ریشهر از دستشان بر نمی آید...» (فلور، ۱۳۸۹: ۲۹). استحکام این قلعه چنان بود که نیروهای صفوی با وجود کمک از پرتغالی‌ها باز نتوانستند حسن سلطان را وادار به تسلیم نمایند، و سرانجام از طریق مذاکره او را از قلعه پایین کشیدند.

بنابراین از آنجایی که یکی از دلایل ایجاد قلعه از گذشته‌های دور در یک ناحیه دفاع از یک منطقه و ساکنان آن بوده است، گویا به نظر می رسد که قلعهٔ ریشهر نیز از این قاعده نمی تواند مستثنی باشد، و در طول تاریخ از نقش اساسی و استراتژیک ویژه حتی در لشکرکشی‌ها و عملیات دفاعی برخوردار بوده است. چه بسا که امروزه نیز ما در حوالی خرابه‌های ریشهر شاهد پادگان نظامی نیروی هوایی هستیم که این نشان از موقعیت نظامی منطقه از گذشته‌های دور تا به امروز می باشد.

باقی است. به دلیل فقدان منابع، در حال حاضر پاسخی برای این سؤالات نداریم اما از نظر تاریخ نظامی ایران برای مورخان قابل تأمل می باشد.

ب. اهمیت تجاری و بازرگانی بندر ریشهر

ریشهر تا دوره شاه تهماسب صفوی خراجگزار ملوک هرموز بود. هرموز یکی از مراکز تجاری و یکی از بزرگ‌ترین پایگاه‌های دادوستد بین ایران، هندوستان، عربستان و سواحل جنوبی خلیج فارس بود. از بندر هرموز غلات، برنج، انگور، اسب، مروارید، ابریشم و ادویه به هندوستان صادر می‌شد (نوایی، ۱۳۷۷: ۸۱)، بنابراین بی‌تردید مهم‌ترین علت رونق هرموز تجارت بود که به‌خصوص با بسته‌شدن راه ابریشم و فعال‌شدن راه دریایی آن یعنی ادویه، از مراکز مهم ترانزیت، به‌شمار می‌رفت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳۰۵).

بنابراین از آنجایی که ریشهر در این زمان زیر نظر ملوک هرموز اداره می‌شد و در کنار خلیج فارس قرار داشت، از اهمیت تجاری و رونق اقتصادی این منطقه برخوردار بوده است. ریشهر با هندوستان به‌ویژه در زمان حکمرانی میرابواسحاق روابط تجاری خوبی برقرار کرده بود. مهم‌ترین اقلام صادراتی بندر ریشهر به هندوستان، اسب^۱ و مروارید بود. پرتغالی‌ها برای استفاده در سواره‌نظام خود نیاز به اسب داشتند. از این رو تجارت اسب از ریشهر به هندوستان سود زیادی داشت (یا حسینی، ۱۳۸۹: ۷۸). چنان‌که گذشت، میرابواسحاق حکمران ریشهر، حتی در مأموریت‌های سیاسی و دیپلماتیک خود به هندوستان و دربار آلبوکرک، تجارت اسب را فراموش نمی‌کرد. او در اولین سفر دیپلماتیک خود، موفق شد بیست رأس اسب به آلبوکرک بفروشد (اسمیت، ۱۳۸۱: ۲۱). کالای نفیس دیگری که از بندر ریشهر به هندوستان و حتی شمال آفریقا صادر می‌شد، مروارید بود. صدور مروارید از ریشهر به هندوستان قدمت بسیار زیادی داشت، و براساس اسناد تاریخی، دست‌کم به دوران ساسانیان می‌رسد. مرکز اصلی صید مروارید در خلیج فارس، جزیره خارک بود که در زمان قدرت میرابواسحاق و فرزندانش، تحت قلمرو حکمران ریشهر اداره می‌شد (یا حسینی، ۱۳۸۹: ۷۸).

در برابر صادرات اسب و مروارید، تجار ریشهری و حکمرانان تاجرپیشه این بندر، از هندوستان اقلام و کالاهایی چون انواع ادویه و پارچه وارد می‌کردند. به‌گونه‌ای که تجارت ادویه برای خاندان حکمران ریشهر چنان پرسود بود، که ظرف مدت کمی، ثروت زیادی

۱. مرکز پرورش اسب در فارس بود.

برای آن‌ها ایجاد کرد و آن ثروت را صرف خرید کشتی‌های تجاری، جنگی و ایجاد نیروی دریایی کردند (انوری، ۱۳۸۱: ۳۸۸۲).

بعدها با سلطهٔ پرتغالی‌ها در ریشهر گویا آن‌ها یک کلنی کوچکی در این ناحیه برای خود ساختند، و شروع به تجارت ادویه، مروارید، برده و دیگر کالاهای تجاری با هندوستان و آفریقا کردند (یاحسینی، ۱۳۸۹: ۸۴).

ویلسون در این باره می‌نویسد:

«ریشهر تا دوره‌های اخیر هم یکی از بلاد بحری محسوب می‌شده و حتی در نقشه‌های پرتغالی نیز که مربوط به قرن شانزدهم و هفدهم است، شهر مذکور بزرگ‌ترین مرکز تجارتی ساحل ایران قلمداد شده است» (ویلسون، ۱۳۴۸: ۸۵).

پس از تخریب قلعه ریشهر در زمان شاه تهماسب، به‌رغم اینکه ریشهر اهمیت و اعتبار سیاسی - محلی‌اش را از دست داده بود، اما هنوز هم این بندر به‌عنوان یک شهر تجاری محلی، به وظیفه‌ی خود عمل می‌کرد. به دلیل عوارض گمرکی پایین‌تر در ریشهر (۵ درصد در مقابل ۱۱ درصد در هرموز) تعدادی از تجار، با همدستی مقامات گمرکی هرموز، از توقف در این جزیره خودداری کرده و از طریق بنادر صفوی، مانند ریشهر، عازم بصره می‌شدند. حضور عامل پادشاه هرموز در بصره و نیز حضور دست‌کم عاملی از یکی از فرماندهان جهازات پرتغالی هرموز در ریشهر، بی‌هیچ شک و تردید، عملیات قاچاق کالا را تسهیل می‌کرد (فلور، ۱۳۸۹: ۳۳). ضمناً دی‌آلوارو دو نرون‌ها،^۱ فرمانده جهازات هرموز (۱۵۵۳ - ۱۵۵۰)، نیز در عملیات قاچاق شرکت داشت. او در ریشهر دارای نماینده‌ای بود، که در آنجا رسماً به منظور کسب اطلاعات از فعالیت‌های عثمانی‌ها مستقر شده بود، اما عملاً به‌عنوان نماینده‌ی تجاری او عمل می‌کرد و از طرف او با بصره به داد و ستد می‌پرداخت (همان، ۱۳۸۹: ۳۴).

گذشته از این، ریشهر برای هرموز و سایر شهرهای خلیج فارس مانند بصره، از اهمیت سیاسی و اقتصادی برخوردار بوده است؛ زیرا مواد غذایی مورد نیاز هرموز، از ریشهر هم

تأمین می گردید. به همین دلیل جهازات بحرین، کیش، ریشهر و غیره، حامل گندم و سایر مواد غذایی، نرخ کمتری (۵ درصد) برای عوارض گمرکی در هرموز می پرداختند، و - گاهی هم این نرخ رسمی را به هیچ وجه نمی پرداختند. این جذابیت و کشش ریشهر تداوم یافت (همان، ۱۳۸۹: ۳۵-۳۴).

تحولات سیاسی ریشهر در زمان شاه اسماعیل اول

همان طوری که پیشتر اشاره شد هم زمان با آغاز سلسله صفویه بندر ریشهر که از جمله بنادر آباد خلیج فارس بود، توسط فرد مقتدر و صاحب نفوذی به نام «میر ابواسحاق ریشهری» اداره می شد. میر ابواسحاق در این دوره موفق شده بود علاوه بر ایجاد ارتباط دوستانه با شاه اسماعیل صفوی، از اعتماد و حسن توجه ملوک هرموز نیز برخوردار شود. قاضی قمی نویسنده «خلاصه التواریخ» و میرزا حسن حسینی فسایی نویسنده «فارسنامه ناصری» درباره وی می نویسند:

{در این زمان} ... میر ابواسحاق پدر حسن سلطان ریشهری از پرتو روزافزون از مرتبه پیشوایی ده به مرتبه ارجمند ایالت و فرماندهی رسیده بود... (قاضی قمی، ۱۳۵۹: ۲۸۹؛ حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۳۵۹).

همچنین در همین دوره در حوالی بندر ریشهر از طرف ملوک هرموز ده پارچه آبادی، به وی هدیه داده شده بود زیرا ریشهر در آغاز عصر صفوی زیر سلطه ملوک هرموز اداره می شد (اسمیت، ۱۳۸۱: ۴۹-۴۷). اما به نظر می رسد که توفیق سیاسی خاندان میر ابواسحاق و بالاگرفتن منزلت و شوکت این خاندان خوشایند پرتغالی های حاضر در هرمز نبود، چنان که پس از مدتی پرتغالی ها امیر هرمز را به بازپس گیری ده ها واداشتند (همان، ۱۳۸۱: ۴۹-۴۸). بدین ترتیب به نظر می رسد که در این برهه پرتغالی ها از فعالیت های میر ابواسحاق در جهت اعتلای نظامی و تجاری ریشهر احساس خطر کرده و درصدد کنترل و محدود کردن وی برآمدند. اگرچه آبادی های اهدایی حکام هرموز از میر ابواسحاق پس گرفته شد، اما وی درصدد برآمد تا از امتیاز وجود ارتباطات دوستانه خود با حکام جنوب هند در

جهت تحکیم روابط دوستانه با دربار صفوی بهره گیرد. صفویان نیز در این زمان اگرچه توان مقابله با پرتغالی‌ها را نداشتند اما از وجود ارتباط و مساعدت حکام محلی در منطقهٔ خلیج فارس جهت اعلان حضور خود در این ناحیه، استقبال می‌کردند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد به دنبال همین سیاست بود که بنا به قول برخی از منابع، میر ابواسحاق دوبار از طرف دربار صفوی عهده‌دار انجام سفارت شد: یک‌بار با هدف توسعهٔ روابط با یوسف عادلشاه و تقویت موقعیت شیعیان ایالت «بیجارپور» و «دکن»^۱ و یافتن جای پای در هندوستان در سال (۹۱۶ ه.ق/۱۵۱۰ م.) (قائم‌مقامی، ۱۳۶۹: ۴۸۰-۴۷۶) و دیگری برای ابراز تأسف به آلبوکرک جهت مرگ سفیر پرتغال در هرموز (یا حسینی، ۱۳۸۹: ۶۶) راهی هندوستان شد. اگرچه منابع و متون ایرانی عصر صفوی و دوره‌های بعد نام این سفیر ایران به هندوستان را ذکر نکرده‌اند؛ اما براساس اسنادی که از جانب پرتغالی‌ها منتشر شد، نام این سفیر را میر ابواسحاق ذکر کرده‌اند (آقامحمد زنجانی، ۱۳۸۲: ۲۱؛ فلور، ۱۳۸۹: ۲۷). میر ابواسحاق به‌عنوان سفیر شاه اسماعیل، در سفر خود به دربار عادلشاه به همراه خود هدایایی نفیس برای عادلشاه برده بود که شامل اجناس و اقلام زیر بود:

«مقداری روانداز اسب که از پارچه‌های نفیس ساخته شده، و با طلا و ابریشم به طرزی استادانه و با نقش و نگار گلدوزی شده، لباس‌های گران‌قیمت ابریشمی که پوشیدن آن در آن نواحی مرسوم بود، تعداد زیادی دستار اشراف و سایر اشیاء و نیز یک عدد کلاه قرمز رنگ که دارای دستاری بلند و زیبا بود...» (اسمیت، ۱۳۸۱: ۲۲).

میر ابواسحاق در این سفر هنگامی به بندر گوا واقع در ایالات دکن می‌رسد که یوسف عادلشاه به تازگی از دنیا رفته بود (فلسفی، ۱۳۴۲: ۲۰-۱۹؛ اسمیت، ۱۳۸۱: ۲۱). وی همچنین در همین سفر با آلبوکرک نیز دیدار کرد. پس از این دیدار آلبوکرک تصمیم گرفت سفیری بنام «روی گومز دو کاروال هوسا»^۲ را به همراه میر ابواسحاق راهی ایران

۱. ایالت دکن و شهر ساحلی آن بندر گوا، یکی از مراکز مهم مسلمانان و شیعیان در شبه قاره هندوستان به شمار می‌رفت که در فاصله سال‌های ۸۹۵-۹۱۵ ه.ق / ۱۵۱۰-۱۴۹۰ م. تحت زمامداری یوسف عادل‌شاه بود.

2. Roy Gomes de Carvalhosa

نماید. هدف وی از اعزام این سفیر علاوه بر اطلاع از دربار شاه اسماعیل و اوضاع داخلی ایران، برقراری رابطه سیاسی و تجاری با شاه اسماعیل صفوی بود. آلبوکرک همچنین در نامه‌ای خطاب به شاه اسماعیل درخواست اتحاد ایران و پرتغال علیه عثمانی‌ها را مطرح کرد، چرا که عثمانی‌ها به‌طور هم‌زمان منافع پرتغالی‌ها و اروپایی‌ها و صفویان را به‌طور جدی تهدید می‌کردند (اسمیت، ۱۳۸۱: ۲۵؛ بیانی، ۱۳۷۹: ۶۷۹).

به هر حال میرابواسحاق ریشهری و هیئت همراهش و روی گومز و مترجمش فری جوائز در اواخر سال ۹۱۶ هـ / ۱۵۱۰ م. به هرموز رسیدند. در این میان گومز بیمار شد و در همان هرموز دیده از جهان فرویست (نویسی، ۱۳۷۷: ۸۴). در این زمان روابط خواجه عطا وزیر اعظم حاکم هرموز،^۱ با پرتغالی‌ها و به‌ویژه با شخص آلبوکرک به‌شدت تیره شده بود. شاید از همین روست که منابع پرتغالی مدعی‌اند که خواجه عطا، روی گومز را مسموم کرده بود زیرا او از ایجاد اتحاد بین شاه ایران و شاه پرتغال هراسناک شده بود (اسمیت، ۱۳۸۱: ۲۸). میرابواسحاق نیز که مورد اهانت و بی‌حرمتی خواجه عطا قرار گرفته بود، پس از مصادره اموالش توانست رهسپار ایران گردد. میرابواسحاق پس از دیدار با شاه اسماعیل، این بار از طرف شاه ایران عهده‌دار مأموریت سفارت نزد آلبوکرک شده و رهسپار گوا می‌گردد. هدف از این مأموریت اظهار تأسف شاه اسماعیل صفوی از مرگ روی گومز در هرموز و تقاضای اعزام سفیر جدیدی به ایران بود؛ اما آلبوکرک که درگیر شورش‌های ایالت دکن و حتی بندر گوا شده بود تا سال‌های بعد نتوانست سفیری به ایران اعزام نماید، و میرابواسحاق نیز دست خالی به ایران بازگشت (نویسی، ۱۳۷۷: ۸۴).

به نظر می‌رسد که در این برهه، موقعیت ریشهر و حکمران آن مورد توجه ویژه پرتغالی‌ها قرار می‌گیرد؛ چرا که آلفونسو دوآلبوکرک اندکی قبل از مرگش (از صفر تا شوال ۹۲۱ هـ ق / مارس تا نوامبر ۱۵۱۵ م) سفری به هرموز انجام داد. گویا وی به این دلیل به هرموز آمد که مبادا ریشهر تحت سلطه میرابواسحاق به یک پایگاه دریایی ایران در خلیج فارس مبدل گردد، به‌گونه‌ای که شاه اسماعیل اول با بهره‌گیری از این پایگاه بتواند به بندر هرموز ضربه وارد آورد و سرانجام منافع پرتغالی‌ها را در خلیج فارس مورد تهدید قرار

دهد. یا حتی به قول برخی مورخان بکوشد آب‌های آزاد را به کنترل درآورد (فلور، ۱۳۸۹: ۲۵-۲۶).

آلفونسو آلبوکرک در خلال اقامتش در هرموز به سال ۱۵۱۵ م مقامات رسمی مختلفی را از حکمرانان و امیران محلی خلیج فارس از جمله میرابواسحاق، حکمران صفوی ریشهر را به حضور پذیرفت. از قرار معلوم میرابواسحاق قول داده بود که اگر آلبوکرک جهت اشغال بعضی جاها یا سرزمین‌ها به او یاری رساند، او نیز به مانوئل اول، پادشاه پرتغال، خراج خواهد پرداخت. آلبوکرک به او پاسخی گنگ و دوپهلو داد و اظهار داشت که این موضوع را باید با مانوئل اول در میان گذارد که در نتیجه موضوع مسکوت ماند (همان، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۷).

قابل ذکر است در دیداری که میرابواسحاق ریشهری با آلبوکرک پرتغالی در هرموز انجام داد، میرابواسحاق هدایای ارزنده‌ای شامل جواهرات، طلا، اسب، پارچه‌های نخی و ابریشمی از طرف شاه اسماعیل به آلبوکرک اهدا کرد. آلبوکرک نیز در مقابل پنجاه صرافین طلا و ده کروزاد پرتغالی و کالاهایی شامل صد کیلو زنجبیل، سه کینتال فلفل، ۹۰ کیلو گل میخک، یک کینتال دارچین و مقداری شکر به میرابواسحاق هدیه داد (آقا محمد زنجانی، ۱۳۸۲: ۱۰۴-۸۵). همچنین آلبوکرک «یک خنجر با دستهٔ طلا و نقره به ارزش بیست و دو و نیم اشرفی نیز به میرابواسحاق اهدا کرد» (همان، ۱۳۸۲: ۹۰).

جالب آنکه آلبوکرک در پاسخ به بازدید حاکم و امیر ریشهر، از طرف خود هیئتی را از هرموز به بندر ریشهر فرستاد، تا با میرابواسحاق ریشهری دیدار کنند (همان، ۱۳۸۲: ۷۹). براساس این مطالب، به نظر می‌رسد با توجه به شکست سختی که در این زمان شاه اسماعیل در جنگ چالدران (۹۲۰ ه.ق) از عثمانی‌ها خورده بود و فرصت بار دیگر برای معارضان و حکمرانان محلی جهت استقلال‌خواهی فراهم گردیده بود، میرابواسحاق نیز جهت حفظ قدرت خویش در ریشهر، به فکر جلب توجه و اتحاد با پرتغالی‌ها افتاده بود. مؤید این گفتار آنکه چندی پس از سفر میرابواسحاق به هرموز و ملاقات او با آلفونسو دوآلبوکرک و بازگشت به ریشهر، وی نامه‌ای خطاب به آلبوکرک می‌نویسد و نامه را توسط خواجه عباس‌الدین محمد ارسال می‌دارد. در این نامه میرابواسحاق دوستی، ارادت و

خدمت‌گزاری خود را به آلفونسو دو آلبوکرک اعلام می‌دارد. متن این نامه که در کتابخانه لیسبون نگاهداری می‌شود، درباره حضور پرتغالی‌ها در کرانه‌های شمالی خلیج فارس و بندر ریشهر حائز اهمیت می‌باشد.

«این بنده حقییر خدمتگزار با ارسال هزار دعا برای جنابعالی اعلام می‌دارم که در خدمتگزاری حاضریم. لازم بود که با ارسال این نامه به توسط خواجه عباس‌الدین محمد، مراتب دوستی و ارادات خود را بیان کنم و بگویم که اگر همه با هم باشیم، قوی خواهیم بود؛ و اعلام نمایم که شما را فراموش نکرده‌ام. اگر مطلب و خواسته‌ای داشته باشید، در خدمت‌گزاری حاضریم» (آقامحمد زنجانی، ۱۳۸۲: ۱۱۹).

از متن این نامه به خوبی می‌توان دریافت که میر ابواسحاق ریشهری از همان اولین سفر خود به بندر گوا در سال ۹۱۶ هـ.ق/۱۵۱۰م. و مشاهده قدرت پرتغالی‌ها در هند و پس از آن حوادثی چون جنگ چالدران و آشفتگی‌های پس از آن، متوجه شده بود که فصل جدیدی در تاریخ روابط سیاسی خلیج فارس، جنوب ایران و هندوستان آغاز شده و اگر بخواهد در قدرت باقی بماند کوتاه‌ترین و بی‌دغدغه‌ترین راه‌حل، مصالحه و مماشات با نیروهای استعمارگر پرتغالی است. از این رو فرصت‌طلبانه از سفر آلبوکرک به هرموز در سال (۹۲۱ هـ.ق/۱۵۱۵م) حداکثر استفاده را کرد و با ارسال نامه‌ای کوشید مراتب وفاداری خود را به اشغال‌کننده هرموز اعلام دارد. آلبوکرک نیز به گرمی او را پذیرفت.

حاکم ریشهر پس از ارسال این نامه، در جمادی‌الاولی ۹۲۱ هـ.ق/جولای ۱۵۱۵م) در شهر کاشان خدمت شاه اسماعیل صفوی رسید و احتمالاً در باب دیدارش با آلبوکرک در هرموز، گزارشی به عرض شاه صفوی رساند (یاحسینی، ۱۳۸۹: ۷۳).

تحولات سیاسی ریشهر در دوره شاه تهماسب اول

پس از مرگ شاه اسماعیل و روی کار آمدن شاه تهماسب و به دنبال ناآرامی‌های آغاز حکومت وی، ریشهر نیز شاهد تحولات بسیاری بود. در این دوره پس از مرگ میر

ابواسحاق دو فرزند او علی بیگ و حسن سلطان ریشهری به تدریج جایگزین وی شدند (قاضی قمی، ۱۳۵۹: ۲۸۹ و حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۳۵۹).

بر اساس منابع پرتغالی، پس از مرگ حاکم ریشهر ابتدا فرزند بزرگش «شاه علی سلطان» حکمران منطقه شد؛ البته در این زمان ریشهر نیز هنوز جزو قلمرو ملوک هرموز بود (فلور، ۱۳۸۹: ۲۷) و هرموز توسط «محمد شاه دوم» از ملوک هرمز که زیر نظر پرتغالی‌ها بود و حتی خلعت سلطنت و پادشاهی را از نائب‌السلطنه پرتغال در بندر گوا گرفته بود، اداره می‌شد (وثوقی، ۱۳۸۷: ۵۵۳-۵۳۹). شاه علی سلطان پس از مدتی که پایه‌های قدرتش را در منطقه محکم کرد، نه تنها از فرمان‌های شاه محمد دوم سرباز زد و شروع به تعرض به کشتی‌های تجاری هرموز کرد، بلکه گسترده‌ترین و معروف‌ترین قیام مردم ریشهر را علیه نیروهای پرتغالی^۱ در سال ۹۳۹ هـ.ق/۱۵۳۳ م. شکل داد. در این دوره مردم ریشهر به دلیل ظلم مضاعف حکمران هرموز و اجحاف‌های بیش از اندازهٔ پرتغالی‌های کاتولیک^۲ بر مردم مسلمان خلیج فارس و بندر ریشهر که روزبه‌روز بیشتر می‌شد (دلدم، ۱۳۶۳: ۷۱؛ ویلسون، ۱۳۴۸: ۱۶) در فرصتی مناسب در سال ۹۳۹ هـ.ق به رهبری علی سلطان سر به شورش برداشتند^۳ و به تأسیسات، کشتی‌ها و نیروهای پرتغالی مستقر در ریشهر و ساحل خلیج فارس هجوم برده و با آنان درگیر شدند و عده‌ای از آنان را نیز به هلاکت و یا به اسارت درآوردند (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸: ۶۳-۶۲؛ افشار سیستانی، ۱۳۷۶: ۱۹۰). ابعاد این شورش به اندازه‌ای وسیع و گسترده بود که سربازان و نظامیان پرتغالی مستقر در منطقه، از عهدهٔ مهار آن برنیامدند و به ناچار دست به دامان نائب‌السلطنهٔ پرتغال در هند، جهت دریافت چندین فروند کشتی جنگی به جنوب غربی ایران شدند (یا حسینی، ۱۳۸۹: ۸۷-۸۵). چرا که بیم آن

۱. پرتغالی‌ها در فاصلهٔ سال‌های (۹۲۰ تا ۹۲۵ هـ.ق / ۱۵۱۴ تا ۱۵۱۹ م) یعنی: در عصر شاه اسماعیل اول، دست کم بر بخش‌هایی از بندر ریشهر و مناطق اطراف آن مسلط شده و شروع به ظلم و ستم بر مردم مسلمان بومی منطقه کردند.
۲. استعمارگران کاتولیک متعصب پرتغالی، دشمنان سرسخت ملل مسلمان شرق بودند؛ زیرا آنها اصول حقوقی بین‌المللی را فقط شامل پیروان مسیحیت می‌دانستند (دلدم، ۱۳۶۳: ۷۱).
۳. به نظر می‌رسد شکست پرتغالی‌ها در قلعات موجب شد که سایر مردم کرانه‌های خلیج فارس و جزایر آن هم که از سختگیری‌ها و فشار پرتغالی‌ها به تنگ آمده بودند، به مردم قلعات تأسی نمایند و بدین ترتیب مردم قلمرو هرموز در سراسر کرانه‌های خلیج فارس و جزایر آن علیه سلطه و استیلاء پرتغالی‌ها هم‌صدا شوند (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸: ۶۲-۶۱).

می‌رفت دامنه این اغتشاشات و شورش‌ها به سایر سواحل و نواحی خلیج فارس کشیده شود و منافع پرتغالی‌ها دچار تهدید گردد. چنان‌که برخی از منابع در ادامه این شورش به تمایل سلطان علی در جهت تصرف ناحیه بحرین نیز اشاره کرده‌اند (فلور، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۷). شایان ذکر است که پرتغالی‌ها از سال ۹۲۶ ه.ق این جزیره را تحت تصرف خود درآورده بودند. ویلم فلور براساس منابع پرتغالی در مورد قیام شاه علی سلطان و مردم ریشهر چنین می‌نویسد:

«... شاه علی سلطان مشغول ساخت جلبه [نوعی کشتی بزرگ بادبانی] و نیز تسخیر جلبه‌های بحرین بوده است. [...] بدرالدین [حکمران بحرین] به او ظنین بود، که شاید بخواهد به بحرین هجوم ببرد. شاه علی سلطان در آن زمان دوازده فاستا [نوعی کشتی] در اختیار داشت که هر کدام ۲۰ مرد داشت و مسلح به زنبورک بودند. او علاوه بر این، ساخلوی [پادگانی] با ۷۰ نیرو در ریشهر داشت. در آوریل ۱۵۳۴ م. / ۹۴۰ ه.ق شاه علی سلطان، حکمران ریشهر که این زمان خراجگزار هرموز بود، علم طغیان برداشت و مسیرهای تردد شناورها را ناامن ساخت. بنابراین، محمد شاه ثانی، شاه هرموز، از آنتونیو واسیلوریا، فرمانده ناوگان پرتغال در هرموز، درخواست کرد تا او را از شر شاه علی سلطان و جهازاتش، خلاص کند...» (فلور، ۱۳۸۹: ۳۷-۲۹).

سرانجام پرتغالی‌ها پس از دریافت نیروهای بیشتر و هماهنگی با شاه هرموز که تحت فرمان آنها بود و مباشر مالی هرموز «وندور»^۱ نیرویی تحت امر فرانسیسکو دو گوویا به ریشهر فرستادند. فرانسیسکو به حکمران ریشهر گفت: که او آمده، تا حکمران را بار دیگر به انقیاد شاه هرموز درآورد. سرانجام پس از تلاش‌های بسیار، شاه علی سلطان به شرط اینکه مجبور به پرداخت خراج عقب‌افتاده نباشد و اسرا و گروگان‌ها نیز بازگردانده شوند، قرارداد صلح را پذیرفته و بدین ترتیب شورش مردم ریشهر خاتمه یافت (همان، ۱۳۸۹: ۳۷-۲۹). به نظر می‌رسد، در این برهه به دلیل دلمشغولی شاه طهماسب به اوضاع داخلی از یک طرف و تمایل به بهره‌گیری از قوای پرتغالی در حمله به ناحیه قطیف در سواحل خلیج

فارس و بیرون‌راندن ترکان عثمانی از این ناحیه از طرف دیگر، نسبت به عملکرد پرتغالی‌ها در بندر ریشهر در جهت فرونشاندن قیام و ایجاد آرامش نسبی در این نواحی بی‌میل نبود چرا که با بروز آشفتگی در این منطقه، زمینه جهت فعالیت‌های ناوگان عثمانی در جهت تصرف جزایر خلیج فارس به سهولت مهیا می‌شد و این در حالی بود که صفویان در این دوره علاوه بر مواجهه‌بودن با آشفتگی‌های داخلی، از وجود نیروی دریایی کارآمد نیز بی‌بهره بودند.

بنابر اشاراتی که در برخی از منابع فارسی عصر صفوی شده، پس از فروکش کردن شورش شاه علی سلطان، برادرش حسن سلطان قدرت را در ریشهر به دست گرفت و بر مسند قدرت تکیه زد (قاضی قمی، ۱۳۵۹: ۲۸۹). حسن سلطان نیز مانند برادرش، دل خوشی از ملوک هرموز و عملکرد پرتغالی‌ها در این ناحیه نداشت درصدد بود تا انتقام خوداثری که از سوی پرتغالی‌ها بر برادرش گذشته بود را بگیرد.^۱ سرانجام این فرصت در سال ۹۴۶ ق. / ۱۵۴۰ م. مهیا شد و موجبات شورش بزرگی تحت عنوان شورش حسن سلطان ریشهری را فراهم آورد.

در منابع فارسی عصر صفوی به روشنی از علل و انگیزهٔ شورش حسن سلطان سخن گفته نشده و پیوسته از قیام وی تنها به عنوان کفران نعمت و نفاق و گویا شورش علیه دولت صفوی یاد شده است.

«چون مکرر از حسن سلطان بن امیر ابواسحاق علامات نفاق ظاهر شده بود...»
(روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۷).

خواجه زین العابدین نویدی شیرازی (عبدی بیگ) نیز در کتاب تکمله‌ال‌اخبار چنین آورده است:

«... و چون کفران نعمت حسن سلطان ریشهری که از مرتبه پیشوایی ده به مرتبه ایالت رسیده بود ظاهر شد...» (نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۹۰).

۱. در این زمان اختلافات شدیدی میان حکومت هرموز و پرتغالی‌های هرموز پدید آمده بود و پرتغالی‌ها روزبه‌روز بر سختگیری‌ها و اجحافات خود در هرموز می‌افزودند (قائم‌مقامی، ۱۳۶۹: ۵۰۵).

همچنین قاضی قمی در کتاب «خلاصه التواریخ» می‌نویسد:

«... و هم در این اوقات آثار عقوق و کفران نعمت از حسن سلطان ریشهری [...] به ظهور پیوست...» (قاضی قمی، ۱۳۵۹: ۲۸۹).

همه این منابع از کفران نعمت حسن سلطان ریشهری نام برده‌اند ولی کمترین اشاره‌ای به علل این «کفران نعمت» نکرده‌اند. با این حال بررسی شرایط و حکام هم‌عصر حسن سلطان (۹۳۹ تا ۹۴۶ هـ.ق) در هرموز اشاراتی در این باب دربر دارد. در واقع دوران حکمرانی حسن سلطان هم‌زمان با حکومت محمدشاه و مظفرالدین سلغرشاه دوم (۹۴۸-۹۴۰ هـ.ق) در هرموز بود. سلغرشاه دوم یکی از سست‌عنصرترین شاهان و ملوک هرموز بود، و وابستگی تام و تمامی به اشغالگران پرتغالی داشت، چنان‌که از همان آغاز که قدم به خاک قلمرو نهاد، خلعت سلطنت را که از نایب‌السلطنه پرتغال گرفته بود، بر تن کرد. وی به توصیه پرتغالی‌ها نوجوانی به نام شیخ احمد بن راشد را به وزارت برگزید که مردی به تمام معنا، بی‌خرد، سفاک و نادان بود^۱ (وثوقی، ۱۳۸۷: ۵۲۴-۵۲۳). پرتغالی‌ها و شیخ احمد، به مردم ظلم و ستم‌های بسیار می‌کردند و هیچ‌کس هم جلودارشان نبود. به تدریج اوضاع به جایی رسید که حاکم هرموز، شکایت وزیرش را به پرتغالی‌ها و مقامات آنان در گوا و لیسبون برد (قائم‌مقامی، ۱۳۶۹: ۵۲۶). بر این اساس برخی از حکام تحت قلمرو ملوک هرموز به فکر حفظ خویش افتادند و درصدد ایستادگی در مقابل پرتغالی‌ها برآمدند. جهانگیر قائم‌مقامی که مطالعاتی در آرشیوهای لیسبون انجام داده، در این باره نوشته است:

«احمد بن راشد چون به وزارت رسید، تمام شرایط و قول و قرارهایی را که با سلغرشاه تقبل کرده بود، نادیده گرفت، و به سبب کمی سن و نداشتن ظرفیت برای اشغال چنان مقامی دست به کارهایی زد، که موجب خرابی ملک هرموز شد. او خویشان و کسان خود را بر سر کارها گماشت، قدرت سلغرشاه را روز به روز محدود و محدودتر کرد، تا جایی که اختیارات او را به کلی سلب کرد؛ و برای

۱. دوران پادشاهی سلغرشاه دوم و وزارت شیخ احمد را باید سیاه‌ترین دوران در تاریخ سلسله پادشاهی ملوک هرموز به شمار آورد؛ زیرا پادشاه «آلت فعل» بی‌اراده‌ای در دست وزیر و پرتغالی‌ها بود (قائم‌مقامی، ۱۳۶۹: ۵۲۶).

امور مملکت دیگر از او کسب دستور و حتی صلاح‌اندیشی نمی‌کرد، و نیز کسی را اجازه نمی‌داد به ملاقات پادشاه برود» (همان، ۱۳۶۹: ۵۲۹).

همین مورخ در جای دیگر یکی از نتایج سوء تدبیر شیخ احمد بن راشد را ضعف در حکومت و شورش حکام تحت قلمرو حکومت می‌داند (همان، ۱۳۶۹: ۵۲۹). در این دوره که مصادف با حکومت شاه تهماسب صفوی در ایران بود، دولت صفوی به علت اشتغال به آشفته‌گی‌های داخلی و حملات ازبکان و عثمانی‌ها، عملاً قادر به هیچ‌گونه اعمال نظارتی بر سواحل و بنادر خلیج فارس نبود^۱ و تنها سایه‌ی کم‌رنگی از حاکمیت‌اش توسط فرمانفرمای فارس^۲ بر بنادر جنوب خودنمایی می‌کرد. در واقع در این دوره پرتغالی‌ها سیادت و ادارهٔ سرتاسر جنوب ایران را به‌عهده داشتند و تهماسب نیز تمایلی به گشودن جبههٔ تازه‌ای علیه خود در خلیج فارس و توسط پرتغالی‌ها نداشت. در چنین اوضاع و احوالی بود که حسن سلطان ریشهری در واکنش به اقدامات خودسرانه‌ی شیخ احمد بن راشد و به انتقام برادرش، سر به شورش برداشت و علم طغیان برافراشت. شورش حسن سلطان ریشهری در اواسط سال (۹۴۶ هـ.ق) اتفاق افتاد و خبر آن در اوایل سال بعد به شاه تهماسب صفوی در تبریز رسید. شاه تهماسب به مجرد شنیدن خبر شورش و قیام حسن سلطان در ریشهر، فرمان سرکوب آن را صادر کرد. وی به فرمانفرمای ایالت فارس سپرد که با اعزام قوای افشار و ذوالقدر، شورش را هرچه زودتر سرکوب کند (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۳۹۵). حسن سلطان که از قبل احتمال محاصره را می‌داد، مقداری آب و آذوقه داخل قلعه ذخیره کرده بود. از طرف دیگر باروهای بلند قلعه و خندق پیر از آب اطراف آن به محاصره‌کنندگان اجازه‌ی حمله به قلعه و تصرف آن را نمی‌داد. کار محاصره مدت‌ها به طول انجامید و شرایط را برای اهالی قلعه سخت‌تر می‌کرد^۳ (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۷).

۱. به گونه‌ای که در این زمان محمد شاه و رئیس شرف‌الدین وزیر هم که حتی از سختگیری‌های پرتغالی‌ها به تنگ آمده بودند ناچار به سلطان عثمانی روی آوردند (قائم‌مقامی، ۱۳۶۹: ۵۰۴).

۲. امام قلی خان

۳. برای اطلاعات بیشتر در مورد دستور شاه تهماسب برای سرکوب قیام حسن سلطان نگاه کنید به:

«چون مکرر از حسن سلطان بن امیر ابواسحاق علامات نفاق ظاهر شده بود، فرمان عالم متاع صدور یافت، که ذوالقدر با جنوب فارس متوجه آن دیار گردد. مشارالیه را گرفتند، روانه درگاه عالم پناه گردانند. بنا بر فرمان، امرا با سپاه بهرام قهری عازم ریشهر شدند. حسن سلطان از خوف دلاوران، پناه به قلعه برد. جیش قزلباش آغاز محاصره نمودند، و ایشان از بیم جان به مدافعه مشغول شدند. [...] محاصره امتداد تمام یافت» (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۷).

اگرچه در منابع صفوی به علت شدت عمل تهماسب در سرکوب شورش حسن سلطان اشاره نشده اما از شایعه استمداد حسن سلطان از عثمانی‌ها در آغاز این قیام سخن رفته است (فلور، ۱۳۸۹: ۳۱-۲۹). اگرچه به احتمال این شایعه از جانب پرتغالی‌ها و همراهان فکری آنان در دربار صفوی و در جهت جلب نظر تهماسب در جهت سرکوب سریع این قیام پراکنده شده، با این حال تنها کاربرد لفظ عثمانی‌ها کافی بود که تهماسب را به سرکوب شدید این قیام و در نتیجه تأمین منافع پرتغالی‌ها سوق دهد. مؤید این نکته آنکه طبق منابع پرتغالی، سربازان پرتغالی نیز در این سرکوبی همکاری تنگاتنگی با صفویان داشتند. چنان که فلور در این باره می‌نویسد:

«... نیروهای صفوی، که شمارشان دوازده هزار نفر بود، گفتند که کار چندانی در برابر استحکامات قلعه‌ی ریشهر از دستشان بر نمی‌آید. [...] برای شکستن این اوضاع غازی خان ذوالقدر به طرفداری از شاه تهماسب اول، در اواسط (۱۵۳۹م/۹۴۷هـ) از فرمانده ناوگان پرتغالی هرموز پشٹیانی دریایی خواست. هنگامی که شایع شد حسن سلطان از عثمانی کمک خواسته است، پرتغالی‌ها «مارتیم دو کارولهاال»^۱ را همراه با چند کشتی به سواحل بندر ریشهر اعزام کردند. کشتی‌های پرتغالی توانستند به خوبی تماس ریشهر با دریا را در فاصله‌ی ماه‌های (اکتبر و نوامبر ۱۵۳۹ / جمادی‌الآخر و رجب ۹۴۶هـ) قطع کنند» (همان، ۱۳۸۹: ۳۱-۲۹).

نویدی شیرازی، تکملة الاخبار، ۱۳۶۹: ۹۰؛ قاضی قمی، خلاصة التواریخ، ۱۳۵۹: ۲۸۹.

1. Martim do carlavalhal

همان طور که پیشتر اشاره شد، نکته قابل توجه در این گفتار، احتمال طرح اتحاد حسن سلطان با سلطان عثمانی بود، چه قبل از شورش حسن سلطان (۹۴۶ ه.ق) تهماسب چند هجوم سنگین عثمانی به ایران را پشت سر گذاشته بود و پیوسته نیز خطر حملهٔ مجدد از جانب عثمانی‌ها وجود داشت. این مسئله طرح سرکوب سریع حسن سلطان در جلوگیری از کشیده شدن دامنهٔ این شورش به سایر بنادر و مناطق و توجیه این سرکوب در منابع این دوره را روشن تر خواهد نمود. در واقع به نظر می‌رسد که سلاطین صفوی در این برهه با توجه به فقدان نیروی دریایی در ایران، حضور و نفوذ پرتغالی‌ها در جزایر خلیج فارس را بر تسلط رقیب سرسخت‌شان عثمانی ترجیح دادند. همچنین در منابع پرتغالی نیز اشاراتی در باب نگرانی پرتغالی‌ها از وجود روابط گستردهٔ سیاسی و تجاری حسن سلطان با سلاطین دکن و تلاش در جهت جلوگیری از گسترش این روابط آمده است (فلور، ۱۳۸۹: ۳۰). به نظر می‌رسد که وجود این دغدغه‌ها از جمله عوامل اصلی در ایجاد همدلی میان صفویان و پرتغالی‌ها در جهت سرکوب قیام حسن سلطان بوده است.

سرانجام، به دلیل محاصرهٔ طولانی زمینی از طرف غازی‌خان ذوالقدر و سپاه فارس و محاصرهٔ دریایی توسط پرتغالی‌ها، که سه ماه طول کشید، قحطی هولناک در ریشهر به وقوع پیوست، چنان‌که اکثر مردم ریشهر از گرسنگی مردند. سرانجام با پادرمیانی و وساطت میر سیدشریف شیرازی^۱ حسن سلطان ریشهری پس از ماه‌ها مقاومت و شورش، در شوال ۹۴۶ ه.ق / فوریه ۱۵۴۰ م. تسلیم شد و میر سیدشریف او را به غازی‌خان ذوالقدر فرمانفرمای فارس تحویل داد. پس از این واقعه شورشیان همگی به اتفاق حسن سلطان راهی شیراز شدند و چند روزی در آن جا رحل اقامت افکندند (همان، ۱۳۸۹: ۳۱).

فسایی مورخ عصر صفوی داستان چگونگی تسلیم شدن حسن سلطان توسط میر سیدشریف شیرازی را این گونه بیان می‌کند: «... امرای ذوالقدر و افشار از فتح قلعه ناامید شدند، تدبیر تسخیر را به وجهی دیگر نموده، جناب میر سیدشریف شیرازی را که از

۱. اصل این خاندان به میر سیدشریف جرجانی از علمای معروف سنی مذهب قرن هشتم و نهم هجری بازمی‌گردد. در سن ۳۳ سالگی به شیراز آمد. معاصر با شاه شجاع آل مظفر است. وی در دربار شاه تهماسب از احترام و موقعیت خاصی برخوردار بوده است (حقایق‌نگار خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۶۹).

بزرگان سادات عالی درجات بود، به رسم رسالت و نصیحت روانه قلعه داشتند، و حسن سلطان به مواعظ مشتاقانه سر در چنبر اطاعت پادشاه دین پناه آورد، از قلعه درآمد، در خدمت غازی خان و شاهرخ خان به شیراز آمد» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۳۹۵). گویا در این زمان میر سیدشریف قول عفو و گذشت شاه را به حسن سلطان داده بود، به هر حال چون شاه تهماسب صفوی دستور داده بود، که حسن سلطان ریشهری را به دربار و درگاهش در تبریز ببرد، فرمانفرمای فارس با کاروانی به طرف تبریز به راه افتاد. هنگامی که حسن سلطان ریشهری را به تبریز و بارگاه شاه تهماسب رساندند، علی رغم وعده وعیدهای میر سیدشریف شیرازی، شاه تهماسب گناه شورش و عصیان را بر حسن سلطان نبخشید، و دستور داد تا وی را به قتل برسانند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۷). تأثیر این شورش و اقداماتی که در جهت سرکوب آن در پیش گرفته شد به علاوه بی‌مهری دربار شاه تهماسب نسبت به این منطقه چنان بود که پس از این واقعه این بندر به سرعت رو به ویرانی نهاد و با گذشت زمان این ناحیه آباد و پر جنب و جوش به روستایی متروک و کم جمعیت و روبه‌اضمحلال مبدل شد. چنان که بارتلمی آبه‌کاره در سفرش به این شهر در سال ۱۰۸۳ هجری می‌نویسد: «تنها اثری از آن باقی مانده است» (آبه‌کاره، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

نتیجه‌گیری

بندر ریشهر (بخشی از شبه‌جزیره بوشهر کنونی) در گذشته یکی از بنادر آباد کنار خلیج فارس بود. این بندر در دوره باستان به علت وجود باراندازهای مناسب جهت پهلو گرفتن کشتی‌ها و سرانجام وجود تجارت شکوفا، مورد توجه ویژه حکومت‌های این دوره قرار داشت. اگرچه این بندر پس از آمدن اعراب مسلمان و عدم توجه حکام وقت به مدت چند قرن اعتبار و اهمیت گذشته خود را از دست داد، اما بار دیگر با ظهور پرتغالی‌ها در خلیج فارس و تلاش آنها در جهت بهره‌گیری از امکانات و امتیازات بنادر کناره خلیج فارس در جهت اهداف استعماری‌شان، که هم‌زمان با قدرت‌گیری خاندان میر ابواسحاق ریشهری در این ناحیه و فعالیت آنان در جهت کسب اعتبار و اهمیت در جغرافیای سیاسی آن روزگار بود، بار دیگر نام ریشهر در جغرافیای خلیج فارس مطرح گردید. در این دوره میر

ابواسحاق ریشهری حکمران ریشهر با توجه به موقعیت استراتژیک و امکانات دفاعی بندر ریشهر ضمن توسعه و تجهیز نظامی این بندر، در جهت شکوفایی اقتصادی و تجاری آن اقدامات ارزنده‌ای مبذول داشت. چنان‌که در پرتو این اقدامات در دوره وی ریشهر به یکی از مهمترین پایگاه‌های دادوستد بین ایران، هندوستان، عربستان و سواحل جنوبی خلیج فارس تبدیل شد. اقدامات ارزنده میر ابواسحاق همراه با روابط حسنهٔ وی با دربار شاه اسماعیل از جمله عواملی بود که پیوسته موجب نگرانی پرتغالی‌ها از جهت تهدید منافع‌شان از سوی حکام ریشهر شده بود. در واقع سیاست پرتغالی‌ها در رابطه با میر ابواسحاق در عین محدود کردن تدریجی وی همراه با مدارا بود. صفویان نیز که در این زمان به علت فقدان نیروی نظامی توان مقابله با نیروهای پرتغالی را نداشتند، ضمن اعتلا و تحکیم روابط خود با میر ابواسحاق جهت حضور مؤثر در ناحیهٔ خلیج فارس از طریق تقویت ارتباط خود با حکام محلی این ناحیه برآمدند. چنان‌که پرتغالی‌ها پیوسته از میر ابواسحاق به عنوان نماینده دربار صفوی در هراس بودند. در واقع میر ابواسحاق با درپیش گرفتن سیاست ایجاد روابط دوستانه هم‌زمان با پرتغالی‌ها و صفویان و با استفاده از دغدغه‌های دوطرف ضمن قوت‌بخشیدن به اعتلای نام و جایگاه ریشهر در پی تحکیم پایه‌های حکومت خاندانش در منطقهٔ ریشهر بود. شکوفایی و اعتلای ریشهر تحت رهبری میر ابواسحاق به تدریج به جایی رسید که موجبات تشویش خاطر پرتغالی‌ها را فراهم کرده بود. در واقع هراس پرتغالی‌ها از آن بود که ریشهر تحت سلطه میر ابواسحاق به یک پایگاه دریایی ایران در خلیج فارس مبدل گردد، به گونه‌ای که شاه اسماعیل اول با بهره‌گیری از این پایگاه بتواند به بندر هرموز ضربه وارد آورد و سرانجام منافع پرتغالی‌ها را در خلیج فارس مورد تهدید قرار دهد. در این برهه میر ابواسحاق با توجه به شرایط موجود منطقه‌ای و حضور پرتغالی‌ها جهت حفظ وضع موجود و تحکیم پایه‌های حکومتی خاندان خود، علاوه بر پرداخت خراج به پرتغالی‌ها، روابط حسنه‌ای با دربار شاه اسماعیل برقرار کرده و حتی از طرف وی عهده‌دار سفارت به دربار سلاطین جنوب هند شد. در دوره شاه تهماسب دلایلی از جمله شدت گرفتن ظلم و ستم حکمران هرموز و پرتغالی‌ها همراه با آشفتگی‌های دهه‌های آغازین سلطنت وی زمینه‌های لازم جهت دو قیام متوالی از جانب فرزندان میر ابواسحاق

فراهم شد. این دو شورش که به نظر می‌رسد به هوای استقلال‌خواهی و رهایی از ستم پرتغالی‌ها صورت گرفت به شدت سرکوب شد. از جمله عوامل سرکوب این شورش توسط صفویان و همراهی پرتغالی‌ها را می‌توان کسب همراهی پرتغالی‌ها در مقابله با عثمانی‌ها و پرهیز صفویان از گشودن جبهه‌ای تازه در مقابل خود در خلیج فارس دانست. علاوه بر آنکه هر ندای معارضی در خلیج فارس می‌توانست با مساعدت عثمانی‌ها علیه صفویان همراه گردد که به هر صورت با سرکوب این شورش صفویان توانستند آرامش مقطعی را به این منطقه سوق‌الجیشی باز گردانند.

منابع

- آبه‌کاره، بارتلمی (۱۳۸۷). **سفرنامه آبه‌کاره به ایران**. ترجمه احمد بازماندگان خمیری. تهران: انتشارات گلگشت. چاپ اول.
- آقامحمد زنجانی، مهدی (مترجم و تنظیم‌کننده) (۱۳۸۲). **اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۸**. تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه. چاپ اول.
- اتابک‌زاده، سروش (۱۳۷۳). **جایگاه دشتستان در سرزمین ایران**. تهران: انتشارات نوید شیراز. چاپ اول.
- اسمیت، رونالد بیشاپ (۱۳۸۱). **نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی**. ترجمه حسن زنگنه. تهران: نشر به‌دید. چاپ اول.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). **مراةالبلدان**. به تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. جلد اول. تهران: انتشارات دانشگاه. چاپ اول.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۷۶). **جغرافیای تاریخی دریای پارس**. تهران: انتشارات حوزه هنری. چاپ اول.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۸). **مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس**. تهران: چاپخانه مجلس.

- اقتداری، احمد (۱۳۴۸). **آثار شهرهای باستانی ایران (سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان)**. تهران: انتشارات دانشگاه انجمن آثار ملی. چاپ اول.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). **فرهنگ بزرگ سخن**. جلد پنجم. تهران: انتشارات سخن. چاپ اول.
- بریان، پی‌یر (۱۳۷۹). **تاریخ امپراتوری هخامنشیان**. ترجمه مهدی سمسار. جلد دوم. تهران: انتشارات زریاب. چاپ سوم.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۴۸). **فتوح البلدان**، ترجمه مصطفی خواجه‌نوری. تهران: انتشارات ابن سینا، چاپ اول.
- بیانی، خانبابا (۱۳۷۹). **تاریخ نظامی ایران در دورهٔ صفویه**. تهران: طلوع قلم.
- پزار، موریس (۱۳۸۴). **مأموریت در بندر بوشهر** (گزارش حفاری‌ها و مطالعات باستان‌شناسی). ترجمه سید ضیاء مصلح. توضیحات و تعلیقات غلامحسین نظامی. بوشهر: انتشارات شروع. چاپ اول.
- تاج‌بخش، احمد (۱۳۴۰). **ایران در زمان صفویه**. تبریز: کتابفروشی چهره.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳). **سفرنامه تاورنیه**. ترجمه ابوتراب نوری. با تجدیدنظر کلی. تصحیح دکتر حمید شیرازی. اصفهان: کتابخانه سنایی. چاپ سوم.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷). **فارسنامه ناصری**. به کوشش منصور رستگار فسایی. جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ اول.
- حمزهٔ بن حسن حمزه اصفهانی (۱۳۴۶). **تاریخ پیامبران و شاهان**. ترجمه جعفر شعار. تهران: بی‌نا.
- حمیدی، سید جعفر (۱۳۸۰). **استان زیبای بوشهر**. بوشهر: انتشارات شروع. چاپ اول.
- حقایق‌نگار خورموجی، میرزا جعفر خان (۱۳۸۰). **نزهة‌الآخبار** (تاریخ و جغرافیای فارسی). تصحیح و تحقیق سید علی آل داوود. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۶۵

- دسیلوا فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳). **سفرنامه دن گارسیا، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول**. ترجمه غلامرضا سمعی. تهران: نشر نو.
- دلاواله، پیترو (۱۳۷۰). **سفرنامه پیترو دلاواله**. ترجمه شعاع‌الدین شفا. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ دوم.
- دلدن، اسکندر (۱۳۶۳). **سلطه جویان و استعمارگران در خلیج فارس**. بی‌جا: انتشارات نوین. چاپ اول.
- دورانت، ویل و آریل (۱۳۷۱). **تاریخ تمدن**، گروه مترجمان، جلد ششم (اصلاح دینی). تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی. چاپ سوم.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۶). **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات نی.
- راثین، اسماعیل (۲۵۳۶). **دریانوردی ایرانیان**. جلد اول. تهران: نشر مؤلف. چاپ اول.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴). **احسن التواریخ**. تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی. انتشارات اساطیر. جلد سوم. تهران: چاپ اول.
- سرفراز، علی‌اکبر (۱۳۸۱). **اکتشافات اخیر باستان‌شناسی در حاشیه خلیج فارس**. بوشهر: سالنامه میراث لیان. اردیبهشت.
- سلطانی بهبهانی، محمدعلی (۱۳۴۲). **بنادر ایران در خلیج فارس**، مجموعه مقالات سمینار خلیج فارس. جلد اول. تهران: اداره رادیو و تبلیغات. چاپ اول.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲). **ایران عصر صفوی**. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر نی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲). **تاریخ الرسل و الملوک**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد دوم. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ دوم.
- فلسفی، نصران... (۱۳۴۲). **سیاست خارجی ایران در دوره صفویه**. تهران: سازمان کتاب‌های حیبی.
- _____ (۱۳۴۶). **زندگی شاه عباس اول**. تهران: دانشگاه تهران. جلد ۴.



- فلور، ویلم (۱۳۸۷). **ظهور و سقوط بوشهر**. ترجمه حسن زنگن. تهران: انتشارات طلوع دانش. چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۹). **تاریخ بوشهر از صفویه تا زنده‌یه** (دفتر دوم)، بوشهر: انتشارات شروع. چاپ اول.
- قاضی قمی، احمد بن شرف‌الدین (۱۳۵۹). **خلاصه‌التواریخ**. به تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۶۹). **اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرموز و خلیج فارس**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ اول.
- _____ (۱۳۶۹). **مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال**، مجموعه مقالات خلیج فارس. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- **کارنامه اردشیر بابکان** (۱۳۶۹). به کوشش محمدجواد مشکور. تهران: انتشارات دنیای کتاب. چاپ اول.
- گابریل، آلفونسو (۱۳۴۸). **تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران**. ترجمه مصطفی خواجه نوری. تهران: انتشارات ابن سینا، چاپ اول.
- گریشمن، رومن (۱۳۷۲). **ایران از آغاز تا اسلام**. ترجمه محمد معین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ یازدهم.
- مستوفی، حمدا... (۱۳۶۲). **نزهة القلوب**، به تصحیح گای لیسترانچ. تهران: انتشارات دنیای کتاب. چاپ اول.
- مشایخی، عبدالکریم (۱۳۸۲). **عیسویان در بوشهر**. بوشهر: انتشارات بوشهر. چاپ اول.
- مصطفوی، محمدتقی (۱۳۴۲). **آثار باستانی در خلیج فارس**. جلد دوم. سمینار خلیج فارس. نشر رادیو ایران.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۶۷

- منشی، اسکندر بیگ (۱۳۷۷). **عالم آرای عباسی**. تصحیح اسماعیل رضوانی. تهران: انتشارات دنیای کتاب. چاپ دوم.
- نطنزی، معین الدین (۱۳۸۹). **منتخب التواریخ معینی**. به اهتمام پروین استخری. چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰). **ایران و جهان از مغول تا قاجاریه**. جلد اول. تهران: نشر هما. چاپ سوم.
- _____ (۱۳۷۲). **روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی**. تهران: انتشارات ویسمن. ۱۳۷۲.
- _____ (۱۳۷۷). **روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه**. تهران: انتشارات سمت. ۱۳۷۷.
- نوری زاده بوشهری، اسماعیل (۱۳۲۵). **سرزمین کنونی ایران و خلیج فارس**. تهران: چاپخانه روزنامه امید. چاپ اول.
- نویدی شیرازی (عبدی بیگ)، خواجه زین العابدین علی (۱۳۶۹). **تکمله الاخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ ه. ق)**، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- هینتس، والتر (۱۳۷۱). **دنیای گمشده عیلام**. ترجمه فیروز فیروزنیا. ویراسته منصوره کاویانی. بی جا: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول.
- والسر، سیلا شوستر (۱۳۶۴). **ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان**. ترجمه غلامرضا وهرام. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲). **خلدبرین**، به کوشش میر هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۰). **تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس (ملوک هرموز)**، شیراز: دانشگاه شیراز.



- _____ (۱۳۸۷). **همایش خلیج فارس فرهنگ و تمدن** (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول.
- وصاف الحضره (۱۳۴۶). **تحریر وصاف**، عبدالحمید آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۵). **تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی**. تهران: وزارت امور خارجه.
- ویلسون، سرآرنولد (۱۳۴۸). **خلیج فارس**. ترجمه محمد سعیدی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ اول.
- یاحسینی، سید قاسم (۱۳۸۹). **پرتغالی‌ها در بندر ریشهر**، بوشهر: انتشارات شروع. چاپ اول.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

پارت و خراسان در دوره ساسانی: پژوهشی در جغرافیای تاریخی

مهرداد قدرت دیزجی^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲۵

تاریخ تصویب: ۹۴/۶/۱۸

چکیده

بررسی پیشینه تاریخی سرزمین‌های ایرانی در دوره باستان، به روشن‌بودن زمینه جغرافیایی آن‌ها بسیار وابسته است. در این میان ابهام در موقعیت ایالات/نواحی ایران می‌تواند به پریشانی و جابه‌جایی رویدادهای تاریخی، و در نتیجه بر تحلیل پیامدهای آن‌ها تأثیر بگذارد. ابهام در جایگاه پارت در دوره ساسانی، نمونه روشنی است که سبب آشفتگی در توصیف تاریخی و جغرافیایی نواحی دیگر پیوسته به آن نیز گردیده است. برخلاف تصور رایج که پارت دوره ساسانی را در شمال شرق فلات ایران می‌داند که سپس به خراسان تغییر نام یافت، مدارک موجود از اوایل دوره ساسانی تأیید نمی‌کنند که پارت در این زمان در شمال شرق ایران قرار داشته است. در منابع کتیبه‌ای اوایل ساسانی همچون کتیبه شاپور یکم بر

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه؛ m.ghodratdizaji@urmia.ac.ir

کعبه زردشت، ابرشهر در شمار ایالت‌های شمال شرق ایران، و پارت ایالتی در نواحی مرکزی، در شمال پارس و خوزستان نام برده شده است. در اصلاحات اداری سده ششم م، تقسیمات اداری تازه‌ای جایگزین نظام پیشین شد که در نتیجه آن، کشور به چهار بخش (کوست)، هریک شامل چند ایالت تقسیم شد. در این میان، نام خراسان برای نخستین بار به صورت یکی از بخش‌های چهارگانه کشور و شامل ایالت‌های پیشین شمال شرق ایران در منابع کتیبه‌ای این دوره و منابع کتبی پس از آن ظاهر شد و بدین سان، نگارنده با مقایسه این دو دسته از مدارک، نتیجه گرفته است که تغییری در نام، از پارت به خراسان، در دوره ساسانی صورت نگرفته است.

واژه‌های کلیدی: ابرشهر، پارت، خراسان، ساسانیان.

مقدمه

دوره ساسانی را می‌توان تأثیرگذارترین دوره تاریخ ایران باستان دانست. بسیاری از عناصر و مفاهیم اجتماعی، اداری و فرهنگی ایران در دوره میانه، ریشه در این دوره داشته یا در آن زمان شکل گرفته‌اند. عدم توجه به این نکته، از جمله دلایلی است که سبب ابهام در شرح و توصیف پاره‌ای از مسائل مربوط به جغرافیای تاریخی ایران شده است. در این میان، نام و موقعیت و حدود شماری از ایالات/نواحی ایران در دوره ساسانی، نمونه‌های برجسته‌ای به شمار می‌آیند که بسیاری از مسائل مربوط به آن‌ها هنوز ناگشوده مانده است. یکی از مهم‌ترین دلایل این امر آن است که منابع موجود درباره ایران ساسانی یا نوشته‌هایی از دوره پس از ساسانیان بودند (متون فارسی، عربی و غیره)، و یا منابعی بودند که به کشورها و سرزمین‌های همسایه تعلق داشتند (نوشته‌های رومی/بیزانسی، ارمنی و سریانی). با این همه، با وجود فراوانی این دسته از منابع کتبی، ابهام و گاه اختلاف نظر نویسندگان آن‌ها در بسیاری از زمینه‌ها، سبب اختلاف نظر محققان جدیدی شده است که از این منابع بهره برده‌اند.

منابع کتیبه‌ای دوره ساسانی به زبان فارسی میانه، به‌رغم کمبود آن‌ها، مدارک ارزنده‌ای هستند که می‌توانند در مقایسه با متون کتبی، به روشن شدن برخی از مباحث مربوط به جغرافیای تاریخی ایران یاری رسانند. خوشبختانه در دهه‌های اخیر، کشف کتیبه‌ها، سکه‌ها، مهرها و اثر مهرهای ساسانی و انتشار آن‌ها، داده‌های دست اول فراوانی برای مطالعه جغرافیای تاریخی ایران ساسانی در اختیار محققان قرار داده است. با این همه، انتشار این منابع جدید که همچنان ادامه دارد، تاکنون به عنوان مدارکی برای گشودن پرسش‌های مربوط به جغرافیای این دوره به شایستگی مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. یکی از این نکات، به پیشینه و جایگاه دو ایالت مهم ایران ساسانی، یعنی پارت و خراسان و ارتباط آنها با یکدیگر در تحقیقات جدید بازمی‌گردد. مقاله حاضر می‌کوشد با استفاده از منابع کتیبه‌ای و مقایسه آن‌ها با متون کتبی، به روشن شدن بیشتر این موضوع کمک کند. در این میان، پیشینه پارت در ایران باستان و موقعیت آن در دوره ساسانی، سرآغاز ابهام بزرگی شده است که تاکنون در توصیف ایالت‌های دیگر پیوسته به آن وجود داشته است.

ایالت پارت، نام پیشین خراسان؟

چنان که می‌دانیم، پارت یکی از ایالت‌های تأثیرگذار در تحولات تاریخی ایران باستان بوده است. در دوره هخامنشی، پَرثَوَ (در فارسی باستان: Parθava؛ در یونانی: Παρθία)، Παρθουνη، Παρναία؛ در لاتینی: Parthia)،^۱ ایالت مهمی بود که نام آن در سنگ‌نوشته‌ها ذکر شده و نمایندگان آن در سنگ‌نگاره‌ها به تصویر کشیده شده‌اند. برای نخستین بار، داریوش یکم (۵۲۲-۴۸۶ پ.م.) در کتیبه بیستون، پارتو را در کنار ایالات دیگر تابع امپراتوری هخامنشی بدین سان نام می‌برد:

«... پارت (Parθava)، زرننگ (Zranka)، هرات (Haraiva)، خوارزم

(Uvārazmī)، بلخ (Bāxtriš)، سغد (Suguda)، گندار (Gandāra)،

سکاییه (Saka)،...»^۲.

1. W. Sundermann (1989), "Parthisch", in Rüdiger Schmitt (ed.), *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, p. 114.

2. R. Schmitt (1991), *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great: Old Persian Text*, London: School of Oriental and African Studies, pp. 49-50.

این فهرست مشابه فهرستی است که هرودت در تاریخ خود از ایالات تابع هخامنشی یاد کرده است. در این فهرست، پارتیان، خوارزمیان، سغدیان و هراتیان با هم ذکر شده‌اند.^۱ از آنجایی که نام ایالات در این فهرست‌ها به ترتیب جغرافیایی ذکر شده‌اند، می‌توان با توجه به ایالت‌هایی که همراه پارت ذکر شده‌اند، دریافت که این سرزمین در این زمان از شمال غربی به ورکانه، از شمال به خوارزم، از شمال شرقی به سغد، از شرق به بلخ، از جنوب شرقی به اریه و از جنوب به کرمانیه محدود می‌شد که تقریباً برابر است با استان خراسان کنونی و جنوب ترکمنستان امروزی. این موقعیتی است که بیشتر پژوهندگان امروزی در توصیف پارت آن را پذیرفته‌اند.^۲ هرچند پس از برافتادن هخامنشیان، پارت و گرگان گاه با هم یک ساتراپی را تشکیل می‌داده‌اند،^۳ می‌توان پذیرفت که در این زمان نیز پارت در همان موقعیت زمان هخامنشیان قرار داشته است.

اگر برای نمایاندن جایگاه پارت در دوره اشکانی مدارک ناچیزی در دست است، منابع کتبی از دوره ساسانی، امکان بیشتری را برای پژوهش در این زمینه فراهم آورده است. با این همه، حتی با وجود افزایش منابع ما در چند دهه اخیر، مورخان بسیاری در گذشته و حتی امروز، اغلب همین موقعیت را برای ایالت پارت در دوره ساسانی ذکر می‌کنند و آن را تقریباً همان ناحیه‌ای می‌دانند که بعدها خراسان نامیده شد.^۴ این دیدگاه برخلاف موقعیتی است که زبان‌شناسان برای زبان پارتی قائلند. امروزه براساس مطالعات زبان‌شناسان می‌دانیم که زبان پارتی جزو زبان‌های شمال غربی ایران به شمار می‌آید.^۵ از آنجا که تنها از

1. Herodotus (1960), *Histories*, tr. A. D. Godley, vol. 2, London and Cambridge, Mass., pp. 121, 123.

۲. برای نمونه، نک:

M. A. Dandamaev (1989), *The Political History of the Achaemenid Empire*, Leiden: Brill, p. 85.

3. N. C. Debevoise (1938), *A Political History of Parthia*, Chicago: University of Chicago Press, p. 7.

۴. برای نمونه نک:

G. Lazard (1995), *La Formation de La Langue Persane*, Paris: Peeters, p. 50; P. Pourshariati (2008), *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian - Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, London and New York: I. B. Tauris, pp. 4, 6, 42, 222, 263, 275, 392-393, 419-20.

۵. مثلاً نک: "Parthisch", p. 113.

زبان پارتی میانه آثار در دست است و این آثار هم‌زمان با دوره‌های اشکانی و ساسانی می‌باشند، اکنون این پرسش پیش می‌آید که چگونه ممکن است ایالت پارت در دوره میانه زبان‌های ایرانی (یعنی در دوره‌های اشکانی و ساسانی)، در شمال شرقی ایران قرار داشته باشد در حالی که زبان آن از زبان‌های شمال غربی ایران شمرده شود.

پاسخ این پرسش به روشنی در منابع اوایل دوره ساسانی به دست می‌آید. منابع این دوره، این نکته را تأیید نمی‌کنند که ایالت پارت در این زمان در شمال شرقی ایران قرار داشته است. از میان منابع ایرانی و معاصر با اوایل دوره ساسانی، کتیبه سه زبانی شاپور یکم (۲۴۰-۲۷۲ م.)، دومین پادشاه ساسانی بر کعبه زردشت در نقش رستم، مهم‌ترین اطلاعات را درباره تقسیمات ایران آن زمان به دست می‌دهد. در این کتیبه، ایالت‌های ایران ساسانی بر حسب حرکت عقربه‌های ساعت، بدین سان نام برده شده‌اند:

«پارس (Pārs)، پارت (Pahlaw)، خوزستان (Xūzestān)، میشان (Mēšān)، ...»^۱

در کتیبه کرتیر، روحانی بزرگ اوایل دوره ساسانی در نقش رستم، که کمی پس از کتیبه کعبه زردشت نوشته شده است، پارت در میان ایالت‌های ساسانی بدین گونه نام برده شده است:

«پارس (Pārs)، پارت (Pahlaw)، آسورستان (Āsuristān)، میشان (Mēšān)، ...»^۲

با توجه به محل ذکر شدن پارت در میان ایالت‌های دیگر در این کتیبه‌ها، می‌توان گفت که این ایالت در این زمان در نواحی مرکزی فلات ایران واقع بوده و با پارس و خوزستان همسایه بوده است؛ یعنی از جنوب به پارس، از جنوب غربی به خوزستان، از غرب و شمال غربی به ماد، از شمال به کوه‌های البرز، از شمال شرقی به ابرشهر، و از شرق به کرمان

1. Ph. Huyse (1999), *Die dreisprachige Inschrift Šābuhr I. an der Ka'ba-i Zardušt (ŠKZ)*, vol. 1, London: School of Oriental and African Studies, pp. 22-23.

2. Ph. Gignoux (1991), *Les quatre inscriptions du mage Kirdēr*, Leuven: Peeters, pp. 61, 71.

محدود می‌شده است. نوشته‌های مانوی از جمله کفالایه که از فعالیت دینی مانویان در ایالت‌های ابرشهر و پارس و خوزستان و پارت و غیره یاد می‌کنند، موقعیت ذکر شده در کتیبه کعبه زردشت را تأیید می‌کنند.^۱ تا سده چهارم م. پارت همین موقعیت را داشته است، زیرا آمیانوس مارسلینوس، مورخ رومی در این زمان، پارت را پس از پارس و پیش از کرمان ذکر کرده است.^۲ بنا به کتیبه کعبه زردشت و پایگلی، پارت به چندین ناحیه یا شهر تقسیم می‌شده است که عبارتند از Rend، Ray، Goyman، Gay و Rend.^۳ اگر این نواحی را با مناطق ذکر شده در مَهرهای اواخر دوره ساسانی و کتاب‌های اوایل دوره اسلامی مقایسه کنیم، می‌توان آن‌ها را به ترتیب معادل اصفهان، قم، و شهر ری امروزی دانست. البته جای رند هنوز به درستی معلوم نیست.^۴

جالب است که بدانیم براساس منابع عربی و فارسی مبتنی بر مدارک ساسانی، ناحیه پارت در اواخر دوره ساسانی، نه تنها شامل نواحی مرکزی ایران می‌شد، بلکه نواحی غربی ایران را نیز دربر می‌گرفت. برپایه این منابع، بخش وسیعی در مرکز و غرب ایران، پارت یا به نوشته این منابع، فَهله یا بَهله خوانده می‌شد. کهن‌ترین منبع در این زمینه، سخن ابن مقفع است که در الفهرست ابن ندیم باقی مانده و بنا بر آن، شهرهای اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان فهله نامیده می‌شدند.^۵ همین گفته را می‌توان در آثار خوارزمی^۶ و حمزه اصفهانی^۷ نیز دید. دینوری در اخبار الطوال بدون اشاره به نام فهله، قلمرو اردوان (ظاهراً اردوان چهارم، آخرین پادشاه اشکانی، ۲۱۳-۲۲۴ م.) را جبال، یعنی نهاوند، دینور،

۱. بهمن سرکاراتی (۱۳۷۸). «اخبار تاریخی در آثار مانوی». *سابه‌های شکارشده، گزیده مقاله‌های فارسی*.

تهران: نشر قطره. صص ۱۴۹، ۱۷۰-۱۶۷، ۱۷۸-۱۷۷.

2. Ammianus Marcellinus (1960), *Rerum gestarum libri*, tr. J. C. Rolfe, vol. 2, London and Cambridge, Mass.: Harvard University Press, p. 357.

3. R. Gyselen (1989), *La géographie administrative de l'empire sassanide. Les témoignages de sigillographie*, Paris: Groupe pour l'étude de la civilisation du Moyen-Orient, p. 73.

4. *La géographie administrative de l'empire sassanide. Les témoignages de sigillographie*, pp. 73-74.

۵. ابن ندیم (۱۳۵۳). *الفهرست*. به کوشش محمد رضا تجدد. تهران: ص ۱۵.

۶. خوارزمی (۱۸۹۵). *مفاتیح العلوم*. به کوشش فان فلوتن. لیدن: ص ۱۱۷.

۷. حمزه اصفهانی (۱۴۱۲). *التنبیه علی حدود التصحیف*. به کوشش اسعد تلس. بیروت: ص ۲۳.

همدان، ماسَبَدان، مهرجانقذق، و حلوان (کرمانشاه و قصر شیرین) نوشته است.^۱ ولی ابن فقیه، معاصر دینوری در کتاب *البلدان* با اشاره به شهرهای فهله، آن‌ها را همان شهرهایی گفته است که در کتاب دینوری آمده به اضافه قم.^۲ نویسندگان دیگر دوره اسلامی نیز کم و بیش همین شهرها را جزو فهله ذکر کرده‌اند.^۳

اطلاعات این منابع، بی‌گمان انعکاس تحولاتی است که در اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی در موقعیت و وسعت ایالت پارت روی داده که در نتیجه آن این ناحیه، بخش‌های غربی فلات ایران را نیز دربر می‌گرفته است. بدین‌سان می‌توان گفت که گذشته از تفاوت‌هایی که میان نویسندگان دوره اسلامی در تعیین موقعیت فهله وجود دارد، آنچه میان آن‌ها مشترک است آن است که در دوره ساسانی، شمال شرق ایران (خراسان بعدی) جزو پارت نبوده است و از این رو متن کتیبه کعبه زردشت را از این نظر تأیید می‌کنند.

ایالت ابرشهر در شمال شرق ایران

بدین‌سان با داوری از روی منابع کتیبه‌ای و کتبی، می‌توان گفت که در اوایل دوره ساسانی در ناحیه خراسان بعدی، ایالتی به نام پارت وجود نداشته است. منابع اوایل دوره ساسانی، ابرشهر را از ایالت‌های شمال شرق فلات ایران برمی‌شمرند. مهم‌ترین منبع از این دوره در این میان، کتیبه سه زبانی شاپور یکم بر کعبه زردشت است که ایالت‌های شمال شرقی شاهنشاهی ساسانی به این ترتیب نام برده شده‌اند:

«مرو (Marw)، هرات (Harēw)، ابرشهر (Abaršahr)، کرمان؟

(Ki[r]m[ān])، سیستان (Sagestān)، [توران (Tūrān)]، مکران

۱. دینوری (۱۹۶۹). *الاحبار الطوال*. به کوشش عبدالمنعم عامر. قاهره: ص ۴۰.

۲. ابن فقیه (۱۸۸۵). *مختصر کتاب البلدان*. به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل. ص ۲۹۶.

۳. نک: ابن خردادبه (۱۸۸۹). *کتاب المسالك و الممالک*. به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل. ص ۵۷؛

مقدسی (۱۹۰۶). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل. صص ۳۷۴-۳۷۳؛

بیرونی (۱۸۷۹). *الآثار الباقیه*. به کوشش ادوارد زاخانو. لندن. ص ۳۴؛ یاقوت (۱۹۷۷). *معجم البلدان*. ج ۴. بیروت:

ص ۴۲.

(Mak(u)rān)، پاردان (Pār(a)dān)، هندوستان (Hindestān)، کوشان
(Kušānšahr)، ...، کاش (Kāš)، سغد (Sugd)، چاچ (Čāčestān) «...»^۱.

در این فهرست، چنان که روشن است، میان ایالت‌های پارت و ابرشهر تفاوت گذاشته شده و هر یک جداگانه ذکر شده‌اند. همچنین، چنان که دیده می‌شود، در میان ایالت‌های شمال شرق ایران در این کتیبه، نامی از پارت دیده نمی‌شود. باز می‌توان گفت که ابرشهر در اینجا، چنانچه معلوم است، همچون یک ایالت نام برده شده است نه به عنوان شهر. اگر به ایالت‌هایی که پیش و پس از ابرشهر نام برده شده‌اند بنگریم، موقعیت آن آشکار می‌شود و از این رو می‌توان گفت که در آن زمان بخش عمده خراسان بعدی را دربر می‌گرفت و از جنوب به کرمان، از جنوب شرقی به سیستان، از شرق به هرات، از شمال شرقی به مرو، و از شمال غربی به هیرکانیه محدود می‌شده است. حدود تقریبی ابرشهر با مراجعه به منابع کتبی نیز تأیید می‌شود. در این میان به‌ویژه می‌توان به تاریخ طبری استناد کرد که به لشکرکشی اردشیر یکم (۲۲۴-۲۴۰ م.)، پایه‌گذار دولت ساسانی به ایالت‌های شرقی ایران، یعنی سیستان، گرگان، ابرشهر، مرو و خوارزم اشاره می‌کند.^۲ در متون کتبی هم در ذکر ایالت‌های شمال شرق ایران، از پارت یاد نمی‌شود.

از آنجایی که سازمان اداری اوایل دوره ساسانی تفاوت چندانی با سازمان اداری اواخر دوره اشکانی نداشته است، از این رو می‌توان گمان کرد که موقعیت ذکر شده در کتیبه کعبه برای ابرشهر، یادگار تقسیمات اداری دوره اشکانی بوده باشد. از مدت‌ها پیش این احتمال داده شده که نام ابرشهر پس از استقرار طوایف آپرنی به ایالت پَرثَو داده شده و ساکنان تازه که نام پارتی را به خود گرفته بودند، در نواحی مرکزی و غربی ایران ساکن شده و آن‌جا را به نام خود پارت، یا به فارسی میانه پهلَو (Pahlav؛ صورت فارسی آن پَهله، صورت معرب آن فَهله و بَهله)^۳ نام‌گذاری کرده باشند.^۱ اینکه سرزمین پارت در دوره

1. *Die dreisprachige Inschrift Šābuhr I. an der Ka'ba-i Zardušt (ŠKZ)*, pp. 23-24

2. Th. Nöldeke (1879), *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*, Leiden: Brill, p. 17.

3. *La Formation de La Langue Persane*, p. 50.

اشکانی به نواحی مرکزی فلات ایران کشیده شده بوده، از اشاره استرابو پیداست، که می‌نویسد در زمان وی پارت به نواحی غربی‌تر گسترش یافته بود و مرکز آن در آن زمان هکاتومپیلوس بود.^۲ انتقال تدریجی دربار و پایتخت پارتیان از نسا (Nisa)، یا مهردادکرت و Mithradatkert، نزدیک عشق‌آباد کنونی) به اساک (Assac، نزدیک قوچان کنونی)، دارا (Dara)، هکاتومپیلوس (Hecatompylos، احتمالاً شهر قومس کنونی نزدیک دامغان) و ری، گواهی تاریخی دیگری است در این زمینه. هرچند پارتیان سپس پایتخت خود را به تیسفون در ساحل چپ رود دجله بردند، ولی سکونت‌گاه‌های خاندان‌های پارتی در فلات ایران باقی ماندند، مانند ری که مقر خاندان مهران بود.^۳ بنابراین، شواهد دوره اشکانی نشان می‌دهند که ابرشهر ناحیه‌ای در شمال شرقی ایران بود و پارت در همان زمان از شمال شرقی به نواحی مرکزی فلات ایران کشیده شده بود. براساس منابع اوایل دوره ساسانی، پارت در این زمان فقط شامل نواحی مرکزی ایران بود و جدا از ابرشهر که ایالتی در شمال شرق ایران بود به شمار می‌رفت.

شکل‌گیری ایالت خراسان

تقسیمات کشوری ایران در ضمن اصلاحات اداری و مالی خسرو یکم (۵۳۱-۵۷۹ م.) دگرگونی اساسی یافت و نظام نوینی جایگزین آن شد. در این زمان همچنین تاریخ ایران تا آن روزگار در *خدا/ینامه* به زبان فارسی میانه به نگارش درآمد و سپس در زمان خسرو دوم بازنگاری شد. از آنجایی که برگردان‌های این کتاب به عربی و فارسی در سده‌های نخستین اسلامی در دست بود و منبع عمده مورخان در شرح تاریخ ایران پیش از اسلام قرار

1. Ch. Brunner (1983), "Geographical and Administrative Divisions: Settlements and Economy", in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge: Cambridge University Press, p. 174.

2. Strabo (1928), *The Geography*, tr. H. L. Jones, vol. 5, London and Cambridge, Mass.: Harvard University Press, pp. 271, 273.

۳. با این همه، بررسی سکونت‌گاه‌های خاندان‌های پارتی، کمکی به تعیین موقعیت ایالت پارت نمی‌کنند، چه هریک در گوشه‌ای از ایران استقرار داشتند. این امر درباره محل پیدا شدن سکه‌ها و کتیبه‌ها و دیگر ماندگارهای پارتیان نیز صادق است.

گرفت، از این رو، امروزه اطلاعات روشنی از تقسیمات جدید اداری ایران از زمان خسرو به بعد را در دست داریم.

معروف‌ترین گزارش را طبری^۱ که از انتخاب چهار سپاهبد برای چهار ناحیه ایران به دست خسرو یکم سخن می‌گوید، به دست داده است. در شماری از منابع^۲ از تقسیم کشور به چهار بخش و انتخاب چهار سپاهبد برای هر یک به دست خسرو یکم به روشنی یاد شده و نواحی هر بخش نیز نام برده شده‌اند. یعقوبی^۳ و ابن خردادبه^۴ افزون بر ذکر بخش‌ها و سپاهبدان چهار گانه، کامل‌ترین توضیح را درباره چهار بخش کشور ارائه کرده‌اند. رساله شهرستانی‌های ایرانشهر^۵ و جغرافیای موسی خورنی^۶ هم نواحی بخش‌های چهارگانه را کم و بیش نام برده‌اند، در صورتی که گزارش شطرنج^۷، بندهشن^۸، ابن رسته^۹ و مسعودی^{۱۰} تنها به نام بردن آن چهار بخش بسنده کرده‌اند. در تاریخ سیستان^{۱۱} و مفاتیح العلوم^{۱۲} خوارزمی

1. *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*, p. 155

۲. ثعالبی (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی*. ترجمه محمد فضائلی. ج ۱. تهران: نشر نقره. صص ۳۹۴-۳۹۳؛ *تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم* (۱۳۷۲). به کوشش رضا انزابی‌نژاد و یحیی کلانتری. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی. صص ۲۷۵-۱۷۴؛ *نهایة الأرب فی أخبار الفرس و العرب* (۱۳۷۵). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ص ۳۰۳؛ *الاخبار الطوال*. ۱۹۶۹. ص ۶۷؛ فردوسی (۱۹۷۰). *شاهنامه*. ج ۸، به کوشش ر. علی‌یف. مسکو: اداره انتشارات دانش. ص ۵۶.
۳. *یعقوبی* (۱۸۸۳). *تاریخ*، به کوشش هوتسما. لیدن: بریل. صص ۲۱۱-۲۱۰.
۴. *المسالك و الممالک*، صص ۱۰۵-۴۷.

5. T. Daryaee (2002), *Šahrestānīhā ī Ērānšahr: A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History*, Costa Mesa: Mazda Publishers, pp. 13-16, 22-23.

6. J. Marquart (1901), *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, Berlin: Weidmannsche Buchhandlung, pp. 37-39.

7. T. Daryaee (2010), *On the Explanation of Chess and Backgammon: Abar Wīzārīšn ī Čatrang ud Nihišn Nēw-Ardaxšīr*, Beverly Hills: Afshar Publishing, pp. 25, 31.

8. F. Pakzad (2005), *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, vol. 1, Tehran: Centre for the Great Islamic Encyclopaedia, pp. 139, 144, 146, 343.

۹. ابن رسته (۱۸۹۲). *الاعلاق النفیسه*، به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل. ۱۸۹۲. ص ۱۰۳.

۱۰. مسعودی (۱۸۹۴). *التنبیه و الاشراف*، به کوشش میخائیل یان دخویه، لیدن: بریل. ص ۹۴.

۱۱. *تاریخ سیستان* (۱۳۱۴). به کوشش محمدتقی بهار. تهران: کتابخانه زوار. صص ۲۴-۲۳.

۱۲. *مفاتیح العلوم*. ص ۱۱۶.

به روشنی از اصطلاحات پهلوی چهار بخش ایران، همچون چهار جهت اصلی یاد شده است.

پژوهندگان تاریخ ساسانی از دیرباز گزارش‌های این منابع را داده‌های دست اولی برای سیاست جدید خسرو برای مقابله با افزایش تهاجمات خارجی به ایران دانسته‌اند.^۱ با این همه، با کشف و انتشار منابع کتیبه‌ای بود که محققان دریافتند که در این منابع - دست اول - هیچ نشانی از این تقسیم‌بندی دیده نمی‌شود. این امر تا آنجا پیش رفت که اصالت و اعتبار منابع اسلامی مورد سؤال قرار گرفت و اطلاعات آن‌ها در این زمینه بیشتر اساطیری و ذهنی فرض شد.^۲ سرانجام انتشار اثر مهرهای سپهبدان چهار بخش شاهنشاهی ساسانی توسط ریکا گیزلین در ۲۰۰۱،^۳ این تردید را از میان برد و بدین سان اهمیت متون پهلوی، فارسی، عربی و ارمنی در این زمینه دوباره تأیید گردید.

با انتشار مهرهای سپهبدان ساسانی روشن شده است که شاهنشاهی ساسانی به طور قطع از نظر نظامی به چهار بخش (به پهلوی: کوست *kust*، به معنی سو)،^۴ هریک متشکل از چند ایالت تشکیل شده بود. این بخش‌ها یا کوست‌ها، که هریک ربع کشور را تشکیل می‌دادند، آن گونه که در اثر مهرهای ساسانی آمده،^۵ عبارت بودند از:

کوست شرق (*kust ī xwarāsān*)، در واقع ربع شمال شرقی، که شامل ایالت‌های پیشین این ناحیه می‌شد)، کوست غرب (*kust ī xwarwarān / xwarōfrān*)، در واقع ربع جنوب غربی، شامل ایالت‌های پیشین این ناحیه)، کوست جنوب (*kust ī nēmroz*)، در واقع ربع

1. *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*, p. 155, n. 2; A. Christensen (1944), *L'Iran sous les Sassanides*, 2nd ed., Copenhagen: Ejnar Munksgaard, pp. 370-371; V. G. Lukonin (1983), "Political, Social and Administrative Institutions, Taxes and Trade", in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge: Cambridge University Press, pp.731-732.

۲. برای نمونه، نک:

Ph. Gignoux (1984), "Les quatre régions administratives de l'Iran sassanide et la symbolique des nombres trois et quatre", *Annali dell'Istituto Universitario Orientale*, vol. 44, pp. 555-572.

3. R. Gyselen (2001), *The Four Generals of the Sasanian Empire: Some Sigillographic Evidence*, Rome: Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente, pp. 35-46.

4. *The Four Generals of the Sasanian Empire: Some Sigillographic Evidence*, pp. 13-14.

5. Ibid, pp. 35-45.

جنوب شرقی، شامل ایالتهای پیشین این ناحیه) و کوست شمال (*kust ī ādurbādagān*) در واقع ربع شمال غربی، شامل ایالت‌های پیشین این ناحیه). تقسیمات چهاربخشی ساسانی و نام بخش‌های چهارگانه، پس از برافتادن دولت ساسانی برجای نماند و ایالت‌های تشکیل دهنده آن‌ها دوباره در جغرافیای ایران پدیدار شدند، جز نام خراسان (*xwarāsān*) که پس از ساسانیان همچنان برای نامیدن بخش شمال شرقی ایران به عنوان یک ایالت جدید به کار برده شد.

در مدارک مَهرشناسی اواخر ساسانی از موقعیت و حدود و نواحی خراسان نشانی در دست نیست، ولی ایالت‌های شمال شرقی ایران که در کتیبه شاپور در کعبه زردشت آمده‌اند (مرو، هرات، ابرشهر، ...)، می‌بایست خراسان جدید را تشکیل داده باشند. آنچه این امر را تأیید می‌کند، نوشته‌های مورخان و جغرافی دانان دوره اسلامی است که آن گونه که خود گفته‌اند (و اگر هم نمی‌گفتند معلوم بود)، از منابع اواخر ساسانی استفاده کرده‌اند. بیشتر منابع اسلامی، نیشابور (مرکز ابرشهر)، مرو، هرات و بلخ را شهرهای عمده خراسان نوشته‌اند.^۱ در این میان، یعقوبی^۲ فهرست دقیق‌تری از شهرهای خراسان ساسانی را بدین سان ارائه کرده است:

«نیشابور، هرات، مرو، مروالرو، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، ایبورد، غرچستان، طوس، سرخس و گرگان».

این موقعیت با حدود خراسان که در جغرافیای منسوب به موسی خورنی آمده مطابقت دارد و برپایه آن خراسان ساسانی از گرگان و قومس تا بدخشان و طخارستان نزدیک رود جیحون و بامیان در هندوکش کشیده شده است.^۳ در این ناحیه، سند و پنجاب از دوره ساسانی کم‌وبیش مرز شرقی ایران و طبیعتاً مرز شرقی خراسان در اواخر دوره ساسانی شمرده می‌شد، البته به استثنای سیستان. سیستان در جنوب خراسان خود به کوست نیمروز

1. *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, p. 47; G. Le Strange (1905), *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 382.

۲. تاریخ، ص ۲۰۱.

3. *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, p. 47.

تعلق داشت.^۱ در غرب، کویر لوت و به طور دقیق دروازه‌های قزوین را - که جای آن را شاید بتوان در سر دره در ۸۷ کیلومتری شرق تهران امروزی تعیین کرد - می‌توان حد غربی خراسان دانست.^۲ مسلم است که ری و دماوند جزو خراسان نبوده‌اند، زیرا بیشتر نویسندگان دوره اسلامی این دو جا را جزو ربع شمال که گاه به نام یکی از ایالت‌های آن، آذربادگان می‌خواند برشمرده‌اند.^۳ از سوی شمال، بخش عمدهٔ سغد در آن سوی جیحون نیز بی‌گمان شامل خراسان می‌شد، چرا که بسیاری از منابع، شهرهای این سرزمین را در شمار شهرهای خراسان ذکر کرده‌اند.^۴ با این وصف روشن است که استان خراسان دورهٔ اسلامی در شمال شرق ایران، کم و بیش با کوست خراسان ساسانی قابل تطبیق است، ولی در منابع ساسانی در ذکر آن نواحی - چنان که پیش از این آمد - از پارت نامی برده نشده است.

نتیجه

موقعیت بسیاری از ایالت‌ها/نواحی ایران باستان کم و بیش شناخته شده است؛ ایالت‌های هم‌نام با شهر مرکزی خود، به ویژه از این جمله‌اند، همچون بلخ، هرات، کرمان. برخی دیگر چون پارس و ماد، به سبب اهمیت تاریخی یا فراوانی منابع تاریخی، جایگاه روشنی در جغرافیای تاریخی ایران دارند. هرچند از پارت نیز مانند پارس و ماد، به سبب نقش آن در رخدادهای تاریخی از دیرباز پیوسته در نوشته‌های تاریخی نام برده می‌شود، با این همه، برخلاف تصور رایج موقعیت جغرافیایی آن همواره در منابع به روشنی وصف نشده است. برداشت کنونی از این موقعیت در ایران باستان، که آن را در شمال شرق فلات ایران می‌داند، عمدتاً مبتنی بر نوشته‌های دورهٔ هخامنشی است، ولی بررسی منابع دوره‌های بعد این موقعیت را برای پارت تأیید نمی‌کند. برپایهٔ مدارک معدود و محدود دوره اشکانی، چنین پیداست که این ناحیه در این زمان به سمت غرب کشیده شده بود. منابع اوایل دوره

1. *Šahrestānīhā ī Ērānšahr*, pp. 19, 24.

2. A. D. H. Bivar (1983), "The Political History of Iran under the Arsacids", in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge: Cambridge University Press, p. 26 with references.

۳. برای نمونه: تاریخ، صص ۲۱۱-۲۱۰؛ تاریخ ثعالبی، صص ۳۹۴-۳۹۳؛

Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, pp. 37-39.

۴. تاریخ، ص ۲۰۱.

ساسانی که سیمای اواخر دوره اشکانی را نیز می‌نمایانند، قرار داشتن پارت را در نواحی مرکزی ایران کاملاً تأیید می‌کنند. منابع اواخر ساسانی / اوایل اسلامی، این سرزمین را حتی در نواحی غربی‌تر نشان می‌دهند. این موضوع، نشان از تحولی دارد که در موقعیت پارت در تاریخ ایران باستان روی داده است.

از آنچه آمد پیداست که موقعیت این سرزمین در دوره ساسانی غیر از آن است که تا پیش از این تصور می‌شد و این موضوع از این رو اهمیت دارد که موقعیت ایالت‌های دیگر و از جمله ایالت ابرشهر و کوست (و سپس ایالت خراسان به این نکته وابسته است. از آن‌جا که در یک ناحیه از ایران، دو ایالت نمی‌توانند وجود داشته باشند، از این رو، جایگاه روشن ایالت ابرشهر در شمال شرق ایران در منابع، پایگاه استواری است که برپایه آن می‌توان جای پارت را در آن زمان شناسایی کرد. از این رو در گفتگو از این ناحیه در این دوره از پارت نمی‌توان سخن گفت، همچنین از خراسان. از آنجایی که خراسان از سده ششم م. همچون واحدی اداری به شمال شرق ایران اطلاق گردید، در اشاره به آن ناحیه پیش از این دوره، لازم است نام ایالات پیشین ذکر شود (ابرشهر، مرو، هرات، بلخ) نه خراسان.^۱ ذکر پارت همچون یکی از ایالات پیشین خراسان، می‌تواند به جابه‌جایی جغرافیایی رخدادهای تاریخی بینجامد. می‌دانیم که شرح رویدادهای تاریخی به روشن بودن زمینه جغرافیای آن‌ها وابسته است، ولی مدارک تاریخی، اغلب توصیف روشن یا کاملی از موقعیت مناطقی که ذکر می‌کنند به دست نمی‌دهند. نمونه‌ای از این مدارک، کتیبه ابنون، رئیس تشریفات دربار شاپور یکم است که درباره یورش رومیان به پارس و پارت سخن می‌گوید:

«... در سال سوم (پادشاهی) شاپور شاهنشاه، رومیان به پارس و پارت

آمدند...»^۲

۱. برای نمونه: «در میانه کشمکش با روم، هرمزد، برادر بهرام دوم که به فرمان‌روایی خراسان گماشته شده بود، سر به شورش برداشت»؛ نک:

K. Schippmann (1990), *Grundzüge der Geschichte des sasanidischen Reiches*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, p. 28.

2. M. Tavooosi and R. N. Frye (1989), "An Inscribed Capital Dating from the Time of Shapur I", *Bulletin of the Asia Institute*, N. S., vol. 3, pp. 25-38.

ارزیابی درست این نوشته، به روشن بودن جایگاه پارت در اوایل دوره ساسانی بستگی دارد. براساس آنچه در این مقاله گفته شد، آشکار است که منظور نویسنده در این جا، تاخت و تاز رومیان به نواحی شمال شرق ایران نبوده است.

منابع

- ابن خردادبه، ابوالقاسم عییدالله (۱۸۸۹). **کتاب المسالك و الممالک**. به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل.
- ابن رسته، ابوعلی محمد بن عمر (۱۸۹۲). **کتاب الاعلاق النقیسه**. به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل.
- ابن فقیه، احمد بن محمد الهمدانی (۱۸۸۵). **مختصر کتاب البلدان**. به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۵۳). **الفهرست**. به کوشش محمد رضا تجدد. تهران.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۸۷۹). **الآثار الباقیه**. به کوشش ادوارد زاخائو. لندن.
- **تاریخ سیستان** (۱۳۱۴). به کوشش محمدتقی بهار. تهران: کتابخانه زوار.
- **تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم** (۱۳۷۲). به کوشش رضا انزایی نژاد و یحیی کلانتری. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ثعالبی، ابو منصور (۱۳۶۸). **تاریخ ثعالبی**. ترجمه محمد فضائلی. ج ۱. تهران: نشر نقره.
- حمزه اصفهانی (۱۴۱۲). **التنبیه علی حدوث التصحیف**. به کوشش اسعد تلس. بیروت.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۸۹۵). **مفاتیح العلوم**. به کوشش فان فلوتن. لیدن: بریل.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۹۶۹). **الاکخبار الطوال**. به کوشش عبدالمنعم عامر. قاهره.

- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸). «اخبار تاریخی در آثار مانوی». **سایه‌های شکار شده، گزیده مقاله‌های فارسی**. تهران: نشر قطره. صص ۲۱۱-۱۳۳.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۰). **شاهنامه**. ج ۸. به کوشش ر. علی‌یف. مسکو: اداره انتشارات دانش.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۸۹۴). **التنبیه و الاشراف**. به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۹۰۶). **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**. به کوشش میخائیل یان دخویه. لیدن: بریل.
- **نهاية الأرب فی أخبار الفرس و العرب** (۱۳۷۵). به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- یاقوت، محمد بن احمد (۱۹۷۷). **معجم البلدان**، ج ۴. بیروت.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۸۸۳). **تاریخ**، به کوشش هوتسما. لیدن: بریل.
- Ammianus Marcellinus (1960), *Rerum gestarum libri*, tr. J. C. Rolfe, vol. 2, London and Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Bivar, A. D. H. (1983), "The Political History of Iran under the Arsacids", in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 866-909.
- Brunner, Ch. (1983), "Geographical and Administrative Divisions: Settlements and Economy", in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 747-777.
- Christensen, A. (1944), *L'Iran sous les Sassanides*, 2nd ed., Copenhagen: Ejnar Munksgaard.
- Dandamaev, M. A. (1989), *The Political History of the Achaemenid Empire*, Leiden: Brill.
- Daryaei, T. (2002), *Šahrestānīhā ī Ērānšahr: A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History*, Costa Mesa: Mazda Publishers.

- Daryaei, T. (2010), *On the Explanation of Chess and Backgammon: Abar Wīzārīšn ī Čatrang ud Nihišn Nēw-Ardaxšīr*, Beverly Hills: Afshar Publishing.
- Debevoise, N. C. (1938), *A Political History of Parthia*, Chicago: University of Chicago Press.
- Gignoux, Ph. (1984), “Les quatre régions administratives de l’Iran sassanide et la symbolique des nombres trois et quatre”, *Annali dell’Istituto Universitario Orientale*, vol. 44, pp. 555–572.
- Gignoux, Ph. (1991), *Les quatre inscriptions du mage Kirdēr*, Leuven: Peeters.
- Gyselen, R. (1989), *La géographie administrative de l’empire sassanide. Les témoignages de sigillographie*, Paris: Groupe pour l’étude de la civilisation du Moyen-Orient.
- Gyselen, R. (2001), *The Four Generals of the Sasanian Empire: Some Sigillographic Evidence*, Rome: Istituto Italiano per l’Africa e l’Oriente.
- Herodotus (1960), *Histories*, tr. A. D. Godley, vol. 2, London and Cambridge, Mass., Harvard University Press.
- Huyse, Ph. (1999), *Die dreisprachige Inschrift Šābuhr I. an der Ka’ba-i Zardušt (ŠKZ)*, vol. 1, London: School of Oriental and African Studies.
- Lazard, G. (1995), *La Formation de La Langue Persane*, Paris: Peeters.
- Le Strange, G. (1905), *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lukonin, V. G. (1983), “Political, Social and Administrative Institutions, Taxes and Trade”, in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 671-746.
- Marquart, J. (1901), *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac’i*, Berlin: Weidmannsche Buchhandlung.
- Nöldeke, Th. (1879), *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*, Leiden: Brill.

- Pakzad, F. (2005), *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, vol. 1, Tehran: Centre for the Great Islamic Encyclopaedia.
- Pourshariati, P. (2008), *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, London: I. B. Tauris.
- Schippmann, K. (1990), *Grundzüge der Geschichte des sasanidischen Reiches*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
- Schmitt, R. (1991), *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great: Old Persian Text*, London: School of Oriental and African Studies.
- Strabo (1928), *The Geography*, tr. H. L. Jones, vol. 5, London and Cambridge, Mass.: Harvard University Press
- Sundermann, W. (1989), "Parthisch", in Rüdiger Schmitt (ed.), *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, pp. 114-137.
- Tavoosi, M. and Frye, R. N. (1989), "An Inscribed Capital Dating from the Time of Shapur I", *Bulletin of the Asia Institute*, N. S., vol. 3, pp. 25-38.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

الگوها و مفاهیم تأثیر گذار در حوزه مناسباتی عصر صفوی با تکیه بر متن مکاتبات^۱

عبدالله متولی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۹

تاریخ تصویب: ۹۴/۶/۱۸

چکیده

صفویان در طول حکومت خود ناچار از ایجاد ارتباط با همسایگان بودند، ولی این پیوندها در اغلب مواقع به علت اختلافات سیاسی و مذهبی طرفین چشم انداز دوستانه‌ای نداشته است. آنان به منظور بقای سیاسی و دفاع از چارچوب جغرافیایی و رویکردهای مذهبی خود علاوه بر روش‌های نظامی، در عرصه دیپلماتیک نیز روش پویا و پرتحرکی را دنبال نمودند. نامه‌های متعددی که از این دوره برجای مانده است نشانگر فعال بودن عرصه‌های دیپلماتیک صفویان است. هدف این نوشتار دستیابی به برخی اصول و معیارهای کاربردی در مناسبات خارجی عصر صفویه با تکیه بر

۱. این مقاله بر گرفته از طرح پژوهشی با عنوان «نقش مذهب در مناسبات ایران و عثمانی در عصر صفویه» می‌باشد که به شماره ۹۴/۲۱۰۱ و با حمایت مالی دانشگاه اراک انجام شده است.
۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اراک؛ a-motevally@araku.ac.ir

متن مکاتبات سیاسی است. فرضیه تحقیق بر این دیدگاه استوار است که ظاهراً صفویان در تقابل و یا تعامل با همسایگان منطقه‌ای خود ضمن رعایت و تأکید بر برخی اصول ثابت، در مواردی از روشی تاکتیکی‌پندیر و منعطف نیز برخوردار بودند. ماحصل این پژوهش نشان می‌دهد که حکومت صفویه در عرصه دیپلماتیک سیاست پویا و تأثیرگذاری را در پیش گرفت. حجم نامه‌های ارسالی به مناطق مختلف مؤید این نگرش است. در عین حال تعمق در متن نامه‌ها حاکی از وجود گونه‌ای از رویکردهای پایدار و اصولی در مناسبات خارجی بوده است. ضمن اینکه متناسب با شرایط حاکم بر روابط طرفین، نوعی انعطاف در ادبیات سیاسی نامه‌ها به چشم می‌خورد که به نحوی تأمین منافع و مقاصد مورد نظر صفویان را نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: مکاتبات، مناسبات، حاکمیت، صفویه، نامه‌ها

مقدمه

دوره حکومت صفویان از ادوار نسبتاً طولانی استقرار حاکمیت سیاسی مستقل در قلمرو جغرافیایی ایران محسوب می‌شود. صفویان توانستند از سال ۹۰۷ تا ۱۱۳۵ قمری نظم نسبتاً پایداری را در عرصه‌های داخلی ایران برقرار نمایند. آن‌ها در طول این مدت موفق به ایجاد یک ساختار منظم در سازوکار اجرایی کشور شدند و با اعتنای بر این ساختار که متکی بر نهادهای مختلف شکل گرفت، حاکمیت خود را در تمامی قلمرو جغرافیایی ایران اعمال نمودند. پدیداری چنین ساختار سیاسی در داخل ایران باعث شد تا در ورای مناطق جغرافیایی مورد ادعای صفویان، مخالفان و مدعیان متعددی با نگرش چالشی و بعضاً با نگاهی تعامل‌آمیز با صفویان ستیز یا رفت و آمد را آغاز کنند. در حقیقت با مشخص شدن چهره واقعی سیاسی - مذهبی صفویان، تحولات و رویکردهای جدیدی فراروی بازیگران منطقه‌ای پدیدار شد.

به نظر می‌رسد اختلافات مذهبی و ادعاهای متفاوت جغرافیایی مهم‌ترین چالش‌های پیش روی صفویان با همسایگان شرقی و غربی بود. عثمانی‌ها به‌عنوان قدرتی جهانی در مناطق غربی و ازبکان در مناطق شرقی نزدیک‌ترین مدعیان همسایه صفویه تلقی می‌شدند. البته در این میان از همسایه دوردست‌تر یعنی تیموریان نیز نبایستی غفلت نمود. هر سه این حکومت‌ها از لحاظ نگره‌های مذهبی با صفویان در تقابل قرار داشتند. همچنین در خصوص مناطق مورد ادعای جغرافیایی نیز اختلافات عدیده‌ای بین آن‌ها وجود داشت. بنابراین صفویان ناچار بودند برای حفظ و حراست از قالب سیاسی که در جغرافیای ایران شکل داده بودند با مشکلات ریشه‌ای و طولانی‌مدت در رویارویی با این همسایگان دست و پنجه نرم کنند. آنچه رویدادهای تاریخی این دوره نشان می‌دهند بیانگر این نکته است که ماهیت این رویارویی در مواقعی به شکل جنگ و ستیز و در موارد دیگری به صورت مسالمت‌آمیز خود را بروز می‌داد، اما نکته مهم در مسیر این رویدادها درک این موضوع می‌باشد که شاهان صفوی به‌عنوان تصمیم‌گیرندگان اصلی در رأس ساختار حکومتی حتی در اوج اقتدار نیز امکان برخورد هم‌زمان با این سه قدرت را نداشتند. بنابراین به نظر می‌رسد در مواقع متعددی آنها ضمن تلاش برای بهره‌گیری از توان نظامی جهت حفظ و حراست از داشته‌های خود، از الگویی سیاسی نیز استفاده می‌کردند تا به این طریق از تبعات و هزینه‌های تحمیلی اقدامات نظامی کاسته و در عین حال طرف مقابل را نیز مجاب و متقاعد کنند تا از اقدامات نظامی اجتناب نمایند. بنابراین الگوی ارتباطی که در قالب اعزام سفیر و نامه‌های سیاسی شکل می‌گرفت یکی از راهکارهای اساسی برای رسیدن به این هدف و مقصود بود. با مراجعه به متن نامه‌های متعددی که از این دوره برجای مانده است می‌توان به این باور رسید که صفویان در عرصه مناسباتی از یک الگوی پرتحرک و تأثیرگذار بهره می‌گرفتند. در حقیقت می‌توان مدعی شد آن‌ها تلاش و تکاپوی خاصی را به کار می‌بردند تا با تکیه بر شیوه مکاتباتی بخش قابل توجهی از دیدگاه‌ها و نگرش‌های خود را به پیش ببرند. مجموعه نامه‌های برجای مانده از این دوران که توسط برخی نویسندگان و تلاشگران علمی متأخر جمع‌آوری و در قالب مجموعه‌ها و کتاب‌هایی انتشار یافته‌اند مرجع و مستند خوبی است که می‌توان با اتکا و بازخوانی متن آن‌ها بسیاری از

رویکردهای سیاسی و مذهبی عصر صفویه را دریافت. در حقیقت بایستی این گونه مدارک را نوعی سند جهت توصیف و تحلیل مناسبات منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای صفویان تلقی نمود. براساس همین نگرش، پژوهش حاضر از یک منظر و دیدگاه خاصی به سراغ این اسناد رفته است و تلاش می‌نماید تا با بررسی محتوایی بخش عمده‌ای از آن‌ها، برخی از خطوط فکری ثابت در مناسبات منطقه‌ای صفویان را به دست داده و در عین حال فراز و فرود تصمیم‌گیری‌های شاهان صفوی را در مقاطع مختلفی که با آن مواجه می‌شدند از خلال شکل و محتوای نامه‌ها روشن کند. در خصوص پیشینه پژوهش لازم به ذکر است که به دلیل زاویه نگرش خاصی که این نوشتار دارد تاکنون تحقیق جدی انتشار نیافته است.

نقش و اهمیت دیپلماسی در مناسبات خارجی

هرچند تحولات عرصه جهانی از حیث شکل و محتوا با دگرگونی‌های پیشین جوامع انسانی در عرصه ارتباطی تفاوت‌های اساسی به خود دیده است و مناسبات بین دولت‌ها و نوع ارتباطات در عرصه بین‌المللی دارای پیچیدگی‌ها و راز و رمزهای متعددی گردیده است، اما بایستی به این نکته نیز اذعان داشت که جوامع انسانی پیشین، ورای اینکه در عرصه مناسباتی خود در سایه برخی اصطلاحات و واژه‌های تازه‌ساز به تعریف از نوع ارتباطات خود پردازند، با اشکالی ساده‌تر سعی در تأمین منافع و پیشبرد مقاصد خود در نظام منطقه‌ای و حتی جهانی داشتند. این فرایند از یک طرف به فقدان وسایل ارتباط جمعی و محدود بودن مناسبات بین اقوام و ملل مختلف بازمی‌گشت و از سوی دیگر ناشی از تمرکز بیشتر افراد صاحب‌نظر به ارائه طرق مملکتداری به شهریاران و کشورداران بود. به همین دلیل در عرصه ارائه دیدگاه و توصیه در خصوص مناسبات بین دولت‌ها یا به اصطلاح امروزی تحلیل روابط بین‌المللی ورودی نمی‌یافتند (عامری، ۱۳۷۷: ۲۸).

به‌رغم این محدودیت‌ها و یا عدم علم کافی به ماهیت موضوع دیپلماسی جهانی به شکل امروزی، به نظر می‌رسد آن‌ها در حد لزوم به تأثیر دیپلماسی فعال در وصول به برخی مقاصد مستقیم و یا غیر آن آگاهی داشتند. اگر به توصیف یکی از نویسندگان علم سیاست از فرایند بحث مناسباتی توجه کنیم شاید بتوان کاربرد همین شیوه جدید را با

اندکی اغماض در دوره‌های قبلی تجربه نمود. براساس گفته قوام: «دولت‌ها از طریق دیپلماسی با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و وارد فرایند چانه‌زنی می‌شوند، یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند و بالاخره اختلافات خویش را حل و فصل می‌کنند. بدین ترتیب کار اصلی دیپلماسی مذاکره، بحث، اقناع، تحیب و تهدید براساس شناخت منافع مشترک و حوزه‌های اختلاف و تعارض میان گروه‌های ذینفع است» (قوام، ۱۳۸۹: ۳۷۵). در مطالعه شیوه‌های عملیاتی تنظیم مناسبات در حکومت‌های پیشین نیز به وضوح می‌توان رعایت همین الگو را با اندکی دگرگونی دریافت. این تلاش‌ها در قالب نگارش مکرر نامه‌ها و بازگذاشتن باب گفتگو از طریق مکاتبات متعدد قابل دستیابی است. هرچند در بسیاری از موارد عنوانی به نام وزیر خارجه و سازوکاری به نام وزارت خارجه به منظور تأمین این هدف وجود نداشت اما شخص شاه در اکثر مواقع به عنوان نماد اصلی سیاستگذاری خارجی با انتخاب فرستادگان و با بیان مطالبی شفاهی و به طور خاص نامه‌های مکتوب اهداف اصلی خود را دنبال می‌نمود. این اهداف می‌توانست جنبه‌های دوستانه و یا مضامین تهدیدی و خصمانه را دنبال نماید و یا اینکه فرایند تبلیغاتی و یا تغییر رویکرد در طرف مقابل را پیگیری کند. با این توصیف می‌توان اذعان داشت در دوره‌ای که هنوز وسایل ارتباط جمعی و سایر عوامل فنی برای کوتاه کردن مسیر بین حکومت‌ها شکل نگرفته بودند، دولت‌ها و ملت‌ها برای دستیابی به مقاصد مختلف خود بی‌نیاز از ارتباط و گفتگو نبودند و آنچه در کنار رفت و آمدهای کند و طولانی مدت فرستادگان طرف‌های مورد نظر می‌توانست وظایف دیپلماتیک را عهده‌دار شده و مضامین و مقاصد حکومت‌ها را به طرف مقابل انتقال دهد، متن نامه‌ها و نوشته‌هایی بود که به همراه سفرا ارسال شده و به نوعی تنظیم‌کننده نوع و شکل مناسبات طرفین بود. به لحاظ همین اهمیت است که این پژوهش نیز به منظور بررسی جلوه‌هایی از رویکردهای برون‌مرزی صفویان متن نامه‌های ارسالی به برخی کشورهای همسایه را به عنوان معیار تصمیمات و برنامه‌های دیپلماتیک آن‌ها مورد توجه قرار داده است.

ضرورت و اهمیت مکاتبات در شکل‌گیری و نوع مناسبات عصر صفویه

حجم بالا و انبوهی نامه‌های موجود از این دوره در حقیقت بیانگر تلاش و تکاپوی صفویان برای پیگیری مقاصد برون‌مرزی خود بوده است. ملاحظه متن این نامه‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها به ضرورت این مهم در تأمین مقاصدشان آگاهی خوبی داشته‌اند. تأکید و تکراری که بر این موضوع در متن تعدادی از این نامه‌ها به چشم می‌خورد بیانگر درک این ضرورت است. در این موارد آن‌ها لزوم برقراری مناسبات دوستانه و حفظ شرایط مطلوب برای دو طرف را در تکرار ارسال این گونه مکتوبات دانسته‌اند (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/ ۳۷، ۳۲ و ۳/ ۱۷۸، ۱۵۶؛ نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۴۸۱، ۴۹۹). در کنار تکیه بر متن نامه‌ها به نظر می‌رسد بخشی از وظایف نیز به صورت شفاهی به فرستادگان محول می‌شد. در متن برخی از نامه‌ها به این نکته اشاره رفته که سفیر حامل برخی مطالب به صورت حضوری است. با این حال از محتوای این پیام‌های شفاهی جز در مواردی که به صورت کلی برخی منابع نکته‌ای را ذکر کرده‌اند، مطالب قابل توجهی در اختیار نیست. چنان‌که شاه عباس در نامه‌ای خطاب به عبدالمومن خان می‌نویسد: «... باقی حالات به تقریر رفعت پناه شعبان اوغلی ذوالقدر است که در محل کورنش عالی به سمع شریف خواهد رساند» (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۳/ ۲۳۲). در هر صورت متن آثار بازمانده را مبتنی بر رویکرد لحاظ‌شده در محتوای آن‌ها می‌توان در دو قالب مورد بررسی و تحلیل قرار داد. بخشی از آن‌ها نوع و شیوه برنامه‌های صفویان در دوره صلح و گونه دیگر الگوی مکاتباتی آن‌ها در موقعیت‌های جنگی و خصمانه را نشان می‌دهد. آنچه در نگرش کلی به این دو رویکرد قابل دستیابی است تاکتیک‌پذیری صفویان در عرف دیپلماتیک آن زمان را به خوبی نشان می‌دهد. یعنی تنظیم و تدوین نامه‌ها متناسب با شرایط داخلی و مواضع طرف مقابل از یک رویکرد خشک تهدیدآمیز تا یک موضع بسیار ملایم و کاملاً دوستانه تغییر جهت داده و بعضاً به تأمین مقاصد آن‌ها نیز کمک کرده است.

الف. موقعیت‌های عادی و غیربحرانی

با بررسی متن تعداد قابل توجهی از نامه‌های ارسالی این دوره می‌توان به این نکته واقف شد که صفویان به شرایط و مقتضیات زمان صلح آگاهی داشته‌اند. ادبیات کاربردی آن‌ها در متن نامه‌هایی که در شرایط صلح تنظیم شده‌اند نشان می‌دهد که تحت تأثیر چنین شرایطی ضمن توجه به اصول و مبانی مورد تأکید خود، به نوعی در پی کسب شرایط مطلوب از طریق تنظیم چنین نامه‌هایی بوده‌اند. به بیان دیگر، گونه‌ای از تنش‌زدایی را در متن چنین نامه‌هایی می‌توان دریافت. ارائه چهره‌ای صلح‌طلب از خود و دوری نمودن از هرگونه رفتار خشن، چشم‌انداز عمومی چنین نامه‌هایی را شکل می‌دهد (نوابی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/۳۲۱ و ۳/۸۶؛ نوابی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۸۲؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۳۲). اجتناب از هرگونه ادبیات و گفتار هنجارشکن و رعایت اسلوب‌های مورد پذیرش و باب طبع حریفان در متن این نامه‌ها خودنمایی می‌کند. کاربرد چنین شیوه‌ای به طور مشخص طرف مقابل را نیز به گونه‌ای خلع سلاح کرده و در مواقعی به تعدیل مواضع خصمانه وی منجر شده است. بر این مبنا به صورت طبیعی بایستی اذعان نمود که حجم قابل توجهی از نامه‌های این دوره در جهت کاهش تنش‌ها و به نوعی جلوگیری از رفتارهای خصمانه بوده است. یکی از مباحث پرکاربرد در متن این گونه نوشته‌ها استفاده وسیع و پر دامنه از القاب و صفت‌های پر زرق و برق برای طرف مقابل است. به نظر می‌رسد نویسنده وقت زیادی را مصروف داشته است تا بتواند انواع اسامی و القاب با وزن و قافیه را در متون دیگر جستجو نموده و آن‌ها را در توصیف ویژگی‌های حریف به کار گیرد. اغراق در این زمینه یکی از وجوه بارز چنین نامه‌هایی است که بعضاً می‌توان گفت اصل نامه تحت تأثیر چنین حواشی قرار گرفته است. نمونه‌های مکرری از این سبک نگارش را در دوره‌های مختلف شاهان صفوی می‌توان ذکر کرد (نوابی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۸۰-۲۸۱؛ نوابی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/۲۹-۳۶).

وجه دیگری که به عنوان یک معیار کلی در متن نامه‌های صلح‌جویانه لحاظ می‌شد، تعریف و تمجید از اعمال و اقدامات حکومتی بود که نامه به آن مقصد ارسال می‌شد. به نظر می‌رسد تکیه بر این جنبه نیز به‌عنوان یکی از اصول متداول دیپلماتیک مورد توجه

شاهان صفویه بوده است (Mitchell, 2009: 57). زیرا در متن بسیاری از نامه‌های ارسالی این موضوع خودنمایی می‌کند. در حقیقت پیگیری این روند حاکی از این نکته بود که صفویان از بازخوردهای مثبت چنین ادبیاتی آگاه بودند و می‌دانستند تداوم چنین روندی می‌تواند برخی از مشکلات آن‌ها را کاهش داده و در عین حال امکان دست‌یافتن به منافع قابل توجهی نیز در پیامد آن متصور بود. سیاست فعال دیپلماتیک شاه عباس در دوره‌ای که با عثمانی‌ها پیمان مصالحه بسته و لاجرم ایجاد هرگونه تنش و آشفتگی اوضاع به‌شدت حاکمیت صفویه را با مخاطرات جدی مواجه می‌نمود، حاکی از درک چنین شرایطی بوده است (پارسادوست، ۱۳۸۸: شاه عباس، ۴۴۳). شاه عباس که در یک وضعیت بغرنج و نامتعادل داخلی و خارجی تن به پذیرش صلح نامتوازن و تحقیرکننده با عثمانی‌ها داده بود به علت شرایط دشواری که با آن مواجه بود با انواع شگردهای دیپلماتیک درصدد بود ضمن حفظ مصالحه، برخی منافع احتمالی را نیز به دست آورد (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۶۵۰). در حقیقت او روابط خارجی خود را بنا به مصلحت ملی اداره می‌کرد و سیاست متهورانه او به منزله خدمت به مصالح کشور و مردمش بود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۳۱۵). تعدد نامه‌های ارسالی نشان می‌دهد که او درصدد بود از تمام ظرفیت‌های سیاسی بهره‌جسته تا به گونه‌ای مجبور به دادن امتیازات بیشتر تحت فشارهای نظامی نباشد. قطعاً او به این نکته واقف و آگاه بود که عثمانی‌ها از ضعف داخلی ایران مطلع هستند. به همین دلیل هر حرکت بی‌جایی ممکن بود راه را برای تعرض آن‌ها مهیا نماید. گفتار اسکندر بیگ در خصوص پذیرش صلح با عثمانی و نگاه مخالفان به خوبی درایت شاه عباس را در این زمینه نشان می‌دهد. او عکس‌العمل عده‌ای به تصمیم شاه را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«... از مصالحه و مسامحه مذکور که پسندیده عقلای دانشور بود جمعی از جهلای نادان را که از خرد بهره نداشتند خار تعصب و تقلید دامنگیر گشته سخنان دور از کار می‌گفتند و نواب اشرف ... به شیوه پیران صاحب خرد عمل نموده گوش به سخنان ناهنجار اهل روزگار نفرمود و الحق از آنقدر مسامحه و مدارا فواید کلی به دین و دولت رسید» (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۶۳۹).

بنابراین شاه بدون آنکه موقعیت تضرع آمیزی به خود بگیرد سعی نمود در قالب رفتارها و گفتارهای سیاسی راه هرگونه تشمت بیشتر را مسدود نماید. ارسال نامه به سلطان عثمانی، وزرای عثمانی، مفتی اعظم و حتی مادر سلطان عثمانی یکی از راه‌هایی بود که شاه عباس آن را دنبال نمود (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱۵۳/۲، ۱۶۱، ۱۷۸، ۲۳۹). در کنار این تنوع‌بخشی به نامه‌ها، محتوای آن‌ها نیز حایز توجه بود. تأکید بر جایگاه برجسته سلطان عثمانی در جهان اسلام و تمجید از عملکرد جهادی او علیه کفار اروپایی از ویژگی‌های بارز بیشتر این نامه‌ها بود (همان: ۲۴۶/۲، ۱۱۳/۳). سعی و جهد شاه عباس در حفظ موقعیت مورد نظر به گونه‌ای بود که سلطان محمد سوم به فراست این ویژگی شاه عباس را دریافت و به آن اذعان نمود

«... جناب شہامت مآبتان از هنگام جلوس بر تخت سلطنت بیشتر از اجداد نیکو کارتان باب مراسلات را مفتوح نموده‌اید. بدین مناسبت از این طرف هم مواد مصادقت و وداد مضاعف و مقترحات دلخواهتان در پیشگاه اریکه خلافت قرین به انجاح مقرون گردیده است و به سرحدنشینان چنین سفارش شده است که از مواد مصالحه سر مویی تخلف نمایند» (همان: ۲/۳۰۰).

شاه عباس با تکیه بر چنین روشی نه تنها در تلاش بود تا پیش آمدن موقع مقتضی از بروز هرگونه جنگ ناخواسته‌ای جلوگیری نماید، بلکه در لفافه همین نامه‌ها بعضاً خواسته‌های خود را نیز مطرح می‌کرد که در مراحل مورد پذیرش عثمانی‌ها قرار می‌گرفت. از آن جمله رسیدگی به حرم امام علی (ع) در نجف را می‌توان ذکر کرد (همان: ۲/۲۰۷). در بررسی شیوه مناسباتی شاه عباس می‌توان به رویکرد فعال او در مواجهه با تیموریان هند نیز اشاره داشت. هرچند مناسبات با هند در این دوره درون‌مایه خصمانه‌ای نداشت اما در هر صورت در مواقعی با چالش‌های جدی همراه بود. مسئله قندهار یکی از جدی‌ترین گزینه‌ها برای تقابل طرفین بود اما شاه عباس با به کارگیری یک دیپلماسی فعال ضمن بازگرداندن این منطقه به قلمرو ایران، راه هرگونه تقابل و منازعه را نیز مسدود نمود. دستیابی به این مهم در سایه مکاتبات متعدد و با ادبیات ظریف سیاسی به کاررفته در متن نامه‌ها امکان‌پذیر شد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۲۶ و ۱۳۴). شاه سلیم که در

مقابل اقدام ناگهانی شاه عباس در تصرف قندهار دچار تشویش شده بود نامه نسبتاً تنیدی را به ایران فرستاد اما شاه عباس متناسب با شئون سلطنتی و بیانی محترمانه تلاش نمود خشم سلطان هند را کنترل نماید (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۳/ ۴۲۹). ارسال ۱۳ فقره نامه به سلطان سلیم (جهانگیر) پادشاه هند نشانگر پویایی اقدامات سیاسی شاه عباس در پیگیری مقاصد برون مرزی بوده است و می‌توان مدعی شد که ارسال پر دامنه همین نامه‌ها تأثیر بسزایی در این نکته داشت که شاه هم بر قندهار دست یافت و هم از بروز جنگ و رویارویی با تیموریان هند ممانعت نمود (همان: ۳/ ۳۹۱-۴۳۷ و هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۹۹).

ب. شرایط بحرانی و بروز چالش‌های سیاسی و نظامی

هر چند بهره‌گیری از نامه در شرایط صلح‌آمیز عنصر مهمی در ایجاد و تداوم مناسبات بین صفویه و سایر ممالک، به‌ویژه همسایگان، تلقی می‌شد اما به نظر می‌رسد در مواقعی که مناسبات از شکل معمولی خارج شده و جنبه‌های چالشی به خود می‌گرفت ارسال نامه و اجرای برنامه‌های دیپلماتیک به عنوان یک اصل همچنان مورد نظر بوده است. نامه‌های باقی‌مانده از مکاتبات صفویان با عثمانی‌ها و ازبکان که در شرایط خصمانه بین طرفین رد و بدل شده است، به‌خوبی حاکی از این نکته می‌باشد که در چنین شرایطی همچنان مسیر تبادلات دیپلماتیک باز بوده است و طرفین بر اساس فضای حاکم بر مناسبات دوطرفه متن نامه‌های خود را تنظیم می‌کردند. بررسی متن برخی از نامه‌های برجای‌مانده از چنین موقعیت‌هایی نشان می‌دهد که صفویان در تنظیم مناسبات خود از یک سیاست سیال و انعطاف‌پذیر بهره می‌بردند و در تبدیل موقعیت از شرایط صلح به جنگ با تأکید بیشتر بر اصول مورد نظر خود قابلیت‌های تاکتیکی را نیز لحاظ کرده و متناسب با شرایط جنگی ادبیات سیاسی نامه‌ها را دگرگون می‌کردند. نمونه این ادبیات سیاسی را می‌توان در پاسخ شاه اسماعیل به سلطان سلیم جستجو نمود. پس از آنکه سلطان سلیم عثمانی در دو نامه پیاپی با لحنی به دور از آداب دیپلماتیک شاه اسماعیل را مورد خطاب قرار داد، وی ضمن پرهیز از کاربرد الفاظ نامناسب به سلطان عثمانی یادآور می‌شود که: «... مکاتیب شریفه...

رسیده مضامین آن چون بر عداوت مشعر و منبی از جرأت و جلادت بود از آن حظ بردم لکن مبدأ و منشأ آن ندانستم.» و در پایان نامه یادآور می‌شود که «... چون کار به جنگ انجامد تأخیر و تراخی را جایز ندارند» (نوایی، ۱۳۴۷: شاه اسماعیل، ۱۶۸-۱۶۹). هر چند در متن این گونه نامه‌ها مباحث و مسائل گوناگونی مطرح می‌شد اما به نظر می‌رسد برخی اهداف در پیامد کلی نامه‌ها از وضوح بیشتری برخوردار بود.

یکی از مهم‌ترین نکات حائز اهمیت در این زمینه تلاش در جهت ممانعت از بروز جنگ و ورود به درگیری بود. هر چند در مواقعی دشمن تهاجم خود را آغاز کرده بود اما به نظر می‌رسد تلاش‌هایی توسط صفویان صورت گرفته است که با شیوه‌های مسالمت‌آمیز دشمنان را از دنبال کردن اعمال خصمانه باز داشته و یا آن‌ها را متقاعد نمایند که یورش‌های خود را متوقف کرده و با گفتگو و مکاتبه مشکلات و مسائل پیش آمده را حل و فصل کنند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۹۱۹). تن دادن به این شیوه هر چند در دوره‌های مختلف حکومت صفوی قابل ردیابی است (پارسادوست، ۱۳۸۸: شاه عباس، ۳۲۴) اما به نظر می‌رسد تمرکز اصلی آن‌ها در بهره‌گیری از این شیوه بیشتر معطوف به زمانی بود که صفویان از لحاظ داخلی در شرایط و موقعیت مناسبی قرار نداشتند. به بیان دیگر، از بحران‌های داخلی در رنج بوده و نیروی منسجم و کافی برای رویارویی با دشمن در اختیار آن‌ها نبود. ظاهراً در چنین موقعیت‌هایی به علت آنکه دشمن بر مشکلات درونی حکومت صفویان اشراف کامل یافته بود، بنابراین تکاپوهای سیاسی صفویان چندان مقرون به نتیجه نبود و عملاً مانع و توقفگاهی برای آن‌ها تلقی نمی‌شد، مگر آنکه امتیازات قابل توجهی به دشمنان واگذار می‌شد. نمونه شاخص آن را می‌توان در دوره سلطان محمد خداپسند جستجو نمود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۴۵). زمانی که عثمانی‌ها به خوبی از موقعیت بحرانی در ساختار حکومت صفویه آگاهی یافتند، به رغم وجود پیمان صلح آماسیه به راحتی آن را زیر پا گذاشته و قلمرو ایران را مورد تهاجم قرار دادند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۷۵). نامه‌های بازمانده از سلطان محمد خداپسند که خطاب به عثمانی‌ها تنظیم شده، حاکی از تلاش سیاسی شاه صفوی برای متوقف کردن عثمانی‌ها بوده است اما به دلیل فقدان پشتوانه مستحکم داخلی در ورای رفتارهای سیاسی عملاً نتیجه‌ای حاصل نشد و

عثمانی‌ها مجاب و مجبور به عقب‌نشینی نشدند (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/ ۱۲۹-۱۶۳ و واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۶۲۵).

نکته حایز اهمیت دیگری که در این گونه‌نامه‌ها قابل دستیابی است، تلاش مضاعف صفویان در ایجاد جنگ روانی علیه دشمن و از طرف دیگر خنثی نمودن اقدامات تبلیغی-روانی آن‌هاست. این گونه تاکتیک تأثیرگذار تقریباً در تمامی نامه‌هایی که در شرایط جنگی تنظیم شده‌اند قابل ملاحظه و حایز توجه است. مراجعه به متن نامه‌های شاه تهماسب به عیید خان ازبک (نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۳۵-۴۳) و سلطان سلیمان به خوبی جنبه‌های روانی و تبلیغی این نامه‌ها را آشکار می‌نماید (همان: ۲۰۳-۲۳۷). تلاش فراگیر برای تسخیر فضای روحی و روانی دشمن تا حدودی با اتکا بر ادبیات نامه‌ها امکان‌پذیر بود و می‌توانست آن‌ها را دچار سردرگمی و ارباب نماید. این شیوه معمولاً دارای دو وجه سلبی و ایجابی بود. در مرحله ایجابی بیان ویژگی و خصلت‌های مثبت و حایز توجه خودی در تمامی عرصه‌ها مورد نظر بود، اعم از اینکه حاکمیت آن‌ها از مشروعیت دینی و عرفی برخوردار است و گونه‌ای از سلطنت عاریتی و غضبی نیست. همچنین تبار و اجداد آن‌ها از سلسله صحیح و ریشه‌داری برخوردار می‌باشند (همان: ۳۸ و نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/ ۲۲۴، ۳۹). در کنار این مختصات بعضاً قدرت، شجاعت و روحیه رزمندگی و سایر ویژگی‌های فردی مطلوب را برای شاه صفویه برمی‌شمردند (نوایی: ۱۳۵۰، شاه تهماسب، ۲۰۹ و نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/ ۲۱۹). از طرف دیگر در نقطه مقابل، به تحقیر و تضعیف مبانی مشروعیتی دشمن توجه خاصی می‌شد. این روش هم در خصوص تبار سلطنتی و هم خاندانی و حتی دینی و مذهبی با تندترین ادبیات مورد توجه قرار می‌گرفت. از آن جمله می‌توان نمونه مکاتبات عیید خان ازبک با شاه تهماسب را ذکر کرد، جایی که خان ازبک سلامت نفس اجداد خود را به رخ شاه تهماسب می‌کشد و او در پاسخ یادآور می‌شود که آبا و اجداد وی: «... به اعتقادات لاطایل آلوده می‌باشند پس بدان استدلال و استناد نباید نمود» (نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۳۷). علاوه بر این، در ابعاد فردی نیز ناتوانی و ضعف سلطان و حاکم طرف مقابل نیز بخش دیگری از رویکرد نامه‌ها را شکل می‌داد. در جایی که شاه تهماسب در حالی که قوی‌ترین دشمن یعنی سلطان سلیمان عثمانی را در مقابل خود



داشت، از این نکته کوتاهی نکرد که او را به ضعف شخصیت متهم نماید و اینکه به جای حضور مستقیم در عرصه نبرد خود را در میان زره پوشان و سربازان پنهان ساخته است (همان: ۲۰۹) و یا جایی که شاه عباس مکرر در نامه‌های خود عبدالمؤمن خان ازبک را به جنگ تن به تن فراخوانده است. در یکی از این نامه‌ها خطاب به خان ازبک می‌نویسد:

«... برای جلوگیری از اتلاف خلق الله اولی آن است که در روز جنگ که صف‌ها راست شود نواب همایون ما از صف لشکر خود و آن جلالت دستگاه از میان لشکر خود به میان معرکه درآمده با یکدیگر طرید و نبرد فرماییم.» (نوابی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/۲۱۸).

یکی دیگر از جلوه‌های بسیار بارزی که در متن نامه‌ها به خصوص در شرایط جنگی به چشم می‌خورد و گونه‌ای از جنگ روانی نیز می‌توان به آن اطلاق نمود، حمله و تخطئه باورهای مذهبی طرف مقابل بود. این ویژگی نیز همچنان در دو شکل سلبی و ایجابی خودنمایی می‌کرد. به علت آنکه صفویان با همسایگان خود در تضاد مذهبی بودند بنابراین به طور طبیعی به منظور خلع سلاح روانی آن‌ها با شدیدترین شکل ممکن در قالب استدلال و استناد به جنگ رقیب می‌رفتند تا ضمن خدشه‌دار کردن باورهای ایدئولوژیک آن‌ها حقانیت مذهبی خود را به اثبات برسانند (Mitchell, 2009, 36; نوابی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۳۶، ۳۸). متن بسیاری از نامه‌های این دوره مشحون از آیات و روایات و گفتارهای دینی است که در این زمینه برای معجز کردن دشمن مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

به نظر می‌رسد در راستای تداوم و گسترش جنگ روانی و به منظور مرعوب نمودن دشمن، بیان فضایل و توانمندی‌های سپاهیان خودی و در عین حال توضیح و تفسیر برخی پیروزی‌ها و کامیابی‌ها در مقابل سایر دشمنان به عنوان یک اصل در متن نامه‌ها رعایت می‌شد. تکیه بر این شیوه می‌توانست برخی توانمندی‌های صفویان را به رخ کشیده تا به عنوان یک عامل بازدارنده در جنگ از آن بهره ببرند (همان: ۲۰۵، ۲۱۰ و نوابی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۲/۲۸۷ و ۳/۳۷۰). این روش نه تنها در مواقع جنگ که بعضاً در برخی شرایط دوستانه نیز به منظور افزون‌سازی اقتدار شاهان صفویه مورد توجه بوده است.



اما نکته حایز توجه دیگری که به نظر می‌رسد سخت مورد توجه شاهان صفوی قرار داشته است و به عنوان یک اصل جنگ روانی از آن استفاده می‌شد، اغراق و افزون‌گویی در خصوص بسیاری از ویژگی‌ها و توانمندی‌های خودی بود. جایی که شاه اسماعیل در نامه‌ای خطاب به شیبک خان به نبرد با علاءالدوله ذوالقدر اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه با سپاه ۱۲ هزار نفری بر سپاه سیصد هزار نفری دشمن غلبه کرده است (mitcell, 2009, 36; نوایی، ۱۳۴۷: شاه اسماعیل، ۷۲ و عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۲۳۶، ۲۳۹). غلظت موارد مطرح‌شده در برخی از موارد، که به نظر می‌رسد شاهان صفویه در موقعیت ضعیفی قرار داشتند، بیشتر خودنمایی می‌کند که احتمالاً تأکید بر این روش می‌توانست نوعی پوشش بر عدم توانایی در عرصه‌های عملی و عینی بوده باشد (نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۰۵).

الگوها و مفاهیم کاربردی در مکاتبات

فراوانی و تکرار برخی مفاهیم و الگوها در بیشتر نامه‌های ارسال‌شده در این دوره می‌تواند این تلقی را در پیامد خود داشته باشد که این مفاهیم در زمره اصول و مبانی عمده در مباحث مناسباتی صفویان بوده‌اند. در حقیقت اعتنا به کاربرد خاص و پرمایه چنین مفاهیمی می‌تواند به طور ضمنی رویکردها و بن‌مایه‌های اصلی سیاست برون‌مرزی صفویان را بازنمایی کند. هرچند سبک و شیوه پرداختن به این مفاهیم متنوع و در عین حال کمیت کاربردی آنها در نامه‌ها یکسان و هم‌وزن نیست اما گستره به کارگیری و الزام به رعایت آن در بیشتر مواقع می‌تواند این گمان را تقویت نماید که صفویان به این گزاره‌ها به چشم اصولی بنیادی نظر داشته‌اند. نکته قابل توجه در این زمینه نگاه راهبردی صفویان به این مقوله‌ها بوده است. یعنی اینکه بعضاً چه در مواقع جنگ و چه در ایام صلح جلوه تاکتیک‌پذیر به این رویکردها نداده و یا حائز کمترین تغییر و دگرگونی بوده‌اند. در ادامه مبتنی بر حجم و ارزش کاربردی این مباحث برخی از آنها مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند.

الف. جایگاه و اهمیت باورهای مذهبی

در بررسی و ملاحظه بخش وسیعی از نامه‌های مناسباتی عصر صفویه یکی از الگوهای پرکاربرد و هدفمند، تأکید فراوان بر باورهای اسلامی و در پیامد آن اعتنای جدی به مفاهیم شیعی است. چون در اکثر نامه‌های ارسالی به انحاء مختلف می‌توان وجوهی از معانی و مفاهیم اسلامی - شیعی را در پیشانی متون یافت بایستی به این نکته اذعان نمود که صفویان به صورت هدفمند ضمن بیان این نکته که اسلام رکن اصلی قدرت و حاکمیت آن‌ها را شکل می‌بخشد، در پی تبیین جلوه‌های ایدئولوژی اصلی حکومت خود بوده‌اند. آشکار کردن نسبت معنوی خود با مذهب شیعه، یکی از ارکان اصلی متون ارسالی می‌باشد (Mitchell, 2009, 79). تعدد و تنوع مفاهیم کاربردی در این عرصه نشانگر باورمندی صفویان به مذهب شیعه بوده است. به نظر می‌رسد صفویان با اعمال این شیوه ضمن در نظر داشتن الگوهای تبلیغی مورد نظر جهت اشاعه دیدگاه‌ها و نگرش‌های جامعه شیعی، به نوعی در پی تثبیت یک اصل در نگرش‌های بنیادین خود نیز بوده‌اند. در حقیقت نگاه آنان به مسئله شیعه شکل عرضی و مقطعی نداشته است بلکه بایستی آن را در زمره اصول اساسی و اصلی حاکمیت صفوی تلقی نمود. این اصل نه تنها به عنوان یک پایه مهم در اجرای سیاست داخلی صفویان محسوب می‌شد بلکه تأکید و تکرار آن در نامه‌های ارسالی گونه‌ای از ابلاغ پیام به مناطق و نواحی مورد نظر نیز بود که پیام صفویان را از این طریق دریافته و خود را با آن انطباق دهند. چنان که شاه اسماعیل در یکی از نامه‌های خود خطاب به بایزید می‌نویسد:

«...والعجب که آبا و اجداد سلطنت نژاد علی الاعتقاد انارالله برهانهم بر همین عقیده منجیه (شیعه) و طریقه مهدیه بوده‌اند و اگر حاشا در حقیقت آن مذهب شائبه ریبی به خاطر گذرد هر که از علمای وثیق و فضیلتی صاحب تحقیق که تعیین فرموده بفرستند به دلایل عقلی و نقلی بر او اثبات مدعی... خواهد شد.» (نوابی، ۱۳۴۷: شاه اسماعیل، ۴۸).

در حقیقت قبولاندن این اصل به دشمنان و رقبا و همسایگان یک هدف تلقی می‌شد تا در کنار پذیرش قدرت صفویان به عنوان یک حاکمیت مستقل، جلوه مذهبی آنان را نیز به

عنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر در مناسبات سیاسی دریابند و الگوها و مبانی مناسباتی خود را با آن همراه نمایند (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱۰۲/۱). شاید یکی از مصداق‌های بارز این رفتار و گفتار را بتوان در بخشی از نامه شاه تهماسب که در آستانه انعقاد پیمان صلح آماسیه خطاب به سلطان سلیمان نوشته شده است به خوبی دریافت (Mitchell, 2009, 82). در این نامه دوری و فاصله گرفتن از آستان‌های مقدس ائمه را برای شاهان صفوی و عدم اجرای وظایف بندگی نسبت به آن امامان را این گونه توصیف می‌کند:

«... مثلاً اگر یکی از وزرای شما سگ شکاری شما را بی‌اذن براند البته می‌پرسید که فلان سگ چه شد و از درگاه من که راند. گویند فلان ملازم، شما را خوش نمی‌آید و بر او غضب می‌کنید. ما سگ و غلام چهارده معصومیم و این را شرف روزگار خود می‌دانیم و غلامی ایشان را از سلطنت روی زمین بهتر می‌دانیم. غلامی ایشان دولت باقی است و سلطنت دنیا فانی» (نویسی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۹۶).

فراوانی و تنوع مضامین دینی و مذهبی مورد تأکید و توجه صفویان وسیع و پدیده‌مانند است. در کاربرد مفاهیم دینی و مذهبی قالب‌های به کاررفته در چارچوب‌های آیات، روایات و شعر و نثر می‌باشد (Mitchell, 2009, 3). آنچه در بررسی قالب‌های خاص دینی به کار گرفته شده بعضاً آیات و گفتارهایی در جهت تکریم و بزرگ‌داشت مقام و منزلت رسول گرامی اسلام است که به نظر می‌رسد با این ادبیات در پی آن بودند تا عمق وابستگی و دلدادگی خود به دین اسلام و رسول مکرم اسلام را به رخ حریف بکشند (نویسی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۸۱/۳). هرچند به نظر می‌رسد در مواردی نیز به صورت هدفمند عملاً آیات و روایات و گفتارهایی در خصوص پیامبر به کار گرفته می‌شد که به نوعی با مقاصد و مفاهیم مورد نظر در محتوای نامه‌های ارسالی همخوانی داشته و حکم مستندات دینی برای ابرام و تأکید بر خواسته‌ها و دیدگاه‌های لحاظ‌شده در نامه بوده باشد (همان: ۱۹۴/۲-۲۰۸). در حقیقت موضوعات دینی به صورت هدفدار گونه‌ای از پشتوانه معنوی و دینی برای محتویات نامه بود (Mitchell, 2009, 37).

اما به موازات رعایت این شیوه معناگرا در نامه‌ها، آنچه جلوه و چشم‌انداز درخشنده‌تر و پرمعناتری داشت و با دقت و ظرافت بیشتر لحاظ می‌شد، در نظر گرفتن باورهای مذهبی و میزان اعتماد و اعتقاد صفویان به داده‌های مختلف مذهبی بود که البته این داده‌ها در متن بخش قابل توجهی از نامه‌ها نشان‌دادن یکی از ارکان اصلی حاکمیت صفویان تلقی می‌شد. به نظر می‌رسد اعمال و بهره‌مندی از شعائر شیعه در مکتوبات با چارچوب و قالب‌های معینی انجام می‌شد. در حقیقت آن‌ها گونه‌ای از ادبیات استنادی و اقناعی را مورد نظر داشتند. بررسی شکل و ماهیت پرکاربرد این شعائر به خوبی انتظام فکری نویسندگان را آشکار می‌سازد. در بررسی شکلی این الگوها و مفاهیم می‌توان به آیات پرکاربرد و مورد تأکید به عنوان یک اصل مهم دست یافت. آیاتی که با تکیه بر تفاسیر شیعه و بعضاً اهل سنت رویکرد و خطاب مستقیم و یا مفهومی آن‌ها با خاندان پیامبر و ائمه را نشان می‌داد. این آیات به شکل مکرر در بیشتر نامه‌ها قابل حصول و دستیابی است. از آن جمله می‌توان به آیه ۶۷ سوره مائده اشاره نمود که در تفاسیر شیعه به حقانیت ائمه تأکید دارد و تعداد قابل توجهی از نامه‌ها به آن استناد جسته‌اند (نوایی، ۱۳۵۰، شاه تهماسب: ۲۱۹) و البته در مواردی تفاسیر اهل سنت نیز این وجه را مورد توجه قرار داده‌اند (کاشانی، ۱۳۴۴: ۲۷۳/۳ و حسکانی، ۱۳۸۱: ۱۰۵-۱۱۰).

در عرصه روایات نیز صفویان به شکل مستمر از مهم‌ترین روایات مورد قبول در نزد شیعیان و حتی اهل سنت بهره جسته‌اند. شاید بتوان گفت بیشترین کاربرد مربوط به حدیث معروف «من کنت مولا فهذا علی مولا» باشد (نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۴۲، ۲۲۰، ۴۶۱ و نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۸۲/۳). در ادامه استفاده وسیع از آیات و روایات به صورت تکمیلی اشعار متناسب و گفتارهای مکمل با مضامین شیعی نیز به وفور در متن نامه‌ها به چشم می‌خورد (نوایی، ۱۳۴۷: شاه اسماعیل، ۷۲ و نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۶۱، ۲۲۷، ۲۷۹ و نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/ ۱۹۰ و عالم آرای شاه اسماعیل: ۳۱۰).

با این اوصاف بایستی اذعان نمود که یکی از محورهای کلیدی و ظاهراً غیر قابل عدول در مناسبات سیاسی صفویان، تأکید بر مذهب شیعه به عنوان یک اصل بوده است و به

گونه‌ای این شعار برای صفویان جنبه راهبردی به خود گرفته بود (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۷-۱۲۶). چنان‌که شاه اسماعیل در متن یکی از نامه‌های خود می‌نویسد:

«... مقصد و غرض کلی از ارتکاب امور فانیه دنیوی و تمشیت احکام صوری غیر اشاعت احکام شیعه طاهره و اذاعت آثار فرقه ناجیه... نبوده و نیست» (نوایی، ۱۳۴۷: شاه اسماعیل، ۴۹).

با این حال با مراجعه به متن برخی از نامه‌ها می‌توان دریافت که اقبال صفویان در تمامی نامه‌ها به این شعار شکل یکسانی نداشته است. هرچند اصل موضوع در نگاه آن‌ها خدشه‌ناپذیر می‌نمود اما به نظر می‌رسد در تطابق با شرایط پیش آمده میزان غلظت شعایر را افزون ساخته و یا اینکه دامنه آن را با ظرافت به شکل ملایم و محدودتری ارایه می‌کردند. این نکته را می‌توان از حجم مطالبی که در نامه‌ها به این موضوع مهم اختصاص می‌دادند، دریافت. در حقیقت با جستجو در متن نامه‌ها می‌توان مواردی را یافت که چندین صفحه را با استنادات و مستدلالات مکرر در پی مجاب کردن حریف به دیدگاه‌های مذهبی خود است (نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۱۷-۲۳۷ و نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۱/ ۱۹۴-۲۰۸). اما در جایگاهی نیز می‌توان به مواردی اشاره نمود که تنها به شکل گذرا و در حد اشاره به یک گفتار کوتاه به موضوع علایق مذهبی اشاره نموده و عبور می‌کند (همان: ۳۱/۱). به نظر می‌رسد رعایت این نکته نه از باب سست شدن مبانی مذهبی و یا کوتاه آمدن در اصول مذهبی بوده، بلکه گونه‌ای رعایت شرایط سیاسی در آن لحاظ شده است.

ب. شأن و منزلت پادشاهی و تبار خاندانی

بدون تردید اعتبار و مشروعیت بسیاری از ساختارهای حکومتی پیشین به شخص شاه وابسته بود. در حقیقت تمامی سازوکارهایی که به نظام سیاسی و جامعه معنا و مفهوم می‌بخشید، موقعیت شخص شاه بود. به همین دلیل حفظ شأن و شوکت سلطنت مناسبات مهمی برای تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها تلقی می‌شد. این رویکرد هم از لحاظ داخلی معیار تلقی می‌شد و هم در سیاست برون‌مرزی مبنای مهمی در جهت نوع مناسبات در نظر گرفته می‌شد. مبتنی بر همین رویکرد بایستی اذعان داشت که به نوعی هویت سیاسی یک ساختار

سیاسی متصل به شخص شاه و نوع تفکر او بود و بر این اساس به عنوان یک اصل ضروری در تمامی گفتارها و نوشته‌ها و سایر مناسبات سیاسی و اجتماعی تأکید بر شأنیت ساختار سلطنتی مورد توجه و دقت قرار می‌گرفت. بر مبنای همین نگرش داخلی بایستی یادآور شد که در عرصه‌ی مناسباتی نیز جایگاه سلطنت به عنوان یک نقطه‌ی معیار و اصل بنیادین در بیشتر مکاتبات لحاظ شده و مورد تأکید قرار گرفته است. هر چند ادبیات و سبک کاربردی در نامه‌ها بعضاً جلوه‌ یکسان و برابری ندارند اما الزام به انحصار قدرت مطلق در نزد شاه و تأکید بر جایگاه، موقعیت و برخی ویژگی‌های شاه به شکل بارزی مورد تأکید و توجه قرار داشته است. در متن نامه‌ها تلاش شده است تا شأن والای شاه به طرف مقابل آشکار و مبرهن شود. با توجه به اینکه بیشتر نوشته‌های این دوره با ممالک اسلامی بوده است، لذا نویسندگان نیز در جهت ایجاد ادراکی از نقش شاه و حاکم در رأس ساختار حکومت اسلامی کوشیده‌اند و بعضاً جایگاه و مرتبت آن‌ها را به عنوان هادیان مردم پس از انبیا و ائمه مورد تأکید قرار داده‌اند (همان: ۱/۳۵، ۱۸۲). به نظر می‌رسد تأکید مکرر بر این اختصاصات بیشتر در جهت الزام طرف مقابل به تأیید مشروعیت شخص شاه بوده است تا با استدلال و استناد به این مشروعیت جنبه تقدس نیز یافته و عملاً راه هرگونه تخریب را توسط طرف مقابل مسدود نماید. چنانچه ویژگی‌های مورد نظر شاه توسط طرف مقابل مورد توجه قرار می‌گرفت جلوه‌ای از پذیرش حق حاکمیت بود. آن گونه که شاه تهماسب در پاسخ یکی از نامه‌های مسالمت‌آمیز سلطان سلیمان به خوبی این نکته را در پیشانی نامه آشکار می‌سازد:

«...حمدی مصفا از شائبه انقطاع و انتها شایسته پادشاه فلک بارگاهی است که ظلّ ظلیل رحمت و سایه بلند عطوفت و مرحمت بر سر سلاطین فلک تمکین و فرق خواقین معدلت آیین گسترانیده و ایشان را به مصدوقه حدیث السلطان العادل ظلّ الله برگزید» (نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۷۷).

به کارگیری انواع عناوین و صفت‌های ممتاز برای مقصدی که نامه ارسال می‌شد ضمن ایجاد انتظار متقابل، تلاش مستقیمی برای رسمیت‌بخشیدن به مقام و موقعیت سلطنتی توسط

حریف محسوب می‌شد. به نظر می‌رسد دنبال کردن این شیوه با توفیق نیز همراه بوده است زیرا در پاسخ‌های ارائه‌شده به نامه‌هایی از این دست، ادبیات مورد نظر در پذیرش و تمجید و تکریم از مقام سلطنت رعایت می‌شد (نوایی، ۱۳۴۷: شاه اسماعیل، ۵۵ و نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۳۳۰). با این حال به نظر می‌رسد در مواقع بروز بحران در مناسبات دوجانبه این رویکرد در نامه‌ها به شدت تحت تأثیر مناسبات خصمانه رنگ می‌بخت و ادبیاتی خشن و زننده جای آن را پر می‌کرد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۸۳). رقبا تمامی توان قلمی خود را به این نکته معطوف می‌کردند تا مشروعیت سلطنتی و حکومتی طرف مقابل را زیر سؤال ببرند (پارسادوست، ۱۳۸۱: شاه تهماسب، ۷۸). متن تعداد قابل توجهی از نامه‌ها با چنین درون‌مایه‌ای تنظیم شده و تا حد ممکن اعتبار حریف را لگد مال کرده‌اند (نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۱۳).

با این حال و به‌رغم تحولی که در مواقع جنگ در متن نامه‌ها ایجاد می‌شد، بایستی اذعان نمود تلاش سیاسی برای رعایت حرمت شاهانه و اعتبار دادن به جایگاه او بخشی از حق حاکمیت ملی تلقی می‌شد (سیوری، ۱۳۸۲: ۲۶۵) که الزاماً در تمامی مکاتبات دوره صفویه مورد توجه بود و برای آن‌ها جنبه راهبردی داشته است. حتی سلطان محمد که در برابر عثمانی‌ها در موقعیتی نامناسب قرار داشت پس از آنکه سلطان مراد مقام و جایگاه سلطنتی وی را مورد هدف قرار داد، وی در پاسخ لاجرم زبان به تهدید سلطان عثمانی گشود (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۶۱/۱).

البته در کنار پافشاری بر رعایت حریم سلطنتی بایستی به تبار و بنیاد خاندانی نیز توجه داد که به نظر می‌رسد میزان ارجاع و توجه به آن در مکاتبات چیزی کمتر از موقعیت سلطنتی نبوده است. تبار اصیل خاندانی و نسبت اجدادی، به‌ویژه در بحث سیادت سخت مورد توجه صفویان قرار داشت و الزاماً در برخی از نامه‌ها به یک پایه اصلی متن نامه‌ها تبدیل شده بود (نوایی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۱۳ و نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۳۹/۱ و حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱۰۴/۱). ظاهراً تبار خاندانی گونه‌ای از مشروعیت و قداست را برای صفویان به دنبال داشت و آنان نه تنها در عرصه داخلی بلکه در عرصه مناسباتی نیز همچنان با حساسیت سعی داشتند سلامت و صحت اجدادی و نسبی خود را به حریف بقبولانند. شاه

اسماعیل در یکی از نامه‌های خود به بایزید عثمانی اجداد و تبار خود را پیوسته به نام انبیا ذکر می‌کند:

«... همواره در اوقات متبرکه و ساعات مقدسه ارواح قدسیه انبیا و اولیا و اصفیا و خصوصاً بواطن فیض موطن حضرات ابا و اجداد استمداد می‌نماید و استدعای دوام خلافت ... آن حضرت می‌رود» (نویسی، ۱۳۴۷: شاه اسماعیل، ۵۵).

گو اینکه طرف مقابل نیز در مواقع بروز اختلافات به عنوان یکک ضد تبلیغ از آن بهره می‌جست و با طعن و سرزنش و تحقیر برخورد می‌کرد تا جایی که تبار صفویان را به درویشان نسبت داده یا الفاظی را به کار می‌گرفت که خشم و غضب شاهان صفوی را برانگیزد. البته این ادبیات سخیف در بیشتر مواقع توسط صفویان بی‌پاسخ نمی‌ماند و با قاطعیت جواب داده می‌شد (Mitchell, 2009, 83) چنان‌که شاه تهماسب در تقابل با نامه توهین‌آمیز سلطان سلیمان نوشت: «بر جمیع خواقین نامدار و سلاطین کامکار و بر همه عالمیان ظاهر است که آبا و اجداد تو به ناپاکی طینت و جهالت نسب منسوب‌اند و با غلام رومی و فرنگی سال‌های دراز جمع گشته‌اند و آن را ابتهاج دانسته‌اند» (نویسی، ۱۳۵۰: شاه تهماسب، ۲۱۳).

ج. سرزمین، حاکمیت سیاسی و حفظ حقوق مردم

در دنیای جدید اندیشمندان حوزه مناسبات بین‌الملل یکی از اصلی‌ترین اهداف سیاست خارجی هر کشوری را حفظ تمامیت ارضی و به تبع آن نگهبانی و صیانت از مرزها و اتباع خود می‌دانند (عامری، ۱۳۷۷: ۲۷۱). گرچه برخی عناوین و اصطلاحاتی که در حوزه روابط بین‌الملل به کار گرفته می‌شود ممکن است در متون پیشین دارای مشابه و معادل مستقیمی نباشد اما به نظر می‌رسد با اندکی اغماض بتوان مصداق‌های عینی آن‌ها را در عرصه عملیاتی حکومت‌های قبلی یافت و به این باور رسید که بخش عمده‌ای از عناوینی که امروزه در معرض نظریه‌پردازی صاحبان اندیشه سیاسی قرار می‌گیرد همان مفاهیم ابتدایی را به ذهن متبادر می‌کند که در دنیای قدیم جنبه اجرایی می‌یافت. تمامیت ارضی و یا منافع ملی از این جمله می‌باشد که در عرصه مناسباتی امروزی کاربرد فراوانی دارد.

بایستی به این نکته اعتراف نمود که حفظ قلمرو و دفاع از مناطق تحت تصرف و یا صیانت مملکت موروث (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۹۶) و... همان واژه‌هایی هستند که در ادبیات پیشین جریان داشته و مصداق مطلوب در مناسبات بین کشورها را با آن‌ها و نظایر آن تعریف می‌کردند. در حقیقت در دنیای آن زمان اصطلاحی تحت عنوان مصالح ملی وجود نداشت، اما مصالح امپراتور و کشور در زمینه سیاست خارجی برای دولتمردان و نویسندگان آن زمان ناشناخته نبود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۳۱۲).

با این مقدمه می‌توان اشاره داشت که در متن نامه‌هایی که در تمامی دوره صفویه با همسایگان و غیر آن رد و بدل شده است حفظ حریم مملکت و ساکنان این مناطق همیشه به‌عنوان یک الگوی پایدار مورد نظر قرار داشته است و به تأکید و تصریح در ایام تقابل و یا در مواقعی که مباحث صلح و آشتی در میان بوده است می‌توان مدل‌های متعددی از پافشاری صفویان بر این حق ارائه نمود. هرچند در بیشتر این دوران آنچه که تعیین‌کننده در خصوص منازعه سرزمینی بود میزان اقتدار و آمادگی نظامی محسوب می‌شد، اما بهره‌گیری از ظرفیت‌های سیاسی نیز به‌عنوان یک اصل برای حفظ حریم مملکت و دفاع از حقوق ساکنان این سرزمین مورد نظر بوده است (طاهری: ۳۳۱). مدل‌ها و الگوهای را در مکاتبات این دوره می‌توان یافت که حساسیت شاهان صفوی به قلمرو جغرافیایی و اعمال حق حاکمیت را بروز می‌دهد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۶۱۸). شاه عباس به سلطان سلیم پادشاه هند در خصوص قندهار می‌نویسد:

«... چون این نیازمند درگاه بی‌نیاز مقلد امور سلطنت شد به یمن توفیقات الهی و حسن توجه دوستان انتزاع جمیع ملک که به تصرف مخالفان بود، نموده» (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۳/ ۴۱۸).

شاید در نامه‌های متعددی که بین شاه عباس و ازبکان رد و بدل شده و همچنین در مکاتبات او با عثمانی‌ها بتوان مصادیقی برای این مدعا یافت. در ادبیات نامه‌های تبادل‌شده بین شاه عباس و خوانین ازبک سرسختی و پایداری شاه صفوی را در حفظ حریم مملکتی به‌خوبی می‌توان دریافت. شاه عباس در موقعیتی به سلطنت رسید که کشور از لحاظ داخلی

گرفتار بحران پیچیده‌ای شده بود. ورود ازبکان به خراسان دامنه این نابسامانی را تشدید می‌کرد. تلاش ازبکان در این مقطع معطوف به این نکته بود تا شاید بتوانند خراسان را از قلمرو حکومتی صفویان جدا نمایند. این واقعیت را می‌توان از متن نامه‌های مکرر ازبکان دریافت. حتی در یکی از نامه‌های ارسالی عبدالؤمن خان به تصریح شاه عباس را خطاب قرار داد تا حریم جغرافیایی را بر سمنان قرار دهند، به گونه‌ای که عراق از آن صفویان باشد و خراسان از منطقه سمنان به حیطة ازبکان ملحق شود (همان: ۲۴۱/۱). تکرار این خواسته نشان از نگاه هدفمند آنان به منظور جداسازی خراسان بود (جنابدی، ۱۳۷۸: ۶۸۴). با این حال شاه عباس به‌رغم مشکلات داخلی در دو عرصه عملی و سیاسی میدان را به حریف و نهاد. متن نامه‌های متعدد شاه عباس به ازبکان نشان از صلابت رأی و استواری نظر برای تقابل با ایده‌های فزون‌خواهانه ازبکان دارد. شاه به تکرار سران ازبک را به تقابل رویارو فرا می‌خواند و آنان را از درپیش گرفتن راه فرار پرهیز می‌دهد. همچنین در کنار حضور عینی در خراسان به شدت با ایده طراحی شده آنان به مقابله می‌پردازد و تنها راه مصالحه را بازگشت ازبکان به درون ماوراءالنهر و دست کشیدن از خراسان می‌داند (نوابی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۲۱۴/۱، ۲۱۷، ۲۵۵). تأکید پیاپی شاه بر این دیدگاه حاکی از نگرش اصولی او به حراست از مرزهای جغرافیایی در مناطق شرق و شمال شرق بوده است که البته در نهایت نیز بر این مهم توفیق یافت. اسکندر بیگ به پاسخ شاه عباس به ازبکان اشاره کرده و می‌نویسد: «...به لطف الهی و ائتم و بر سر خراسان که ملک موروث صد ساله این دودمان است به قدر طاقت و توان تلاش می‌نماییم و دست از آن نمی‌داریم» (منشی، ۱۳۷۷: ۷۰۷/۲). در کنار تلاش سیاسی و نظامی برای حفظ قلمرو و اعمال حاکمیت، حساسیت نسبت به ساکنان و وابستگان به صفویان نیز از نگاه شاه عباس به دور نبوده است. جایی که ازبکان از شاه می‌خواهند دست از حمایت خاندان حاکم در خوارزم بکشند، شاه به سختی آنان را پاسخ داده و با ذکر سابقه مناسبات با خاندان خوارزم به ازبکان یادآور می‌شود که علاقه‌مندان به خاندان صفوی نیز در کنف حمایت سیاسی و نظامی آنان می‌باشند (نوابی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۲۱۳/۱ و افوشته‌ای نطنزی: ۴۱۸). در جای دیگری که ازبکان به

عکس‌العمل ترکمانان استرآباد اشاره دارند شاه به طور قاطع از حق حاکمیت ایران بر این منطقه دفاع می‌کند (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۳/۲۱۷).

اما توجه شاه عباس به مرزهای غربی کمتر از شرق نبوده است. هرچند قرارداد آغازین وی با عثمانی‌ها از سر ناچاری رقم خورده بود اما این ناگزیری مانع از این نبود که شاه از حقوق مردم و سرزمین خود دست بکشد. وی ضمن سنجش شرایط و اوضاعی که با آن مواجه بود تمام تلاش سیاسی خود را به کار گرفت تا مانع از خدشه‌دار شدن پیمان صلح شود. او در نامه‌های خود همچنان سلطان عثمانی را به رعایت حق حاکمیت ایران در مرزهای تعیین شده فرا می‌خواند. یکی از مهم‌ترین مواردی که شاه به نوعی سربلند از آن خارج شد به موضوع گیلان و خان احمد گیلانی بازمی‌گردد که به‌رغم خطیر بودن موضوع شاید بتوان مدعی شد که شاه عباس با اتکا بر قدرت دیپلماتیک و چانه‌زنی توانست بحران را با حفظ نظرات خود سپری نماید (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۶۷). مکاتبات خان احمد با سلطان مراد سوم و درخواست حمایت از وی موقعیت دشواری را برای ایران رقم زد. به‌خصوص که سلطان عثمانی نامه‌هایی را روانهٔ دربار شاه عباس نمود که در ضمن آن‌ها به صورتی آشکار حق حاکمیت گیلان را از آن عثمانی‌ها دانسته بود و شاه را نسبت به حفظ حقوق خاندانی خان احمد آگاهی داده بود (فلسفی، ۱۳۷۵: ۳/۱۰۳۹)، اما شاه عباس با آرامش خاطر و با ذکر پیشینهٔ موضوع به سلطان عثمانی یادآور شد که:

«حکام گیلان از قدیم نصب کرده و خراج‌دهندهٔ آبای عظام مخلص بوده‌اند و همیشه سکه و خطبهٔ ایشان که علامت پادشاهی و سلطنت است به نام آبای کرام مخلص بوده است» (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۲/۱۴۹).

و در جای دیگری ضمن بیان مقدماتی قانع‌کننده به سلطان مراد تأکید می‌کند:
«... الکای گیلان در یک روز، قزوین که مقر سلطنت مخلص حقیقی واقع شده هر گاه در مقام حمایت او درآیند و مخلص را از تنبیه او (خان احمد) ممنوع گردانند موجب یأس و ناامیدی از الطاف شاهنشاهی می‌گردد» (همان، ۲/۱۲۷).

در کنار حساسیت شاهان صفوی نسبت به حدود و ثغور مملکت، نکته دیگری که به گونه‌ای می‌توان آن را حق حاکمیت دانست، تلاش قلمی پیوسته‌ای است که در نامه‌ها به رعایت حق مردم و فراهم نمودن رفاه حال آنان شده است. این گفتارها که به اشکال مختلف در نامه‌ها تجلی یافته‌اند هم در مکاتبات دوستانه و صلح‌جویانه و هم در مواقع بحرانی و جنگی به عنوان یک اصل مورد تأکید بوده است. در بیشتر مواقع هدف اصلی شاهان و سلاطین را دستیابی به این مقصود دانسته‌اند. در حقیقت خداوند مکانت سلطنت را به این دلیل به شاهان واگذار نمود که امور خلق و رعیت را به بهترین وجهی برآورده نمایند. کاربرد مکرر عبارت کلکم راع و کلکم مسول عن رعیت نشان از این نکته بود که آنان در قبال رعایای خود موظف و مسئول هستند (خواند میر، ۱۳۷۰: ۱۷۱) و به منظور فراهم ساختن راه تجارت و زیارت آنان بایستی تلاش خود را متمرکز نمایند و راه جنگ و جدال را مسدود سازند. چنان که شاه عباس در یکی از نامه‌های خود خطاب به سلطان احمد می‌نویسد:

«... به فحوای کلکم راع و کلکم مسول عن رعیت هر آینه مقصد اصلی از امور جهانبانی مطلب کلی از قواعد کشورستانی آن است که کافه رعایا... از تاب آفتاب حوادث و محن فتن محفوظ و مأمون بوده باشند» (نوایی، ۱۳۶۶: شاه عباس، ۸۴/۳).

اصرار و پافشاری بر این دیدگاه و گنجاندن آن در متن بیشتر نامه‌ها نشان می‌دهد که یکی از رویکردهای اصلی صفویان در عرصه مناسباتی در کنار حراست از حدود و ثغور جغرافیایی حفظ حقوق ساکنان و تلاش برای برطرف کردن مشکلات آنان در این عرصه بوده است.

نتیجه

صفویان با ایجاد یک ساختار منسجم سیاسی در چارچوب جغرافیایی ایران و پایبندی به مذهب شیعه موقعیت خاصی را در شرایط آن زمان برای خود رقم زدند. حساسیت حکومت صفویان از این لحاظ حایز توجه بود که بنای سیاسی - مذهبی خود را در میان سه

قدرت سنی مذهب عثمانی‌ها، ازبکان و تیموریان هند برپا نمودند. این شرایط لاجرم الگوی خاصی را از حیث سیاسی و مذهبی فراروی صفویان قرار داد که آن‌ها برای دوام و بقای خود ناچار بودند به اشکال مختلف با آن رویارو شوند. به دلیل آنکه وجه غالب رویکرد این قدرت‌ها پیگیری اهداف نظامی و جغرافیایی بود لاجرم چشم‌انداز عمده مناسبات صفویان با این عناصر از درون مایه نظامی تبعیت می‌کرد و بخش قابل توجهی از برنامه‌ها معطوف به برخورد‌های نظامی بود. با این حال در جنب این چهره خشن و پرچالش عملیاتی، بایستی اذعان داشت که تمایلات و رویکردهای نرم‌افزاری و ارتباطی به‌عنوان یک الگوی مؤثر و جدی در دستور کار صفویان بود. آن‌ها که به تنهایی توان تقابل هم‌زمان و مستقیم با این قدرت‌ها را نداشتند، ضمن بهره‌گیری از توان نظامی خود برای حراست از داشته‌ها و همچنین وصول به مقاصد، تلاش پیوسته‌ای را نیز به کار گرفتند تا با رویکردهای سیاسی نیز بتوانند بخشی از مشکلات خود را حل نمایند. در حقیقت تمرکز بر ایجاد ارتباطات سیاسی از طریق اعزام سفیر و مبادله نامه دستورالعمل جدی برای آن‌ها تلقی می‌شد. مبتنی بر همین روند بایستی مدعی شد که حجم نسبتاً انبوه مکاتبات دوره صفویه نشان می‌دهد که آن‌ها به پیشبرد مقاصد خود از طرق دیپلماتیک باور داشته و از این روش به‌عنوان یک الگو و روند تقریباً در تمامی دوران حکومتی خود بهره می‌جستند. به همین دلیل می‌توان گفت متن نامه‌های ردوبدل‌شده بین صفویان و همسایگان‌شان، که در این نوشتار به‌عنوان معیار مورد توجه بوده‌اند، اسناد مناسب و مطلوبی است که از محتوای آن‌ها می‌توان به بسیاری از دقایق و تفکرات شاهان صفوی در عرصه مناسباتی دست یافت. آنچه از بررسی و ارزیابی بخشی از این نامه‌ها در این نوشتار حاصل گردید بیان این دو رویکرد عمده بود که در یک وجه آن تمرکز و توجه پیاپی آن‌ها به برخی گزاره‌ها را نشان می‌دهد. قطعاً خودنمایی بیشتر این عناصر به اشکال مختلف در نامه‌ها حاکی از رویکرد اصولی صفویان به این موارد بوده است. آنچه این نکته را موکد می‌سازد دریافت این مسئله می‌باشد که صفویان چه در ایام جنگ و چه در مواقع صلح این عناصر را در مکاتبات‌شان مورد توجه قرار داده‌اند. تأکید و تشریح مبانی مذهبی، برجسته‌ساختن اصول سلطنتی و جایگاه آن در ساختار حکومتی به همراه تأکید و پایداری بر حقوق جغرافیایی و حساسیت

نسبت به حقوق مردم تحت حکومت به عنوان چارچوب‌های نسبتاً پایدار در متن نامه‌ها خودنمایی می‌کند و این عناصر در خلال این نوشتار از متن نامه‌ها استخراج و به عنوان شالوده‌های اصلی در مناسبات خارجی صفویان مورد تبیین و تحلیل قرار گرفت. در کنار این نکات مفهومی، به این رویکرد اثرگذار نیز پرداخته شد که به رغم پایداری و تعصب صفویان بر عناصر کلیدی و اصولی در مناسبات برون‌مرزی، آن‌ها به اقتضای شرایط پیش آمده گونه‌ای سیاست تاکتیکی پذیرا نیز در فراروی خود لحاظ می‌کردند و بعضاً در مواقعی به شکل ظریفی ضمن اشاره به اصول اصلی، راه را برای ایجاد تعامل و گفتگوی متقابل با همسایگان فراهم می‌ساختند. بنابراین سیاست مناسباتی آن‌ها ضمن تأکید بر اصول در مواقع مقتضی از انعطاف‌پذیری نیز بهره می‌برد.

منابع

- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳) **تقاوه الآثار فی ذکر الاخیار**. چ دوم. تصحیح احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۸۸) **شاه عباس اول**. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ (۱۳۸۱) **شاه تهماسب اول**، چ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جنابدی، میرزا بیگ بن حسن (۱۳۷۸) **روضه الصفویه**. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- حسکانی، حاکم ابوالقاسم (۱۳۸۱) **سیمای امام علی ع در قرآن**. ترجمه یعقوب جعفری، تهران: اسوه.
- حسینی قمی، قاضی احمد (۱۳۸۳) **خلاصه التواریخ**. ۲ ج، چ دوم، تصحیح احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران.
- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰) **ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی**، تصحیح غلامرضا طباطبایی. تهران: موقوفات افشار.

- ریاض الاسلام (۱۳۷۳) **تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه**، مترجم محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیرکبیر.
- سیوری، راجر (۱۳۸۲) **تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی**. مترجم عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرام. تهران: امیرکبیر.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۳) **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمورتا تا مرگ شاه عباس**. چ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- **عالم آرای شاه اسماعیل** (۱۳۸۴) تصحیح اصغر منتظر صاحب. تهران، علمی و فرهنگی.
- عامری هوشنگ (۱۳۷۷) **اصول روابط بین الملل**. چ سوم. تهران: آگه.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۷۵) **زندگانی شاه عباس اول**. ج ۳. چ ششم. تهران: علمی.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۹) **روابط بین الملل نظریه‌ها و رویکردها**، تهران، سمت.
- منشی، اسکندریک (۱۳۷۷) **تاریخ عالم آرای عباسی**. ج ۳. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸) **جواهر الاخبار**، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- کاشانی، ملا فتح الله (۱۳۴۴) **تفسیر منهج الصادقین**، ج ۳. چ دوم. تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۴۷) **شاه اسماعیل، اسناد و مکاتبات تاریخی**. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۶۶) **شاه عباس**. مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی. ج ۳. چ دوم. تهران: زرین.
- _____ (۱۳۵۰) **شاه طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی**. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۲۱۵

- واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲) **خلد برین**. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: موقوفات افشار.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴) **تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم**. چ سوم. تهران: امیرکبیر.

- MITCHELL, P COLIN (2009) THE PRACTICE OF POLITICS IN SAFAVID IRAN: POWER, RELIGIN AND RHETORIC, NEW YORK, TAURIS.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

پیمان راهبردی معاویه و عمرو بن عاص

علی ناظمیان فرد^۱
یاسمین حاتم‌الابراهیمی^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۱

تاریخ تصویب: ۹۴/۸/۱۱

چکیده

صداور حکم عزل معاویه از استانداری شام، یکی از عمده‌ترین اقدامات امام علی (ع) در عرصه اصلاحات سیاسی بود که پیامدهای ناخواسته‌ای را به همراه آورد. معاویه که شام را اقطاع و تیول خود می‌دانست، نه تنها به رأی امام تمکین نکرد، که از بیعت با آن حضرت نیز خودداری ورزید. تمرّد او در برابر خلیفه مسلمین، روابط میان شام و عراق را تیره کرد. در چنین شرایطی، معاویه با اتخاذ کدام راهبرد توانست در برابر امام مقاومت کند و ورق را به سود خود برگرداند؟ یافته‌های این پژوهش که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی است، نشان می‌دهد که او به توصیه مشاوران خود، عمرو بن عاص را که یکی از داهیان عرب بود به خدمت گرفت تا از کاردانی و موقع‌شناسی او به سود

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)؛ nazemian@um.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ تشیع؛ a.yasmeen98@yahoo.com

خود بهره‌برداری کند. پیمان راهبردی که میان آنها در بیت‌المقدس منعقد شد، حاکی از یک معاملهٔ سیاسی بود که طی آن عمرو بن عاص با دریافت وعدهٔ استانداری مصر، متعهد شد تا معاویه را در رسیدن به اهداف مورد نظر، در رویارویی با امام علی، یاری رساند. عملیاتی شدن این پیمان، نشان داد که برای نخستین بار در تاریخ اسلام، خدعه و نیرنگ به مثابه ابزاری برای رسیدن به قدرت و حکومت مورد بهره‌برداری قرار گرفت و بعدها توالی فاسدی را به همراه آورد، به طوری که خلافت اسلامی را تا مرتبهٔ سلطنت فروکاست و منش و روش اکاسره و قیاصره را در قالبی نوین بازتولید کرد.

واژه‌های کلیدی: امام علی، معاویه، عمرو بن عاص، پیمان راهبردی، قتل عثمان، حکمیت

مقدمه

سیاستی که امام علی برای احیای سیرهٔ رسول خدا و اصلاح ساختار قدرت و حکومت در پیش گرفت با موانع متعددی روبه‌رو شد. عمده‌ترین مانع، از سوی قاسطین پدید آمد که با محوریت شام، حاضر به تمکین در برابر آن حضرت نبودند. معاویه که از روزگار خلیفهٔ دوم بر شام امارت یافت و با نفوذ در میان خاندان‌ها و شیوخ قبایل، بر مقدرات آنها مسلط شد و مردم این سرزمین را به انقیاد خود درآورد، اینک از پذیرش حکم امام در وانهادن قدرت خودداری کرد و راه نافرمانی در پیش گرفت. این برای نخستین بار بود که استانداری در تاریخ اسلام، فرمان خلیفه را مطاع نمی‌شمرد و به خواست او گردن نمی‌نهاد. این یاغی‌گری، هم حرمت مقام خلیفه و خلافت را فرو می‌کاست و هم جامعه را دستخوش ناآرامی‌ها و کشمکش‌های سیاسی می‌کرد. با این حال، آنچه برای معاویه در صدر اولویت‌ها قرار داشت، حفظ حاکمیت خود بر منطقه شام بود که می‌کوشید به هر طریق ممکن، از آن پاسداری کند. او سیاستمدار اخلاقی نبود که حکومت را ابزاری برای اجرای عدالت بشمارد؛ بلکه حکومت در چشم او از چنان ارزشی برخوردار بود که برای

حفظ آن می‌کوشید تا به هر روشی متوسل شود و استفاده از هر وسیله‌ای را برای تأمین این هدف، مباح شمارد. مؤید این مدعا آن است که چون جریر بن عبدالله بجلی از سوی امام علی مأموریت یافت تا در دمشق، معاویه را به اطاعت و تسلیم فراخواند، برای مدتی سفیر امام را در بلا تکلیفی رها کرد و سپس به توصیه مشاوران خود، عمرو بن عاص را به خدمت گرفت تا به کمک تدابیر داهیانۀ او که چیزی جز عدول از شیوه‌های شرعی و اخلاقی نبود، امام را به دخالت در قتل عثمان متهم کند و خود را خونخواه خلیفه مقتول جلوه دهد و از این طریق حاکمیت امام را به چالش بکشد.

پیمانی که میان معاویه و عمرو عاص در بیت المقدس منعقد شد، مبنای همکاری این دو سیاستمدار زیرک برای رویارویی با امام علی و حفظ حاکمیت معاویه و برکشیدن او قرار گرفت که البته در آن میان، عمرو نیز از ثمرات آن بی‌نصیب نماند و پاداش رایزنی و همکاری خود را به نیکی دریافت کرد.

هرچند که نقش معاویه و عمرو عاص در تاریخ اسلام از دیرباز مورد توجه تاریخ پژوهان بوده و به تولید ادبیات قابل توجهی در این زمینه انجامیده است اما زوایا و ابعاد مختلف حیات سیاسی آنها همچنان محتاج پرتوافکنی و بازخوانی است تا بتوان به نتایج منقحی دست یافت. در میان منابع تاریخی، تنها طبقات الکبری به انعکاس متن عهدنامه پرداخته و از توجه به زمینه‌ها و پیامدهای آن خودداری نموده است. در میان پژوهشگران معاصر، حسن ابراهیم حسن در کتاب «تاریخ عمرو بن عاص»، عباس محمود عقاد در کتاب «عمرو بن عاص»، دکتر اصغر منتظرالقائم در مقاله «نقش معاویه در تضعیف حوزه خلافت امیر مؤمنان»، دکتر احمد رضا خضری در مقاله «بررسی تطبیقی زمینه‌ها و مراحل دستیابی امویان به قدرت»، حامد منتظری مقدم در مقاله «روابط امام علی و معاویه» و نیز جنسینک در مدخل «عمرو بن عاص» در دایرةالمعارف اسلام (EI²) تنها از همکاری معاویه و عمرو بن عاص سخن گفته‌اند بی‌آنکه متن عهدنامه و مفاد و مدلولات آن را مورد ارزیابی قرار دهند. اما این مقاله با رویکردی متفاوت، می‌کوشد تا در پرتو داده‌های تاریخی، زمینه‌های انعقاد پیمان راهبردی میان معاویه و عمرو عاص و نیز فرایندها و

فرآورده‌های آن را با تدقیق در محتوای عهدنامه و مدلولات آن مورد کاوش و ارزیابی قرار دهد و تقابل دو گفتمان اموی و علوی را بازنماید.

معاویه: استاندار معزول متمرّد

عثمان بن عفان پس از دوازده سال خلافت، سرانجام در شورش‌هایی که به محاصره خانه او انجامید، در هجدهم ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری به قتل رسید (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۷/۱۹۰). این امر سرآغاز بروز فتنه‌ها در جهان اسلام شد (ابن شبه، ۱۴۱۰: ۴/۱۲۷۴؛ ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۷/۱۹۲) و روز قتلش به «یوم الدار» شهرت یافت (ابن عبد ربه، ۱۳۸۱: ۴/۲۹۸؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۳۵). التهاب اوضاع سیاسی مدینه به حدی رسید که جنازه خلیفه سه روز بر زمین ماند و از سوی شورشیان اجازه دفن نیافت، تا اینکه با وساطت امام علی، شبانه به خاک سپرده شد (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۱۲؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۳۴). مدینه چند روز بی‌خلیفه ماند (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۷۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۳: ۵/۶۵؛ ابن صباغ، ۱۴۰۹: ۶۰) تا اینکه اقبال عمومی به سمت امام علی گرایش یافت و از او خواسته شد تا زمامداری جامعه اسلامی را برعهده گیرد. امام ابتدا حاضر به پذیرش این امر نشد (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۲۷؛ مفید، ۱۳۶۷: ۴۵؛ اسکافی، ۱۳۰۲: ۴۹؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۸۷۴) و خطاب به مهاجرین و انصار گفت: «اگر برای شما سمت مشاور داشته باشم بهتر از آن است که بر شما امارت کنم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۲؛ مسکویه، ۱۳۶۹: ۱/۴۲۳). اما پس از اصرار مردم و به جهت تعهدی که به اقامه عدل داشت، خلافت را پذیرفت و کمر به احیای سیره رسول‌الله بست؛ هر چند که می‌دانست مسئله خون عثمان (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۳۹۰)، وجود مدعیان خلافت (مفید، ۱۳۶۷: ۴۵) کینه‌های انباشته‌شده قریش و ازهم‌پاشیدگی وحدت جامعه اسلامی (نهج‌البلاغه، خطبه: ۱۶) و تیرگی اوضاع (همان، خطبه: ۹۲) کار را بر او دشوار خواهد کرد. امام با جدیت تمام برای انجام اصلاحات در سه حوزه سیاسی، اقتصادی و اعتقادی وارد عمل شد. نخستین اقدام او در حوزه سیاسی، پاک‌سازی ساختار قدرت و حاکمیت از وجود عناصر ناشایست و بی‌کفایتی بود که پیش از این، به قدرت و ثروت دست یافته و امارت مسلمین را به حکومت اکاسره و قیصره بدل کرده بودند. در میان این استانداران،

معاویه کسی بود که شام را اقطاع و تیول خود می دانست. او در روزگار خلافت ابوبکر به همراه برادرش یزید بن ابوسفیان به شام رفت و در فتح شهرهای ساحلی مدیترانه شرکت نمود (الزرکلی، ۱۹۸۹: ۷/۲۶۱). پس از مرگ ابوبکر بود که از سوی عمر به عنوان والی اردن منصوب شد و چون برادرش یزید - استاندار شام - در حادثه طاعون عمواس درگذشت، خلیفه دوم، قلمرو او را به معاویه سپرد و وی را به استانداری شام برکشید (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲/۵۶۰).

شیوه‌ای که معاویه در طی بیست سال زمامداری‌اش به عنوان استاندار شام برگزید، شبیه به سلوک ملوک و سلاطین بود (جاحظ، ۱۴۱۱: ۱/۱۱؛ قلقشندی، بی تا: ۱/۱۱). او از سر مباهات و افتخار، خود را نخستین پادشاه می خواند (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۱۶۶). به همین سبب، کسانی او را کسرای عرب خواندند (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۶/۱۲۱؛ سیوطی، بی تا: ۱۹۵) و کسانی هم بر او به عنوان مَلِک سلام کردند (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۴). خوی اشرافی گری معاویه به درجه‌ای رسید که زبان ملامت عبدالله بن عمر - فقیه مدینه - بر او گشوده شد و خطاب به وی گفت: «اگر این کاخ را از مال خدا ساخته‌ای از خیانت کارانی؛ و اگر از مال خودت باشد از اسرافکاران هستی» (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۱۶۶).

افزون بر این، معاویه در طی دوران زمامداری‌اش بر شام، توانست با ریشه‌دواندن در میان خاندان‌ها و شیوخ شامات، آنها را به سرسخت‌ترین مدافعان و حامیان خود بدل کند. او از سابقه بلندی در اسلام برخوردار نبود و کارنامه روشنی هم در عصر رسول برای خود رقم نزده بود و انتسابش به باند «طلاق»، منزلت او را در چشم پیروان رسول می کاست. چه، اصطلاح طلاق در این روزگار از طنین مذمومی برخوردار بود (آئینه‌وند، ۱۳۷۱: ۹۳).

معاویه، اسلام را براساس فهم خود تفسیر می کرد و شامیان که رعایای وفادار او بودند از منظر امویان به اسلام می نگریستند و از ماهیت حکومت نبوی و سیره و منش پیامبر چندان اطلاعی نداشتند. به همین سبب بود که امام در انجام اصلاحات خود می بایست هم عناصر نالایقی را که بر مقدرات سیاسی و اجتماعی مردم حاکم شده بودند به زیر کشد و هم دست آنها را از بیت‌المال و منابع اقتصادی جامعه اسلامی کوتاه سازد.

از دیدگاه امام، کارگزاران عثمان، عناصر ناشایستی بودند که کفایت لازم را به‌عنوان بازوان اجرایی او در امر حکومت نداشتند. این پس مانده‌های نظام عثمانی، نه تنها با مشی امام در احیای سیره رسول‌الله موافق نبودند، بلکه اتخاذ این شیوه را در تعارض با زندگی اشرافی خود می‌دانستند. آنها که به‌خوبی از کارکرد اجتماعی توحید و سیره پیامبر آگاهی داشتند، از موقعیت اشرافی و متمایز خود در شرایط جدیدی که امام وعده عدل‌محوری در اداره جامعه داده بود (رک. نهج‌البلاغه، خطبه: ۱۶) بیمناک شدند.

هرچند در همان آغاز، کسانی از در نصیحت وارد شدند و به امام توصیه کردند تا عزل معاویه را به تأخیر اندازد و این سیاست را بعد از تثبیت اوضاع دنبال کند (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۷۷؛ مسعودی، ۱۳۷۸: ۱/۷۱۲؛ ابن جوزی، ۱۳۱۲: ۵/۷۱) اما آن حضرت، حاضر به پذیرش این رأی نشد و آن را تساهل در دین و زبونی در اجرای امور خواند (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۴۰؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳/۱۹۷؛ مسعودی، ۱۳۷۸: ۱/۷۱۲) و در پاسخ به ابن عباس که از او تقاضای خویشتنداری و مدارا کرده بود، گفت: «افراد نالایق را بر کنار می‌کنم و اگر حاضر به تمکین نشدند، بر آنها شمشیر می‌کشم» (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۴۰).

برای کسی که خود را جانشین پیامبر می‌شمرد و وظیفه خود را اقامه عدل می‌دانست، چگونه ممکن بود که با عناصری سازش کند که سیره نظری و عملی او را قبول نداشتند و آن را بر نمی‌تافتند؟ سازش با بدعتگران، در تعارض با دستورات الهی و آموزه‌های نبوی بود و برای کسی چون علی (ع) که تقید به تعالیم الهی و نبوی را بر حکومت و خلافت مقدم می‌شمرد، مماشات با معاویه دشوار بود. در چشم امام، ارزش حکومت در این بود که بتواند حقی را برجای خود بنشانند و یا باطلی را دفع کند و گرنه از عطسه یک بز زکامی هم ناچیزتر بود (نهج‌البلاغه، خطبه: ۳). از سوی دیگر، کسانی که از ستمگری کارگزاران عثمان به ستوه آمده بودند قطعاً از آن حضرت انتظار داشتند تا دست آنها را از تعدی به حقوق مردم قطع کند و مانع از تداوم حضورشان در رأس هرم جامعه شود. افزون بر این، در منطق امام، سازش با نمادهای اشرافیت، زراندوزی، تفاخر و تعصبات قبیله‌ای و جاهلی از هیچ توجیهی برخوردار نبود؛ و به کارگیری آنها در منظومه سیاسی جدید، به منزله تأیید و مشروعیت‌بخشی به اعمال و رفتار گذشته آنها شمرده می‌شد (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۱۹۰).

به همین سبب بود که فارغ از هر گونه مصلحت‌اندیشی، فرمان عزل معاویه را صادر کرد و از عبدالله بن عباس خواست تا مسئولیت استانداری شام را برعهده گیرد؛ اما ابن عباس با این استدلال که ممکن است معاویه او را به گروگان بگیرد و از این طریق بر امام ایجاد فشار کند، از قبول این مسئولیت عذرخواهی کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۴۰). گزینه دوم امام، سهل بن حنیف بود که این مسئولیت به او واگذار شد؛ اما در میانه راه، در منطقه تبوک سپاهیان معاویه راه را بر او بستند و نماینده امام را مجبور به بازگشت به مدینه کردند (همان: ۴/۴۴۲؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳/۲۰۱).

معاویه با عدم تمکین در برابر فرمان امام، تمرّد خود را آشکار کرد و نشان داد که حاکمیت جدید را به رسمیت نمی‌شناسد و شام را به او تسلیم نمی‌کند. رویه‌ای که نسبت به امام علی در پیش گرفت، او را به سیاستمدار زیرکی چون عمرو بن عاص محتاج ساخت (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۴۴) تا حکومت نوین‌یاد امام را در سایه تدابیر داهیانۀ او با چالش‌های جدی روبه‌رو سازد و آن حضرت را از تعقیب و اجرای سیره رسول‌الله باز دارد.

عمرو بن عاص در کانون توجه معاویه

معاویه در همان حال که به حمایت شامیان متکی بود، با دقت اوضاع و احوال را رصد می‌کرد تا مبادا مردم از منابع دیگری تغذیه فکری شوند (جعفریان، ۱۳۸۳: ۲۷۳). او با اتکا به چنین حامیانی، راه تمرّد را در پیش گرفت. امام در ابتدا کوشید تا به شیوه مسالمت‌آمیز، این عنصر متمرد را به اطاعت و تسلیم فراخواند. حتی بنا به روایتی، بر آن شد تا شخصاً به شام سفر کند و معاویه را به خیر و صلاح دعوت نماید؛ اما ابویوب انصاری او را از این تصمیم منصرف کرد (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۴۰۱). امام در نامه‌ای که به همین منظور به معاویه نوشت و جریر بن عبدالله بجلی را مأمور ابلاغ آن کرد، تصریح نمود که «بیعتی که مردم در مدینه با من کرده‌اند برای تو نیز که در شام اقامت داری الزامی است؛ چه همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر همان پایه و روشی که با ایشان بیعت شده بود، با من بیعت کرده‌اند. از این رو هیچ فرد حاضر را چاره‌ای نیست مگر آنکه

اختیار بیعت کند و هیچ فرد غایب را راهی نیست که آن را مردود شمارد» (منقری، ۱۳۶۶: ۴۸-۴۹؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۵-۱۹۴).

معاویه پس از دریافت نامه امام، مردم را به مسجد فراخواند تا آنها را در جریان امر قرار دهد. او در خطابه خود تصریح کرد: «من خلیفه عمر بن خطاب و عثمان بن عفان بر این سرزمینم و اینک، خونخواه خلیفه‌ای هستم که مظلومانه کشته شده‌است» (منقری، ۱۳۶۶: ۵۳-۵۲). سپس از مردم شام پرسید که «شما در باره خون عثمان چه می‌گویید؟ آنها بی‌درنگ حمایت خود را از معاویه در انتقام خون عثمان اعلام کردند و به او اطمینان خاطر دادند که در این راه از جان و مال خویش خواهند گذشت» (همان: ۵۳).

معاویه که نمی‌خواست به راحتی شام را از دست بدهد، به زعم خود بر آن شد تا با امام وارد یک معامله سیاسی شود. از این رو، به نماینده ایشان پیشنهاد کرد که اگر اختیار مصر و شام به او واگذار شود، حاضر است با خلیفه بیعت کند (همان: ۵۸). جریر طی نامه‌ای، درخواست معاویه را به امام منتقل کرد و منتظر پاسخ آن حضرت ماند. امام در پاسخ، اظهار نمود که پیش از این در مدینه «مغیره بن شعبه به من پیشنهاد کرد تا معاویه را در شام نگه دارم؛ اما من به خواست او وقعی ننهادم. خداوند مرا به گونه‌ای نخواهد که گمراه‌کنندگان را به‌عنوان بازوان خود برگیرم. اگر این مرد حاضر به بیعت نیست، به کوفه برگرد» (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۴۶۹؛ منقری، ۱۳۶۶: ۸۱).

زمانی که معاویه از سوی جریر تحت فشار قرار گرفت تا پاسخ روشنی به نامه امام ارائه کند، او مهلت خواست تا در این خصوص با افراد مورد اعتمادش مشورت کند و نتیجه را به وی اعلام نماید. معاویه با برادرش عتبه بن ابی‌سفیان رایزنی کرد و از او راهکاری طلبید. عتبه به او پیشنهاد کرد تا عمرو بن عاص را به خدمت بگیرد (منقری، ۱۳۶۶: ۵۴؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۵؛ ابن قتیبه، ۱۳۸۰: ۱۳۰) و از ذکاوت او در این خصوص بهره‌مند شود. این گونه بود که عمرو بن عاص در کانون توجه معاویه قرار گرفت و سیاست جذب او را در دستور کار قرار داد.

جذب عمرو بن عاص

عمرو بن عاص سیاستمدار زیرکی بود که معاویه نمی توانست برای پیشبرد امور حکومتی خود به او بی نیاز باشد. او یکی از داهیان چهارگانه عرب بود (ابن حبیب بغدادی، بی تا: ۱۸۴؛ ثعالبی، ۱۹۶۵: ۸۸) که سیاست و فراست را به هم درآمیخته بود و در گشودن گره های دشوار مهارت فوق العاده ای داشت (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۴/۱۴۴۶). او متعلق به یکی از خانواده های اشرافی بنو سهیم - از قبیله قریش - بود که نسبش در کعب بن لؤی به پیامبر می رسید (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۲۸۵). طایفه او (بنو سهیم) در روزگاران پیش از اسلام از منصب داران قریش در مکه به شمار می آمدند (ابن عبد ربه، ۱۳۸۱: ۳/۳۱۴) و ریاست بر اموال خاصه (اموال المحجره) تا ظهور اسلام در دست آنها بود (همان جا). پدرش عاص بن وائل، که از تاجر پیشگان قریش بود و به خرید و فروش کالاهای یمنی، شامی و حبشی اشتغال داشت (ابراهیم حسن، ۱۳۴۰: ۱۳)، پس از بعثت به استهزاء پیامبر و انکار دعوت او پرداخت و آن حضرت را ابتر خواند. مفسرین، آیه انتهایی سوره کوثر را در ذم او دانسته اند (سیوطی، ۱۴۰۰: ۶/۴۰۱؛ طبرسی، ۱۴۱۳: ۱۰/۸۳۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰/۳۷۱).

عمرو عاص پیش از فروش به اسلام به داد و ستد تجاری اشتغال داشت و در بازارهای مصر به خرید و فروش پوست و عطر می پرداخت (الکندی، ۱۹۵۹: ۷). او بالغ بر دو دهه در کنار مشرکان قریش ماند و حاضر به پذیرش اسلام نشد. در یک نوبت، به نمایندگی از مشرکان مکه، برای استرداد مهاجرین به حبشه رفت اما نجاشی او را ناکام گذاشت (ابن هشام، ۱۹۹۵: ۲۶۵-۲۶۳/۱). زمانی که کار پیامبر بالا گرفت و عمرو به چشم خود، حشمت پیامبر و حرمت مسلمانان را نسبت به او در عمره بعد از آشتی نامه حدیبیه دید، دانست که دوره ریاست قریش و حکومت قبیله ای به سر آمده (شهیدی، ۱۳۸۳: ۱۸۱) و راهی جز تسلیم در برابر آن حضرت نمانده است. لذا به اتفاق خالد بن ولید در صفر سال هشتم هجری، اسلام آورد و در زمرة مسلمانان جای گرفت (ابن هشام، ۱۹۹۵: ۲۱۹-۳/۲۱۸). او در جمادی الثانی سال هشتم هجری، به عنوان فرمانده نبرد ذات السلاسل، تحركات قبیله بلی و قضاعه را فرونشاند (ازرقی، ۱۳۹۳: ۱۱۶) و پس از آن، مأمور انهدام بتخانه سواع در میان هذیل شد (واقعی، ۱۳۶۹: ۶۶۵). در سال نهم هجری نیز به عنوان سفیر

پیامبر به نزد عبدی و جیفر (پسران جلندی) در عمان رفت و نامه آن حضرت را به ایشان تسلیم کرد و آنها را به اسلام فراخواند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۸۷).

عمرو در شورش رده، برای سرکوب مرتدین، به یاری خلیفه شتافت (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲/۳۴۶). سپس در لشکری که ابوبکر برای فتح شام اعزام نمود، شرکت کرد (بلاذری، ۱۹۷۸: ۱۱۶). در روزگار عمر نیز از فرماندهان سپاه خلیفه بود و در فتح اردن، فلسطین، حلب و قنسرين مشارکت نمود (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۲۲-۲۴). او پس از توفیق در فتح مصر، از سوی خلیفه دوم به استانداری این سرزمین برگزیده شد اما در دوره عثمان، ستاره اقبال او فروخت. خلیفه پس از چهار سال، او را از استانداری مصر عزل نمود و عبدالله بن ابی سرح را به جای وی نشانید (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۸/۲۶). پس از چندی که فریاد اعتراض علیه عثمان برخاست و شورشیان مصری خانه خلیفه را در مدینه به محاصره در آوردند، عمرو عاص از جانب او مأموریت یافت تا با عناصر شورشی وارد گفتگو شود. عثمان که از نتیجه این مأموریت رضایت خاطر نداشت، خطاب به او گفت: «تو مردم را علیه من شوراندی. از روزی که ترا از ولایت مصر برگرفته‌ام، زرعت شپش گرفته است» (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۷۱-۷۰/۲). عمرو نیز که فضا را متشنج یافت از مدینه خارج شد و در فلسطین سکنا گزید و از همان جا مردم را علیه عثمان تحریک می‌کرد (بلاذری، ۱۹۵۹: ۵/۵۶۴-۵۶۵).

عمرو عاص، عنصر جاه طلب و ماجراجویی بود که از هر فرصتی به سود خود بهره می‌جست (عقاد، ۱۹۶۹: ۴۲). او نیرنگ‌باز تیزبین و باتجربه‌ای بود که به کمک نبوغ سرشار خود می‌توانست شرایط را دریابد و به مقتضای آن چاره‌اندیشی کند (همان: ۴۳).

اکنون که معاویه راه تمرّد را در برابر امام علی در پیش گرفته بود، احساس می‌کرد که عمرو می‌تواند مددکار خوبی برای او باشد تا در سایه تدابیر داهیه‌اش بتواند به رتق و فتق مهم امور خود پردازد. معاویه در این تشخیص به خطا نرفته بود؛ چه، حیل و کاردانی و موقع‌شناسی عمرو می‌توانست او را در رسیدن به آمال و آرزوهایش یاری دهد. افزون بر این، عمرو پس از کشته شدن طلحه و زبیر و کناره‌گیری سعد بن ابی وقاص از امور سیاسی، یکی از بارزترین شخصیت‌های زنده مهاجرین بود که پیوستن او به معاویه می‌توانست جبهه شام را چنان سنگین کند که هیچ احدی از اطرافیان معاویه چنین وزنی نداشت. چه، به غیر

از دو چهره انصاری به نام‌های نعمان بن بشیر و مسلمه بن مخلد، اطرافیان معاویه از رهبران قبایل شامی بودند که رابطه ریشه‌داری با اسلام نداشتند (بیضون، ۱۳۷۹: ۹۴). از این رو، نامه‌ای به عمرو نوشت و او را به حضور طلید (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۵؛ منقری، ۱۳۶۶: ۵۵).

عمرو که از اوضاع و احوال سیاسی بی‌خبر نبود، گویا در پاسخ به درخواست معاویه به تردید افتاد و موضوع را با فرزندانش - عبد الله و محمد - در میان نهاد و رأی آنها را جویا شد. فرزند مهترش عبدالله که گویا خوش نداشت پدرش در شمار اطرافیان و ریزه‌خواران سفره معاویه باشد، با رفتن وی به شام مخالفت کرد و او را از عاقبت سوء این اقدام برحذر داشت و به ماندن در اقامتگاه خود ترغیب نمود. اما فرزند کهنترش محمد رأی دیگری را در میان آورد و از او خواست تا به‌عنوان یکی از بزرگان قریش در این ماجرا ایفای نقش کند و خود را از عزلت و گمنامی برهاند و با آل امیه همدست و همدستان شود (منقری، ۱۳۶۶: ۳۴؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۲/۲۸۵). عمرو پس از سنجش عواقب و نتایج این دو رأی، گفت: «عبدالله، خیر دین و آخرت مرا می‌جوید اما محمد مرا به امری رهنمون کرد که خیر دنیا در آن است و من به آن می‌اندیشم» (نویری، ۱۳۶۴: ۵/۳۴). سپس به اتفاق غلامش - وردان - رهسپار دمشق شد تا از نزدیک با معاویه وارد گفتگو شود.

زمانی که عمرو به دمشق رسید، مشکلات عدیده‌ای ذهن معاویه را به خود مشغول کرده بود. او در نخستین مذاکره خود با عمرو عاص به طرح مشکلات فرار و پرداخت و خاطرنشان کرد که «محمد بن ابی‌حذیفه از زندان مصر گریخته و مردم را به شورش فرا می‌خواند؛ دو دیگر اینکه قیصر روم خود را برای حمله به شام آماده کرده است و سه دیگر اینکه جریر بن عبدالله بجلی آمده تا از ما برای علی بن ایطالب بیعت بستاند» (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۶). عمرو عاص پاسخ داد که از کردار پسر ابی‌حذیفه نگران نباش. گروهی را به جستجوی او روانه کن؛ اگر بر او دست یافتند که مقصود حاصل است و اگر از چنگت گریخت، زبانی از او به تو نخواهد رسید. قیصر روم نیز با اهدای ظروف زرین و سیمین و چند کنیزک زیبارو به صلح و سازش فراخوان. اما کار تو با علی دشوار است و قوم عرب شما را برابر نمی‌شمارد. چه، او شایسته حقی است که به دست دارد؛ مگر آنکه با او از در بی‌انصافی و جفا وارد شوی (منقری، ۱۳۶۶: ۵۹).

گرچه معاویه در طرح مشکلات یادشده، مسئله روم را بر عراق مقدم شمرد تا از این طریق بتواند بر ذهن عمرو عاص اثرگذار شود و او را به همکاری با خود راغب سازد اما عمرو زیرک تر از آن بود که بهای این مسئله را نداند و خود را ارزان بفروشد. به همین سبب، مشکل ابن ابی حذیفه و تهدیدات روم را ناچیز شمرد و معضل عمده فراروی معاویه را مسئله مواجهه با علی بن ابیطالب دانست و به او گوشزد کرد پیشگامی علی در اسلام، مصاحبت او با پیامبر، سابقه وی در هجرت و جهاد، فضل و دانش او در دین، چنان است که جایی برای رقابت تو با چنین شخصی باقی نمی گذارد (همان: ۶۰). با این حال، تو را تا رسیدن به مقصود یاری می کنم به شرط اینکه فرمانروایی مصر را به من واگذار نمایی (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۷-۱۹۶).

پیمان سرنوشت ساز

معاویه چون به تقویت و تحکیم جبهه خود می اندیشید و به تدبیر عمرو در رهایی از مشکلات فرا رو سخت محتاج بود، با سهم خواهی او موافقت کرد (مسعودی، ۱۳۷۸: ۱/۷۱۱). عمرو که گویا به توافق شفاهی اطمینان خاطر نداشت از معاویه خواست تا آنچه را که بدان متعهد شده اند ثبت و ضبط نماید. ابن سعد متن پیمان منعقدشده میان آن دو را که به قلم وردان غلام عمرو بن عاص تحریر یافته، این گونه منعکس کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تعاهد عليه معاوية بن أبي سفيان و عمرو بن العاص بييت المقدس من بعد قتل عثمان بن عفان و حمل كل واحد منهما صاحبه الأمانة. إن بيننا عهد الله على التناصر و التخالص و التناصح في أمر الله و الإسلام و لا يخذل أحدهما صاحبه بشيء و لا يتخذ من دونه وليجة. و لا يحول بيننا ولد و لا والد أبدا ما حيينا فيما استطعنا فإذا فتحت مصر فإن عمرا على أرضها و إمارته التي أمره عليها أمير المؤمنين. و بيننا التناصح و التوازر و التعاون على ما نابنا من الأمور. و معاوية أمير على عمرو بن العاص في الناس و في عامة الأمر حتى يجمع الله الأمة فإذا اجتمعت الأمة فإنهما يدخلان في أحسن أمرها على الذي بينهما

فی أمر الله الذی بینهما من الشرط فی هذه الصحیفة» (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۱۹۱-
۴/۱۹۲).

«بسم الله الرحمن الرحیم. این عهدنامه‌ای است که در بیت المقدس پس از کشته شدن عثمان بن عفان میان معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص بسته شده است و هر یک نسبت به دیگری عهده‌دار امانت شدند. میان ما عهد و پیمان خدایی است که یکدیگر را یاری دهیم و خیرخواهی کنیم و نسبت به یکدیگر با خلوص رفتار کنیم و در راه خدا و اسلام چنین باشیم؛ و نباید هیچ کدام دیگری را در هیچ مورد خوار و زبون سازد و یاری ندهد و نباید هیچ یک نهانی و پوشیده کس دیگری را مورد اعتماد خویش قرار دهد و نباید خویشان و بستگان تا هنگامی که زنده‌ایم مانع از اجرای مفاد این عهدنامه میان ما شوند؛ و چون مصر گشوده شود عمرو بن عاص بر همه سرزمین مصر امیر خواهد بود، همچون امارتی که امیرالمؤمنین به او داده بود. میان ما خیرخواهی و همکاری و یاری دادن یکدیگر در قبال پیشامدها خواهد بود؛ و معاویه بر عمرو بن عاص میان مردم و در همه امور امیر خواهد بود تا آنکه خداوند امر این امت را اصلاح و همگان را بر حکومت یک شخص متحد فرماید. در آن هنگام ما دو تن به بهترین وجه و با حفظ بهترین رابطه دوستی کار خود را انجام خواهیم داد با رعایت همه شرطهایی که در این عهدنامه آمده است» (ابن سعد، ۱۳۸۹: ۴/۲۳۰).

مدلول‌ها و پیامدها

گرچه دیدار و مذاکره معاویه و عمرو بن عاص در دمشق صورت گرفت اما حسب گزارش ابن سعد، متن توافقنامه‌ای که حاصل مذاکرات آنها بود در بیت المقدس به نگارش درآمد (همان جا). درست است که بیت المقدس در محدوده شامات قرار داشت اما انتخاب این مرکز برای عقد پیمان، علاوه بر تیمن و تبرک، نشان از التزام آنها به مفاد تعهدات در یک مکان مقدس بود که البته این رسم از روزگاران پیش از اسلام، در میان قوم عرب رواج داشت و به دوره اسلامی نیز کشیده شد (Marsham, 2009: 220).

متن عهدنامه، گویای آن است که معاویه و عمرو بن عاص در هشت مورد تعهد مشترک دادند و در دو مورد دیگر نیز، هریک از آنها نسبت به طرف مقابل متعهد گردید. این تعهدات، پس از نام خدا و تقدم نام معاویه بر عمرو - که نشان از احترام و برتری جایگاه اوست - آغاز می‌شود. آنها در تعهدات مشترک خود، بر تعاون، خیرخواهی، خلوص رفتار، اجتناب از خیانت و هم‌پیمانی با اغیار، ممانعت از دخالت بستگان در اجرایی شدن مفاد پیمان‌نامه، معاضدت در پیشامدها و حفظ روابط دوستی پس از اصلاح امر امت تأکید کردند. گرانیگاه این عهدنامه، آن است که عمرو بن عاص امیری معاویه را در همه امور پذیرفت و در مقابل، معاویه نیز متعهد شد تا سرزمین مصر را پس از گشوده شدن به عمرو بن عاص واگذار کند.

مفهوم «تناصر» که بر یاری‌رساندن به یکدیگر در جنگ دلالت می‌کند، از عمده‌ترین نکاتی است که در متن عربی پیمان‌نامه بر آن تأکید شده است (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۱۹۱/۴-۱۹۲) و از این حیث، با احلاف پیش از اسلام که دو قبیله برای نصرت یکدیگر هم‌پیمان می‌شدند شباهت تام دارد. حتی در پیمان‌هایی که پس از هجرت، میان پیامبر و قبایل عرب بسته شد، مسئله «تناصر» از عمده‌ترین نکاتی بود که طرفین بر آن اتفاق نظر داشتند (Marsham, ibid: 27). بیم آنکه مبادا یکی از هم‌پیمانان، در شرایط ناهموار سیاسی و نظامی از یاری و همراهی با طرف مقابل استنکاف ورزد، موجب شد تا قید «تناصر» در عهدنامه گنجانده شود. شاید واهمه‌ای که این دو سیاستمدار زیرک نسبت به ناستواری اوضاع سیاسی و متغیرهای وابسته به آن داشتند ضرورت التزام به این قید را دوچندان می‌کرد. این گمان از آنجا تقویت می‌شود که هر دوی آنها با تأکید بر «خلوص رفتار»، متعهد شدند که در نهان با شخص دیگر هم‌پیمان نشوند (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۴/۱۹۲). این امر بیانگر دغدغه و هراسی بود که هریک از آنها از غدر و خیانت طرف مقابل داشت. لذا بی‌جهت نبود که برای اطمینان از پایبندی به معاضدت، شرط اجتناب از «خذلان» را در میان آوردند تا مبادا یکی از طرفین، با استنکاف از یاری‌رساندن به هم‌پیمان خود، موجبات شکست و خواری او را فراهم سازد (همان جا).



از آنجا که دو هم‌پیمان زیرک، شرایط حاکم را مستعد پذیرش هرگونه تحول ناسنجیده و غیرمنتظره می‌دانستند، بر ادامه همکاری خود تا روشن شدن وضعیت خلافت اسلامی تأکید ورزیدند و عمرو بن عاص متعهد شد تا آن زمان، فرمان معاویه را به عنوان امیر (بدون پسوند المؤمنین) بر خود مطاع شمارد (ابن سعد، ۱۳۸۹: ۴/۲۳۰). از نکات عجیب مندرج در صدر پیمان‌نامه این است که طرفین، مفاد یادشده را به پیمان الهی تعبیر کردند (همان جا) تا با عوامفریبی نشان دهند که دغدغه‌ای جز رضایت خداوند ندارند و آنچه موجب همگرایی آنها و انعقاد چنین عهدنامه‌ای در قدس شریف شده است چیزی جز نگرانی نسبت به سرنوشت امت اسلامی نیست.

وفای به عهد

پس از انعقاد عهدنامه، نوبت به اجرای آن فرارسید. ابتدا عمرو می‌بایست معاویه را در عبور از وضعیت موجود یاری دهد تا در عوض، ولایت مصر را که سودای آن در خاطر داشت، فرآچنگ آورد. معاویه به توصیه او مالک بن هبیره کندی را به تعقیب محمد بن ابی‌حذیفه فرستاد و با قتل وی خاطر خود را از این عنصر ناراضی آسوده کرد و نیز با ارسال هدایایی به قیصر روم، با او از در سازش وارد شد (منقری، ۱۳۶۶: ۶۹). در واقع، عمرو با این توصیه می‌خواست همه توجه معاویه را معطوف به عراق سازد تا در صورت رویارویی با امام علی، دغدغه‌ای از ناحیه رومیان و مصریان نداشته باشد.

عمرو در گام دوم می‌بایست معاویه را در اتخاذ موضعی در پاسخ به امام علی و سفارت جریر بن عبدالله یاری رساند. او به معاویه توصیه کرد تا با متهم کردن علی بن ابیطالب در قتل عثمان، از بیعت با او اجتناب نماید و با جذب شرحبیل بن سمط کندی برای انتشار این اتهام، افکار مردم شام را علیه امام بشورانند و آنها را مهیای نبرد با او سازد (همان: ۷۴-۷۰). مسبوق به رأی عمرو بود که معاویه موضع خود را صریحاً با جریر در میان نهاد و گفت: «به نزد اربابت برگرد و بگو که ما و شامیان با او بیعت نخواهیم کرد» (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۹).



معاویه که پیش از این از پذیرش حکم عزل خود سر باز زده بود، اینک با اتخاذ این موضع، نشان داد که نه تنها حاضر به بیعت با امام نیست بلکه بر آن است تا با ادعای خونخواهی عثمان، شامیان را به مصاف با آن حضرت بکشانند. او عزم خود در این کار با اعزام ابومسلم خولانی به کوفه و درخواست خونیان عثمان جزم کرد (منقری، ۱۳۶۶: ۱۲۲). سپس دستور داد تا پیراهن خون آلود عثمان را که نائله همسر او، از مدینه فرستاده بود (ابن عساکر، ۱۴۲۱: ۶۲/۸۲) برای تحریک احساسات مردم علیه امام علی به نمایش گذارند (همان جا؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳/۲۰۳). عمرو عاص نیز او را مورد تشویق قرار داد و گفت با این اتهام، «دمل را شکافتی و اصل خواهش ما را دریافتی» (منقری، ۱۳۶۶: ۱۱۹).

سرانجام، تنش در روابط میان شام و عراق موجب شد تا صفین آوردگاه فریقین گردد. هر قدر که رویارویی‌ها ادامه می‌یافت، بر ترس و واهمه شامیان افزوده می‌شد؛ زیرا روند امور نشان می‌داد که نتیجه جنگ به سود آنها رقم نخواهد خورد. عمرو در این مرحله با اتخاذ دو تاکتیک، مانع از تضعیف روحیه شامیان و شکست آنها گردید. زمانی که عمّار یاسر کشته شد، حدیث پیامبر درباره او (تقتلک فتنه باغیه)^۳ در میان سپاهیان شامی دهان به دهان می‌گشت. معاویه باخبر شد که عمرو بن عاص مردم را به یاد سخن پیامبر انداخته است. به همین سبب از او مکذّر شد و گفت با این سخن مردم را علیه ما می‌شورانی. عمرو نیز در دفاع از خود گفت: زمانی پیشگویی پیامبر را درباره عمار نقل کرده بودم که خبری از وقوع نبرد صفین نبود. سپس برای تدارک امور و مدیریت اوضاع، با معاویه وارد شور شد و نتیجه رایزنی این بود که معاویه اعلام کرد «قاتلان عمار کسانی هستند که او را به میدان جنگ کشاندند» (همان: ۴۷۰).

در موضعی دیگر، زمانی که کار بر شامیان دشوار شد، با تدبیر عمرو بن عاص، قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها بالا رفت تا جبهه مقابل به انفعال کشانده شود (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۳۱). به نظر می‌رسد که او پیش از این برای انجام این کار برنامه‌ریزی کرده بود و گرنه آوردن مصحف بزرگ دمشق به میدان جنگ، که ده نفر آن را بر سر نیزه‌های خود بالا می‌بردند (منقری، ۱۳۶۶: ۶۶۲) از چه معنایی برخوردار بود؟ به هر حال، این تاکتیک، مؤثر واقع شد و

۱. ابن سعد، ۱۹۹۰: ۳/۱۹۱.

بخشی از سپاه امام که از شب قبل (لیلةالهریر) دچار تردید و دودلی شده بود (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۳۱) به زعامت اشعث بن قیس کندی به پذیرش حکمیت اظهار تمایل کرد و کار را از رویارویی نظامی به عرصه سیاسی کشاند تا با مذاکرات نمایندگان شام و عراق، اختلافات از میان برداشته شود.

گام نهایی عمرو عاص در برکشیدن معاویه، در مذاکرات دومه‌الجندل برداشته شد. او که به عنوان نماینده معاویه در این مذاکرات شرکت می‌کرد، با زیرکی تمام توانست ابوموسی اشعری را فریب دهد و ورق را به سود معاویه برگرداند (ابن قتیبه، ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۱). شگردی که او در تعیین سرنوشت حکمیت به کار گرفت جایگاه سیاسی معاویه را ارتقا بخشید؛ به گونه‌ای که شامیان بعد از اعلام رأی داوران، با او به عنوان خلیفه بیعت کردند (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۴۶).

معاویه نیز با تعقیب سیاست توسعه‌طلبانه و دست‌اندازی به مناطق اطراف، معاویه بن حدیج را با لشکری به مصر فرستاد تا این سرزمین را از دست محمد بن ابی‌بکر استاندار امام علی، خارج سازد. ابن حدیج پس از اشغال مصر، محمد را به طرز فجیعی به قتل رساند (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۱: ۱۰۴-۱۰۳؛ ابن خیاط، ۱۳۲۱: ۱۴۶). قتل او راه را برای بازگشت عمرو عاص به حاکمیت مصر باز کرد (بیضون، ۱۴۰۳: ۲۲۸). معاویه نیز به پاس خوش‌خدمتی‌های عمرو بن عاص و حسب پیمانی که با او منعقد کرده بود ولایت مصر را به وی واگذار کرد. عمرو به آرزوی خود رسید و تا زمان مرگش (سال ۴۳هـ) در این سمت باقی ماند (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۱۱۸۸/۳).

منطق اموی، منطق علوی

اجرا شدن پیمان یادشده، نشان داد که برای معاویه و عمرو عاص، هدف می‌تواند وسیله را توجیه کند. چه، نخستین بار بود که در تاریخ اسلام، از خدعه و نیرنگ به‌مثابه ابزاری برای رسیدن به قدرت و حکومت استفاده می‌شد؛ شیوه‌ای که توالی و توابع فاسدی را به همراه آورد و خلافت اسلامی را از درون‌مایه معنوی و اخلاقی تهی کرد و آن را تا مرتبه ملوکیت و سلطنت فروکاست و منش و روش اکاسره و قیاصره را در جامه‌های نوین بازتولید نمود.

از منظر رفتارشناسی سیاسی، پیمان معاویه و عمرو عاص، رهیافتی مبتنی بر محاسبه سود و زیان و هزینه و فایده بود که این دو هم پیمان حاضر شدند برای فراچنگ آوردن قدرت و حکومت، معیارها و موازین اخلاقی را نادیده بگیرند و از روش‌های ناصواب برای رسیدن به اهداف مورد نظر استفاده کنند. در مقابل، امام که از سیاستی اخلاقی تبعیت می‌کرد، هدفی جز اخلاقی کردن سیاست - در غایت و روش - نداشت. در چشم او، حق از بالاترین ارزش و اعتبار برخوردار بود و غایت و روش حکومت، در نسبت با حق، ارزش می‌یافت. از این رو در نظام ارزشی امام، حکمرانی از لنگه کفش کهنه‌ای هم بی‌ارزش‌تر بود مگر اینکه با آن حقی را بر جایش بنشانند و یا باطلی را دفع کند (نهج البلاغه، خطبه ۳۳).

اهتمام به اجرای عدالت، رعایت حدود الهی، پاسداری از حقوق و کرامت انسان، وفای به عهد و پرهیز از فریبکاری و دغل‌بازی از اصول محوری در اندیشه سیاسی امام به شمار می‌آمد. در حقیقت، سیاست و اخلاق در گفتمان علوی پیوند تنگاتنگی با یکدیگر داشتند. به همین سبب، سیاست همواره در جهت تعالی اخلاقی به کار گرفته می‌شد؛ اما در گفتمان اموی، فعل اخلاقی از فعل سیاسی متمایز شمرده می‌شد. بدیهی است هر جا که چنین انفکاک میان فعل سیاسی و اخلاقی دیده شود، پیشاپیش این نکته مفروض است که فعل اخلاقی معطوف به ارزش‌هاست در حالی که غایت سیاست، کسب منفعت و رعایت مصلحت است (بهر روز لک، ۱۳۸۸: ۳۹). رفتارهایی که از معاویه و هم پیمان او صادر شد نشان از این داشت که در گفتمان اموی سیاست، معطوف به قدرت است اما رفتارهای امام نشان داد که در گفتمان علوی سیاست، معطوف به فضیلت و سعادت است.

نتیجه

ادب قدرت اقتضا می‌کند که یک والی همواره مطیع و منقاد مافوق خود باشد و اوامر و نواهی او را محترم شمارد و رفتار خود را چنان سامان دهد که خللی در سیاست‌های کلی نظام پدید نیاورد. معاویه بن ابی سفیان که از روزگار خلیفه دوم بر سرزمین شام فرمانروایی یافت، تنها استنادار تاریخ اسلام بود که نزدیک به بیست سال در این سمت باقی ماند و در

طول این مدت، با نفوذ در میان شیوخ قبایل شامی به تحکیم سلطه و اقتدار خود پرداخت و آنها را به حامیان وفادار خود تبدیل کرد.

او به محض اطلاع از فرمان عزل خود، دانست که در منظومه سیاسی امام علی هیچ جایگاهی ندارد. با این حال، حاضر نشد با تمکین به رأی خلیفه، از میدان خارج شود و فرمانروایی شام را به حریف واگذار کند. معاویه که به هیچ یک از منابع مشروعیت بخش در اندیشه سیاسی اسلام (رأی اصحاب حل و عقد، استخلاف، شورا و نص) مستظهر نبود و کارنامه درخشانی را در عصر رسول برای خود رقم زده بود و علاوه بر این، صفت مذموم «طلاق» را ناخواسته با خود حمل می کرد، به هیچ طریق مشروع و قانونی نمی توانست در برابر خلیفه مسلمانان مقاومت کند و فرمان او را غیر مطاع شمارد؛ جز آنکه با توسل به شیوه های غیر اخلاقی و عوام فریبانه، به بهانه خونخواهی عثمان، شامیان را با خود همراه سازد و راهی را برای بقای سیاسی خود جستجو کند. این شیوه، در پی انعقاد معاهده راهبردی او با عمرو بن عاص به اجرا درآمد و هم او بود که در ازای دریافت وعده استانداری مصر، بذر اتهام مشارکت علی (ع) در قتل عثمان را در ذهن معاویه کاشت تا از این طریق، حاکمیت امام را به چالشی سخت گرفتار کند.

پیمان معاویه و عمرو بن عاص برای مقابله با امام علی، در واقع مصداق تام و تمامی از تقابل مشی سیاسی غیر اخلاقی با یک سیاست اخلاقی بود که در این مصاف، پایبندی به شرع و اخلاق، مبنای رفتار امام قرار داشت و توسل به هر وسیله برای بدنام کردن حریف و به چالش کشیدن موقعیت او در اذهان جامعه، مبنای عمل معاویه و عمرو عاص بود تا از این رهگذر، موقعیت خود را حفظ کنند و همچنان به امارت و فرمانروایی ادامه دهند.

منابع

- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۴۰). **تاریخ عمرو بن العاص**. قاهره: مطبعه السعاده.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۶۵). **الکامل فی التاریخ**. بیروت: دار صادر.
- ابن اعثم کوفی، احمد بن علی (۱۳۷۴). **الفتوح**. ترجمه مستوفی هروی. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- ابن جوزی، عبدالرحمن (١٤١٣). **المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم**. تحقیق محمد عبدالقادر. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن حبیب بغدادی، محمد (بی تا). **المحبر**. تحقیق ایلزه لیختن شتیر. بیروت: دار الآفاق الجدیده.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (١٤١٥). **الاصابه فی تمییز الصحابه**. تحقیق عادل احمد عبد الموجود. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن خیاط، خلیفه (١٤٢١). **تاریخ خلیفه بن خیاط**. تحقیق سهیل زکار. بیروت: دار الفکر.
- ابن سعد، محمد (١٣٨٩). **طبقات الکبری**. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- _____ (١٩٩٠). **الطبقات الکبری**. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن شبه، عمر (١٤١٠). **تاریخ المدینه المنوره**. تصحیح فهیم محمد. بیروت: دار الفکر.
- ابن صباغ مالکی، علی بن محمد (١٤٠٩). **الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمة علیهم السلام**. بیروت: دار الاضواء.
- ابن طقطقی، محمد بن علی (١٣٦٧). **تاریخ فخری**. ترجمه محمدحیدر گلپاگانی. تهران: انتشارات علم و فرهنگ.
- ابن عبد ربّه، احمد بن محمد (١٢٨١). **العقد الفرید**. شرح و تصحیح احمد امین و آخرون. قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (١٣١٢). **الاستیعاب فی معرفه الاصحاب**. تحقیق علی محمد البجاوی. بیروت: دار الجیل.
- ابن عساکر، علی بن حسن (١٤٢١). **تاریخ دمشق الکبیر**. تحقیق علی عاشور الجنوبی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۲۳۷

- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۸۰). **الامات و سیاست**. ترجمه ناصر طباطبایی. تهران: انتشارات ققنوس.
- _____ (۱۹۹۲). **المعارف**. تحقیق ثروت عکاشه. قاهره: هیئته المصریه العامه للکتاب.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۹۸۶). **البدایه و النهایه**. بیروت: دار الفکر.
- ابن هشام، عبدالملک (۱۳۶۹). **السیره النبویه**. تحقیق مصطفی العقاد و آخرون. بیروت: دار الخیر.
- ابن هلال ثقفی، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۷۱). **الغارات**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ازرقی، ابو الولید محمد (۱۳۹۳). **اخبار مکه**. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات حکمت.
- اسکافی، ابو جعفر (۱۴۰۲). **المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب**. تحقیق محمدباقر المحمودی. بیروت: مؤسسه فؤاد بعینو للتجلید.
- آئینه‌وند، صادق (۱۳۷۱). **تاریخ سیاسی اسلام**. تهران: نشر فرهنگی رجا.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷). **انساب الاشراف**. تحقیق سهیل زکار. بیروت: دار الفکر.
- _____ (۱۹۷۸). **فتوح البلدان**. تحقیق رضوان محمد رضوان. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- بهروز لک، غلامرضا (۱۳۸۸). «مبانی اخلاق سیاسی در اسلام»، **قبسات**، شماره ۵۱، صص ۵۳-۵۸.
- بیضون، ابراهیم (۱۳۷۹). **رفتارشناسی امام علی در آئینه تاریخ**. ترجمه محمد سیجافی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ (۱۴۰۳). **الحجاز و الدوله الاسلامیه**. بیروت: مؤسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع.

- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۹۶۵). **ثمار القلوب فی المضاف و المنصوب**. تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم. قاهره: دارالمعارف.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۱۱). **رسائل الجاحظ**. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دار الجیل.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۳). **تاریخ خلفا**. قم: انتشارات دلیل ما.
- دینوری، احمد بن داوود (۱۳۶۸). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- الزرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹). **الاعلام**. بیروت: دارالعلم للملایین.
- سیوطی، جلال الدین (بی تا). **تاریخ الخلفاء**. تحقیق محی الدین عبدالحمید. قم: منشورات الشریف الرضی.
- _____ (۱۴۰۰). **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**. قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۳). **تاریخ تحلیلی اسلام**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷). **المیزان فی تفسیر القرآن**. قم: مؤسسه الفکر الاسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۳). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. تهران: منشورات ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷). **تاریخ الامم و الملوک**. تحقیق محمد ابراهیم ابو الفضل. بیروت: دار احیاء التراث.
- عقاد، عباس محمود (۱۹۶۹). **عمرو بن عاص**. بیروت: دار الکتب العربی.
- قلقشندی. احمد بن عبدالله (بی تا). **مآثر الانافه فی معالم الخلافه**. تحقیق عبدالستار فراج. بیروت: عالم الکتب.
- الکندی، محمد بن یوسف (۱۹۵۹). **ولایة مصر**. تحقیق حسین نصار. بیروت: دار صادر.

- مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۹). **تجارب الامم**. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۳۶۷). **تبرید جمل**، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- مقدسی، مطهری طاهر (۱۳۷۴). **آفرینش و تاریخ**. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. بیروت: نشر آگه.
- منتظرالقائم، اصغر (۱۳۸۰). **نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل البیت**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۶۶). **پیکار صفین**. ترجمه پرویز اتابکی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- نویری، شهاب‌الدین (۱۳۶۴). **نهایه‌الارب فی فنون‌الادب**. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- **نهج‌البلاغه** (۱۳۶۹). ترجمه دکتر شهیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- واقفی، محمد بن عمر (۱۳۶۹). **مغازی**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (۱۳۷۸). **تاریخ یعقوبی**. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Marsham, Andrew (2009). **Rituals of Islamic Monarchy**. Edinburgh: Edinburgh University Press.

history. This method was followed by evil aftermaths and finally reduced the Islamic Caliphate to Monarchy and regenerated the Khosrows and Caesars' manners in a new form.

Keywords: *ImamAli, Muawiya, Amr b. Ās, Strategic treaty, Uthman murder, arbitration.*

The Strategic Treaty Between Muawiya and Amr b. Ās

Ali Nazemianfard¹
Yasamin Hatam al-Ebrahimi²

Received: 1/6/2015

Accepted: 2/11/2015

Abstract

One of the Main actions of Imam Ali (AS) In the political sphere was the depose of Muawiya from the governorship of Syria, which followed by unintended aftermaths. Muawiya who considered Syria as his fief, not only rejected the order of Imam but also refused to swear allegiance to him. His disobedience towards the muslim Caliph disturbed the relations between Iraq and Syria. In this circumstance, which strategy was adopted by Muawiya in the opposite of Imam Ali (AS)? How could he change the situation to his advantage?

The findings of the current study – which is under the descriptive & analytic method- show that the treaty between Muawiya and Amr b. Ās was a political bargaining, in which Amr b. Ās received the promise of rulership on Egypt in lieu of aid to Muawiya in the opposite of Imam Ali (AS).

The applying mentioned treaty showed that ruse and trickery was used as instruments for obtaining power and rulership in the Islamic

¹ Associated Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad.
nazemian@um.ac.ir

² M.A. Student of Shiite History, Ferdowsi University of Mashhad. a.yasmeen98@yahoo.com

arenas confirms this attitude. Yet, deep thinking about the text of the letters represents the existence of sustainability approach and principles in foreign relations. While, according to the prevailing condition of the relationship between two sides, we can see a kind of flexibility in political literature of letters that shows the interest and purposes of safavid.

Keywords: *correspondence, relationships, sovereignty, Safavid, letters.*

The effective samples and concept in the area of Safavid relations relaying on the text of the correspondence

Abdollah Motevali¹

Received: 30/12/2014

Accepted: 9/9/2015

Abstract

The safavid had to have relationships with their neighbors during their reign, but these relationships were not in a friendly way because of the political and religious differences between two sides. The Safavid followed military method in order to survive in policy, defend from geographical borders, and continue the religious approach. In addition to these, they followed on active method in diplomatic arena. Letters, left from Safavid period, indicant the activity in Safavids' diplomatic arenas.

The purpose of this writing is to achieve some of the applied principles of foreign relationships in Safavid period, relying on political text of correspondence. The hypothesis of the research is based on this viewpoint that Safavid had interactions with their neighbors, and although they observed and emphasized on some fixed principles, meanwhile used a flexible method. The result of this research shows that the Safavid government considered an effective policy in diplomatic arena. The amount of posted letters to different

¹ Associate Professor, Department of History, University of Arak. a-motevally@araku.ac.ir

Parthia and Khorasan During the Sasanian Period: A Study in Historical Geography

Mehrdad Ghodrat Dizaji¹

Received: 15/5/2015

Accepted: 9/9/2015

Abstract

Research in the history of Iranian regions in ancient times, depends greatly to ascertain the geographical areas of Iran. The ambiguity of the areas can cause confusion and displacement of historical events and affect their analysis. In the meantime, ambiguity in the position of Parthia in the Sasanian period, clearly caused confusion in describing the historical and geographical areas related to it too. Contrary to the common notion that situated Sasanian Parthia in the North East of Iranian plateau, who then renamed into Khorasan, evidence of early Sasanians do not confirm that at this time that Parthia was located in the North East of Iran. In Sasanian inscriptions, province of Abarshahr is listed in North East of Iran, and Parthia, mentioned as a region in central Iran, in North of Persis and Khuzestan. In the sixth century AD, when administrative structure of the country changed, North East of Iran was called Khorasan, as one of the four sections of Iran. Thus, the authors concluded that no change has taken place in the name, from Parthia to Khorasan.

Keywords: *Abarshahr, Khorasan, Parthia, Sasanians.*

¹- Assistant Professor, Department of History, Urmia University. m.ghodratdizaji@urmia.ac.i

Safavids developments from appearance of this dynasty until end of period Shah Tahmasp the First will be studied.

Keywords: *Lian, Rishehr, Safavids, Mir aboeshagh Rishehry, Portuguese.*

Investigation of political conditions of Reishahr from safavid emerging until the end of Tahmasp I governing period

**Badraslsadat Alizadeh Moghadam¹
Ehteram Shekarian²**

Received: 25/6/2015
Accepted: 5/10/2015

Abstract

The history of port of Rishahr in the Bushehr Peninsula returns to several thousand years BC. In the Elamite era, this region was called "Lian" and had a special economical and political significance. In Sasanian period, it was named "Rishahr". In this era, this port has politically, militarily and economically reached its climactic position. With the arrival of Islam in Iran, Rishahr was conquered by the Arabs as well as other areas and was in silence and obscurity for seven centuries. Finally, following the political and economic changes, prosperity of the Persian Gulf and the Portuguese presence, was again raised in the Safavids. Using the descriptive and analytical methods, this article investigates the history of Rishahr and its developments in this area until arrival of the Safavids, also Rishahr's statue in the

¹ Assistant Professor, Department of History, Payam Noor University. b.alizadeh@pnu.ac.ir

² Lecturer in Farhangian University of Bushehr. Tarikh.bushehr@chmail.ir

rational authority, it was forced to create some institutions to deal with these. Although these institutions strengthened sense of belonging to group in their followers, but it put charisma in downhill of becoming something regular and usual and finally led to its destruction. This article is aiming to examine Muhammad Ibn Tumart's charismatic leadership and how it became something regular by analyzing Max Weber and other theorists' theories about charismatic authority.

Keywords: *IbnTumart, Almoravids, charisma, Mahdaviat, Almohads.*

Role of IbnTumart's Charismatic Leadership in Almohad's Victory

**Zeinab Alizadeh Joorkuyeh¹
Fatemeh Janahmadi²
Mehdi Jalili³**

Received: 11/1/2015

Accepted: 2/11/2015

Abstract

Muhammad Ibn Tumart (sixth century A.H.), as a faqih, was recognized as the leader of oppositionists by staying at mosques, teaching followers and saying that Almoravids are inconsiderate in executing Islamic laws (sharia). Using his personal characteristics that were based on his charismatic leadership, he caused changes in followers' values and acquired their cooperation. He then created the required background and basis for claiming to be Mahdi and representing the myth of Moroco's society and strengthened his charismatic character and made himself more similar to the myth by symbolization, performing semi-miracles, claiming to be from Ali's dynasty and to be impeccable. After Almohad movement's victory, because of contrasts between charismatic authority and traditional and

¹ PhD in History, Member of Farhangian University, campus of Shahid Hasheminejad.
alizadeh_z2007@yahoo.com

² Associated Professor, Department of History, Alzahra University.
f_janahmadi@alzahra.ac.ir

³ Professor, Department of History of civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University of Mashhad. Jalili-m@um.ac.ir

present study aimed to represent different aspects of individual and social life of Timurid artists and craftsmen. The result of this study is important in recognizing status of these groups and studying social history. In this regard, this article based on analytic – descriptive method and historical, social and artistic documents.

Keywords: *Timurids, Artists, Craftsmen, Social status.*

The investigation of social status of Artists and Craftsmen in Timurids era

**Masoomeh Samaei Dastjerdi¹
Freydoon Allahyari²
Asghar Foroghi Abri³**

Received: 30/11/2015

Accepted: 9/9/2015

Abstract

In the research of historical evolutions continually has been asserted to the role of groups such as politicians, the military and clergymen; nevertheless, there were groups such as artists and craftsmen in the different periods like Timurids era that they played an important role in shaping of these evolutions. Growth and inclusion of art and craft and efficiency of artists and craftsmen in various areas led to the different status for this group than in other periods. The presence and contribution of artists and craftsmen of different nationalities in artistic and industrial activities, their different social origins, their different levels of welfare and livelihood, different attitudes and moral beliefs, their scientific and technological capabilities, interaction with upper and lower classes of society and their reputations among people led to raising the status of this population in the community. The

¹ PhD Candidate in History of Islamic Iran, University of Isfahan.
masoomeh.samaei@yahoo.com

² Associated Professor, Department of History, University of Isfahan. f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

³ Associated Professor, Department of History, University of Isfahan. a.foroghi@ltr.ui.ac.ir

islands with different dimensions, was renewed. Because strategies for resolving historical issues is the most important and the first step in creating an understanding among the Persian Gulf littoral states, the issue of the three islands as a good example, needs to consider historical dimensions and root causes of hospitalization. The main research question is that even though three islands' issue was solved in the Pahlavi era, what factors caused it to be renewed during the Iran-Iraq? The prevailing assumption is that considering the historical experience on the role of these issues in understanding among the countries of the Persian Gulf, this problem should be studied in multidimensional process caused by internal developments of Iran and the influence of eight-year war in the Persian Gulf.

Keywords: *Persian Gulf, Iran-Iraq war, islands, renewal problem.*

The effect of renewed war between Iran and Iraq on the issue of the three islands in 1371/1992

Hasan Zandiyeh¹
Mahmoud Arab Ismaili²
Mohammad Amir Sheikhnoori³
Mohammad Rostami⁴

Received: 7/11/2015

Accepted: 21/2/2016

Abstract

The strategic position of the three islands in the entrance of Persian Gulf leads to the importance of the islands in social life of inhabitants of the Persian Gulf. Acceptance of the sovereignty of the three islands because of political and economic competition resulted into reject of the rule of Iran in 1903 / 1320 which was the starting point of the issue of the three islands. Islands' issue, because of subsequent developments in the region and international developments continued until 1971/ 1350, when according to official contract the problem was settled. But after the victory of the Islamic Revolution and the Iran-Iraq war, due to new developments in the region, the issue of the three

¹Assistant Professor, Department of History, University of Tehran. Zandiyehh@ut.ac.ir

² PhD Candidate in History of Islamic Iran, Postgraduate Education center, Payam Noor University. esmaelimahmood@yahoo.com

³ Professor, Department of History, Alzahra University. mr_sheikhnuri2000@alzahra.ac.ir

⁴ Assistant Professor , Department of History, Payam Noor University.
rostamipnu@yahoo.com

documents and memories, aims to represent the conditions of arrestments, ccircumstances of detentions, and nominal and real resons of deternces and exiles.

Keywords: *Exile, detainees, Iranians, Allies, Britain, Soviet Union, Second World War: 1939-45, occupation, Intervention.*

Historical study of Iranians' deterrence and exile by the allies during the Occupation period (1941-45)

Sajjad Ra'I Golujeh¹

Received: 8/6/2015

Accepted: 9/9/2015

Abstract

Britain and Soviet Union during the Second World War, jointly invaded and occupied Iran, then coerced Reza shah to abdicate and live in exile. They as Allies soon formed a Puppet government in Iran and imposed the tripartite pact, intervening in domestic affairs with breach of sovereignty and amity.

Under these circumstances, they set up diverse lockups to detain Iranians from various strata, presumably in charge of supporting Germany but, in fact, it was a pretext to prevent the anti-Britain and soviet personalities to attain parliamentary position. They also attempted to suppress the anti Britain and anti- soviet media and the various new and old opponents from Press, the Army, and Road administration and keep them in isolation. The also detained some groups from the Railways for their access to the Allies' secret and strategic information regarding the military vehicles, arms volume and vital straits and passages. This paper, with the use of historical

¹ PhD Candidate in History of Islamic Iran ,University of Tehran ,Historical documents expert and researcher of Iran contemporary history. rae598@yahoo.com

passed by the 4th parliament – occurred. The present paper is written based on descriptive-analytic method using books and archives.

Keywords: *Bureaucracy, Qajar, Law of Employment, Constitution, 4th Parliament.*

Reforming the Bureaucracy of Iran during Qajar: The Case of Employment Laws

Ali Jafari¹
Morteza Dehghannejad²
Fereidoon Alahyari³

Received: 26/6/2015

Accepted: 18/10/2015

Abstract

Throughout the millennia of Iran's history, bureaucracy of the country had been a chaos, so that lots of influential people have entered the administration via various methods such as commercial, bribery and favouritism to achieve their personal goals. This process continued until the late Qajar, but it changed after the constitutional revolution because of political changes that happened in the bureaucracy of the country. Although, parliament was established during Constitution, it was not efficient because of numerous challenges and problems. Nevertheless, the 4th parliament was one of the most influential ones, because it passed the employment law to improve the condition of the country's bureaucracy.

Hence, the purpose of this article is investigating how reforming bureaucracy of the country during Qajar – the case of employment

¹ PhD Candidate in History of Islamic Iran, University of Isfahan. dajivand@gmail.com

² Professor, Department of History, University of Isfahan. m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

³ Associated Professor, Department of History, University of Isfahan. f.allahyari@ltr.ui.ac.ir



Contents

- Reforming the Bureaucracy of Iran during Qajar:
The Case of Employment Laws** 5 - 38
Ali Jafari, Morteza Dehghannejad, Fereidoon Alahyari
- Historical study of Iranians' deterrence and exile by
the allies during the Occupation period (1941-45)** 39 - 62
Sajjad Ra' I Golujeh
- The effect of renewed war between Iran and Iraq on
the issue of the three islands in 1371/1992** 63 - 80
*Hasan Zandiyeh, Mahmoud Arab Ismaili,
Mohammad Amir Sheikhnoori, Mohammad Rostami*
- The investigation of social status of Artists and Crafts-
men in Timurids era** 81 - 106
*Masoomeh Samaei Dastjerdi, Freydoon Allahyari,
Asghar Foroghi Abri*
- Role of Ibn Tumart's Charismatic Leadership in Almo-
had's Victory** 107 - 131
*Zeinab Alizadeh Joorkuyeh, Fatemeh Janahmadi,
Mehdi Jalili*
- Investigation of political conditions of Reishahr from
safavid emerging until the end of Tahmasp I govern-
ing period** 133 - 168
Badralsadat Alizadeh Moghadam, Ehteram Shekarian
- Parthia and Khorasan During the Sasanian Period:
A Study in Historical Geography** 169 - 186
Mehrdad Ghodrat Dizaji
- The effective samples and concept in the area of Safa-
vid relations relaying on the text of the correspondence** 187 - 215
Abdollah Motevali
- The Strategic Treaty Between Muawiya and Amr b. Ās** 217 - 239
Ali Nazemianfard, Yasamin Hatam al-Ebrahimi



History of Islam and Iran

Vol. 26, No. 29 / 119, 2016

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**

EXECUTIVE DIRECTOR: **S. Ghahremani Ghajar, Ph. D.**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.

A. Ejtehad, Retired Professor of History, Alzahra University.

E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.

M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.

E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.

A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.

M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.

M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.

A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

SH. Yusefi Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.

Postal Code: 1993891176

Web: hii.alzahra.ac.ir

E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X